و تراشیده نشده‌اند و کوههای هندوکش هم تنها صخره و سنگ و قله‌های سرد برفی نیستند .

اگر برای آنان ثابت شد که تو از عربستانی و چه خوبست که اگر آیاتی از قرآن هم حفظ داشته باشی ، آنگاه آبهای سرد شک و تردیدیکه از چشمان افغانستانی‌ها در هنگام دیدن مسافر و بیگانه‌ای پدیدارمی‌شود خواهد خشکید وآن زنجیرهای گره‌خورده و شکافهای عمیق و خشن چهره‌های ماجراجو و برافروخته وعبوس گشوده شده وتبدیل به‌رخسارهائی می‌شوند که از خوشحالی ، لبخند زده و می‌رقصند . دستها بسویت دراز و آغوشها برای استقبالت باز خواهد شد : "السلام‌علیکم" فورا بسوی تو می‌آیند ، با نگاه خیره‌خیره و دست بالای سینه می‌خواهند جواب سلامت را بدهند ، از دست گرفته با مهربانی تو را بسوی خویش می‌کشند تا اندکی کنار وی بنشینی .

قبل از آنکه نفس بگیری ، کمی شیرینی بتو می‌دهند تا در دهن نگهداری و بچرخانی و بدنبال "چای سبز" بنوشی و همان شیرینی‌بدل شکر خواهد بود چرا که شکر ، ذرات آن روی فرش ریخته و نیاز به‌قاشق و شکردانی دارد و موجب دردسر فراوان می‌شود ، یکبار ، دوبار ، سه‌بار چای سبز می‌نوشی و همین‌چای تنهاآشامیدنی حلال برای مهمانی است چون سیگار در نظر آنان مکروه است وچای بعقیدهٔ آنان ، رگهای بدن رانرم و اشتها را باز و بعداز غذاهم غذا را هضم می‌نماید ، غذای‌ملت افغانستان اغلبا همین چای با نان و شیر و ماست است .

قبل از آنکه استکان چای را بسوی دهن ببری ، افغانستانی‌ها از تو می‌پرسند :

از سعودی هستی ؟ پیش از آنکه پاسخ دهی ، داستانهای حج‌اولش را برای تو حکایت می‌کنند و اینکه در حج پنجمی‌اش مهمان جماعتی از

مشرق شده و در میان آنها بحمدلله کاملا راحت بوده و در حج ششمی، مادر پیر زمینگیرش که بزیارت خانهٔ خدا رفته و در طول مدت او رادر پشتش حمل می‌کرده مرده است و از این قبیل داستانها فراوان برایت روایت می‌کنند.

این همه علاقه و احترام افغانستانی‌ها به عتبات مقدسه و شعائر دینی ترا به شگفتی می‌اندازد و بعد خواهی فهمید که هرسال نسبت بزرگی از تعداد حجاج (با ملاحظهٔ جمعیت) از افغانستان بسوی سعودی می‌آیند و هر افغانستانی در مدت عمرش باید یکبار به‌مکه آمده باشد چه فقیر باشد یا ثروتمند، جوان باشد یا پیر و آنکه هنوز فریضهٔ حج را انجام نداده باشد احساس گناه و نقص ایمان می‌کند و با جزم و یقین‌در سال آینده به اذن خدا تصمیم حج دارد.

اگر ترجمه هم غیر دقیق باشد و زبان آنانرا نفهمی بازهم حس می‌کنی که یک علاقهٔ بسیار عمیق و مودت‌آمیز تو را به افغانستانی ربط می‌دهد و خواهی فهمید که این مرد سالیان دراز دنبال تو گشته و در انتظارت بوده است.

در اخیر که می‌خواهی بسوی منزل و خوانواده‌ات برگردی بازهم یکنوع احساس غربت می‌نمائی و از خود می‌پرسی: مگر تو یک مسلمان و !ز عربستان نیستی؟ (ملاحظه کنید: افغانستانی‌ها هرعرب رامسلمان و غیر مسلمان را در کشورهای عربی یا خارجی می‌دانند و یا مرتدواین تصور در همهٔ کشورهای دیگر مسلمان هم رائج است) شرمنده می‌شوی وپشیمان همانگونه که من نیز شرمنده بودم و پشیمان از گذشته زیرا در گذشته ما این مردم را تنها از طریق چاقوی بزرگی می‌شناختیم که هر نفرشان در جیب دارد اما الان خواهی فهمید که تاچه‌حد این شناخت، خطا و کاذب بوده است مگر نگفتم که درافغانستان چهره‌ها فریبت

می‌دهند و در ابتدا شناخت کاذب برایت رخ می‌دهد .

با طبیعت افغانستان نیز باهمین داستان مواجه خواهی شد . . . در برابرکوههای بلندو بزرگی‌که با ابر آسمان پنجه می‌دهد . . . انباشته صخره‌های مرتب و منظم که با نیشها و دندانهای بزرگ و آشکار خود بسوی تو خنده می‌زنند . . . صحراهای وسیع و بی‌پایانی‌که آوای غزل چوپانان از هر سویش طنین می‌اندازد ولی تو معنای آنرا نمی‌فهمی ،تنها نغمه‌های شیرین غمبار و حزن‌انگیز آن در اعماق قلبت نفوذ می‌نماید ، آن نغمه‌ها همچون تیر بسویت سرازیر می‌شوند . . . تیری‌که اشک می‌بارد . . . اشک اندوه وعشق و پاکی . . . پاکی برخواسته از طبیعت پاک افغانستانی . . . در برابر چنین طبیعتی قرار می‌گیری و احساس غم‌واندوه می‌نمائی . . . اگر تو می‌توانستی که انسان افغانستانی رادر حلقات و جلسات متوالی " چای" بشناسی ، طبیعت افغانستان را نمی‌توانی‌به این آسانی درک کنی ، باید مشقت‌ها تحمل نمائی و بر"دشوار" سوار شوی ، مقصودم از این" دشوار" نامهای مختلفیست : ماشین جیپ ، ماشین نقل ، اتوبوس، شتر. قاطر و . . . (بخاطر همین فراز و نشیبها و برآمدگی‌ها و کوهها نتوانستند خط آهن بکشند) احیانا در خلال گردشت در مناطق افغانستان ،ماشین جیب و شتر یا اتوبوس و قاطرمساوی خواهند بود ،همه در یکسرعت و با یک مشقت ! نه از آفتاب سوزان در امانی ، نه استخوانهایت از فشار و خستگی و کوبیدگی سالم می‌ماند ونه سرت در تنت باقی می‌ماند و نه استکان آبی به حلقوم خشک و تشنه‌ات می‌رسد .

اسباب زیاد است و مصیبت یکی ! زیرا افغانستان کشوریست که دردل سنگ تراشیده شده و مردم در آنجا دولت و کشوری را بوجود آورده‌اند که فوق"طبقهٔ سوم جیولوژی" (طبق گفتهٔ الموسوعةالعربیه)

یعنی شن‌ها و آهگها قرار دارد، افغانستان سلسله‌ای است ازمجموعهٔ تلهای بلندی‌که از بلقان، اناضول‌و ایران گذشته تا نزدیکی‌های سند امتداد دارد و بهمین خاطر دکتر جمال حمدان استاد جغرافیای سیاسی، افغانستان‌را "کشوری‌که‌براین قلعه‌های طبیعی بلند و مغرور، بلندی می‌جوید"، تعریف می‌کند.

پیش از آنکه افغانستانی وجود یابد (آنزمانی‌که خراسان نام داشته) جهان گشت و جغرافیادان بزرگ عربی ابن حوقل در قرن دهم میلادی، آنجا را گردش کرده و از آنچه که دیده به شگفت آمده ودرکتاب (صورةالارض) نوشته است: "اماخراسان مشتمل است بر بقعه‌های بسیار بزرگ و آثار و اعمال بسیار جسیم وعظیم".

این مرد حق داشته است. انسان در برابر این سلسله کوههای بلندی‌که از تل "پامیر" سرچشمه می‌گیرد، احساس عجز و شگفتی‌می‌کند، تل پامیر نزدیک زاویه تلاقی مرز شوروی و ایران قرار دارد و از همین پامیر کوههای دیگری‌که ارتفاعش بین ۳۰۰۰ و ۳۶۰۰ متر تخمین زده می‌شود منشعب می‌گردد، قله‌های این‌کوهها در مناطق دیگر افغانستان دیده نمی‌شوند زیرا ارتفاعش تا به ۶۰۵۹ متر می‌رسد.

و بدین خاطر بوده که جغرافیادانها افغانستان را "سقف جهان" نامیده‌اند.

کوههای بلند در همه جا دیده می‌شود و از آنها کوههای دیگر متولد می‌شوند و کوههای دیگر و ... همهٔ این کوهها باعمامه‌های‌سپید از برف در طول سال پوشانیده شده‌اند.

بسیار طبیعی است که‌جریان نهرها نیز فرزند شرعی و طبیعی‌یک چنین طبیعت سخت و مغرور می‌باشد زیرا با آب شدن همین برفها، نهرها جریان می‌یابند.

این کوههای بزرگ "هندوکش" است در شمال شرقی افغانستان که بسوی غرب کشور همچنان پیش رفته و نامهای دیگری بخود گرفته ازقبیل کوه بابا ،سفید کوه، کوه سیاه و . . . واین کوه"سلیمان" است که بسوی جنوب کشور تا کمربندی مرزهای طبیعیافغانستان و پاکستان امتدادیافته و در همین‌جا " گذرگاه خیبر" قرار گرفته که تنها نقطهٔ وصل بین دوکشور و تنها دریچهٔ افغانستان بسوی جهان خارجاز طریق پیشاور و کراچی می‌باشد .

این هم مجموعهٔ نهرهای" سند" است در جنوب و"هلمند" در وسط و "جیحون" در شمال که شاهرگهای حیاتی و اساسی افغانستان‌بشمار می‌روند و شاخه‌هایشان بسان" اژدها" در بین کوهها و دره‌ها بسوی‌هم حمله می‌آورند و در یکدیگر مخلوط می‌گردند و در شبهای زمستان یخ‌بسته و با طلوع آفتاب آب می‌شوند .

در مرحلهٔ نخست، چهرهٔ طبیعت افغانستان این‌سان برایت (درست مانند خود افغانستانی‌ها) پدیدار می‌شود که جزسیمای‌برافروخته و خشن و عبوس چیزی‌نمی‌بینی ولی بعد از آنکه اندکی نزدیک شوی و بر"دشوار" سوارشوی و مانند ماعمل کنی ، چهرهٔ دیگری برایت کشف می‌شود ،چهره‌ای که شوق و شگفت تو را بر می‌انگیزاند ، دیگر آن‌خشونت و درشتی کوه رانمی‌بینی ، گرچه نشانه‌های آن همیشه آشکار و بوی آن بمشامت می‌رسد ولی این بار، سیمای بشاش و خندانی می‌بینی و بوی عطرآگین استشمام می‌کنیی .

کوهها را باید در تمام شوءنات افغانستان در نظر بگیری همین کوه را در خواندن تاریخ افغانستان در ترکیب و بافت جامعهٔافغانستان و در چشمها و خطوط چهرهٔ مردم افغانستان و در روش وعادت وبازی آنان و در همه‌جا باید در نظر بگیری یعنی که کلید بازکردن و بستن‌این

"صندوق سنگی" همین کوه است .

بدین‌سان است که افغانستان همانند یک دژ محکم بر روی‌تمامت جنگجویان تاریخ، تسلیم‌ناپذیر باقی مانده وهیچ کسی نتوانسته مردم افغانستان را زیر سلطه خویش بکشد چراکه این مردم نه" نرمش" دارند و نه"مغلوب" می‌گردند، مشهورترین و نیرومندترین جنگجویان تاریخ بسوی افغانستان آمدند ولی هیچیک دراین سرزمین ،راحتی و آرامش نیافته است : اسکندر کبیر، چنگیزخان، تیمور لنگ (وناپلئون بوناپرت هم نماینده خویش را به کابل فرستاد تا راه را برای فتح هند هموارسازد ولی ناجح‌نشد) و ارتش قیاصرهٔ روس و امپراطوری انگلستان و ... با ارتش نیرومندشان کوهها و صخره‌های افغانستان را درنوردیدند ولی‌هیچ کدام پیروزی بدست نیاوردند .

تنها اسلام بود که دراین سرزمین باقی‌ماند، پس از آنکه درزمان عمربن خطاب و عثمان‌بن عفان دروازه‌های سحبستان وخراسان برای ورود اسلام کوبیده شد، اسلام هم دراین سرزمین در نیمهٔ قرن دوم هجری استقرار یافت و شاید بدان جهت که مسلمانان بصورت جنگجو و مهاجم بسوی افغانستان نیامده بودند بلکه بعنوان بشارت‌دهندگان راه بهتر (مکتب اسلام) آمده بودند و فاتح شدند .

افغانستانی‌ها در جنگ بسیار جرئت‌داشته و نترسند ،شجاعت آنان مخصوصا قبائل نورستان و تاجیک همیشه ضرب‌المثل است . سرود قدیمی و مشهور آنان اینست : " برای تو بهتر است آغوشته بخون به خانه‌ات برگردی از اینکه زندگی ذلت‌بار داشته باشی " .

شاید این تنها ملت افغانستان است‌که با این همه فقر وعقبماندگی خویش از قدیمترین زمان تفنگ و تفنگچه ساخته و مهارت‌فوق‌العاده‌ای در تزئین آن‌با صدف و دیگرآلات‌تزئین از خود نشان داده است، در

بازارهای قدیمی‌کابل تعداد زیادی از این نوع تفنگهای قدیمی نمائش داده می‌شوند ، خنجر که‌حتی تا هنوز درکنار خیابانها آشکارا و بسیار زیاد فروخته می‌شوند .

هنگامی‌که از یکی از مسابقات مشهور (بزکشی) آنان دیدن‌کردیم با اینکه در کابل بودیم و زمین‌هم پوشیده از سبزی بود ، خیال‌کردیم که ما در میدان جنگ دعوت شده‌ایم ، اسب‌سواران مسابقه‌گر ، در دو طرف دور ازهم صف می‌کشند و در دائرهٔ وسط هردو،حیوان ذبح شده و سربریده‌ای گذاشته می‌شود (گوسفند یا گوساله) سپس مسابقه آغاز می‌گردد و اسب‌سواران از بادهم پیشی می‌گیرند ، اسپها بهم نزدیک شده و "بدن"های غرق عرق باهم تصادم پیدا می‌کنند ، برخی هم زیر سم اسپان می‌افتند تا آنکه یکی از آنها مانند تیر، نشان را از میان همه می‌رباید و مردم از هرطرف‌فریاد می‌زنند : " واردار واردار" ،با تفوق غیر عادی‌اسپش رادوانیده ولاشه را از زمین بر می‌دارد و در حالیکه رفقایش اطراف‌وی را محاصره کرده‌اند ، دویدن ادامه پیدا می‌کندوسواران گروه مقابل ، تمامی تلاش و نیروی‌شانرا برای بازپس گرفتن لاشه بکار می‌برند .

اینگونه مسابقه می‌کنند و در عید نوروز هرسال ، این‌مسابقه‌تشکیل شده و به شخص غالب و برنده ، مدال داده می‌شود ، درگذشته‌زنجیرهای آهنی و خنجر هم دراین مسابقات استعمال می‌کرده‌اند ولی الان ممنوع شده است .

آنان می‌گویند این مسابقه از زمان اسکندر کبیر (سال ۲۲۰پیش از میلاد) باقی مانده و برخی هم معتقدند که از زمان چنگیرخان درقرن ۱۳ میلادی مانده است ولی در حقیقت این بازی از آنجا نشأت یافته که در قدیم جنگجویان مهاجم ، قبل از طلوع فجر بر قشله و قشلاقهای

دشمنان‌شان هجوم می‌برند و خیمه‌های خواب آنانرا باز کرده سپس با اسبهایشان برآنان می‌تاختند تا خیمه‌ها بر سر اهلش فرو ریزد و بعد از این، ،برآنان‌حمله‌ور شده و نابودشان می‌ساختند. درست مانند همین مسابقه‌گران بزکشی که بر سر لاشه حمله می‌برند تا آنرا از زمین بردارند.
نتیجه آنکه:

اگر مردم افغانستان، جنگجویان و نوادهٔ جنگجویان نباشندواگر هم "طبیعت" خشن و درشت افغانستان به آنان روح مبارزه‌جوئی‌وپیکار را نیاموزد، "زمان" آنانرا مجبور خواهد کرد که بیاموزند یعنی که اگر مرد افغانستانی، طبیعتا "قهرمان" نباشد" جبرا" قهرمان خواهدشد.

موقعیت استراتیژیک افغانستان:

افغانستان دریک موقعیت خاص استراتژیک قرار گرفته است، موقعیتی‌که از این کشور کوچک (۷۲۰هزار کیلو متر مربع) ــ که مساحتش از یک ایالت تگزاس آمریکا بیشتر نیست ــ کلید آسیای مرکزی و پل رابط کشورهای بزرگ این قاره: شوروی، چین، ایران و شبه قارهٔ هند، را ساخته است و بدین خاطر است که همگان چشم طمع به افغانستان دوخته‌اند چراکه هر کسی‌که بر افغانستان تسلط نظامی یا غیر نظامی یابد بر همهٔ کشورهای این منطقه مسلط خواهد شد.

درهمین عصر جدید روسیهٔ تزاری فراوان کوشید تا بر قسمت شمالی این کشور مسلط شود و استعمار انگلیس‌که در هند انتظار می‌کشید نیز تلاشهای متقابلی را انجام داد و چندبار تاکابل پیش آمد اما چون هردو مواجه با شکست گشتند، توافق کردند بر اینکه افغانستان را یک کشور بیطرف اعلان کنند و این بیطرفی همچنان تا بعد از جنگ جهانی دوم، که آمریکا جانشین نفوذ انگلستان در آسیا شد، ادامه یافت.

اسلام بعنوان تنها نیروئی‌که در افغانستان باقی مانده بود، توانست که از این موقعیت خطیر، نفوذ مذهبی و سیاسی‌خود را بر شبه قارهٔ هند و غرب چین و قسمت جنوبی شوروی فعلی (سجستان وترکستان قدیم) بگستراند و برخی را رای‌بر آنستکه همین گسترش نفوذ اسلام، عامل ترس مسیحت و موجب ورود پیش‌آهنگان استعمار غربی بسوی‌آسیا شد، این نظریه را نویسندهٔ سیاسی هندی ک . م باینکار وعدهٔ دیگر از مورخین ابراز داشته‌اند، وی در کتاب خود بنام (آسیا ونفوذ غربی) این پیش‌آهنگان استعمار را که در قرن ۱۵ آمدند، به مثابهٔ جنگ‌صلیبی می‌داند که غرب آنرا برای متوقف‌ساختن پیشروی اسلام در آسیا براه انداخت همان پیشروی که از دژ محکمش خراسان (افغانستان فعلی)آغاز شده بود و می‌رفت که جهان اطرافش را یکسره تسخیر نماید.

البته موءلف این‌کتاب علل دیگر ورود این استعمارگران راهم‌بیان داشته که در مقدمهٔ آنها طمع اروپائی‌ها به ثروتهای کلان آسیا ازقبیل چای و قهوه و فلفل و ادویه و حریر و . . . می‌باشد.

باینکار می‌گوید: ترس‌از پیشروی اسلام بود که پاپ را وادار کرد که(فاسکودی‌گاما) را در سال ۱۴۹۸ بسوی آسیا بفرستد و برخی‌ازافراد هیئت تبشیری مسیحی را نیز روانه کند و به این هجوم پرتقالی‌رنگ‌برکت کلیسا و دعای کشیش بدهد.

بخاطر شرائط طبیعی افغانستان و نیز اخلاق و ارزشهای ارثی و اکتسابی خود افغانستانی‌ها است‌که افغانستان تنها کشوریست که در طول تاریخ استعمار را نپذیرفته اگرچه که در بعضی از صفحات خود، چهرهٔ زشت آن را دیده است، بعد از جنگ دوم جهانی که‌تمام‌کشورهای اسلامی تحت سیطره و نفوذ استعمار غربی قرار گرفتند، تنها دو کشور اسلامی ازین مهلکه جان سالم بدر بردند یکی عربستان سعودی‌ودیگری

افغانستان .

داستان تنگهٔ کابل :

برای اولین باری‌که ارتش امپراطوری انگلستان ـ که در آنزمان (قرن ۱۹) دراوج جبروت و قدرت خود بود ـ در کشور کوچکی ، تارومار گردید ، در افغانستان و بدست جنگجویان دلیر و سرسخت آن دیار صورت گرفت .

کابل جورج یا " تنگهٔ کابل " اسم صحنه‌ای‌است که تراژدی غمبار قتل‌عام ارتش امپراطوری انگلیس را در صفحهٔ خود دیده و نام آن در عمق خاطرات انگلیسی‌ها باحروف از خون ثبت گشته است .

د رکتابی از جهان گشت انگلیسی بنام " اندرو ویلسون " که درآن یادداشتها و مشاهدات خود را در افغانستان نوشته واین مسئله راهم پنهان نداشته خواندم که : من‌هنوز خردسال بودم که داستان نابودی ارتش انگلستان را در روزنامه‌ها خواندم و هنوز اسم افسری بنام (برایدون) (۱) را بیاد دارم و همو بود که نجات یافته و بسوی جلال‌ آباد فرار نموده و خبر فاجعه را به پادگان نظامی انگلیسی مستقر در جلال‌آباد رسانیده‌بود .

این رخداد در سال ۱۸۴۲ واقع شده‌بود ولی نویسندهٔ انگلیسی که در سالهای ۱۹۳۰ کتابش را تهیه کرده ، تفصیلات آنرا می‌نویسد ویا لااقل گفته که تفاصیل حادثه را بخاطر دارد .

آنگونه که برخی زیارتشانرا از کشورهای دیگر با زیارت " قبر سرباز گمنام " آغاز می‌کنند ، ماهم تصمیم گرفتیم‌که همین کار را کنیم و از محل "ارتش مقتول انگلیسی " بازدید نمائیم ! یعنی که هدف ما از آغاز همین کابل جورج یا تنگهٔ کابل بود .

همه نوشتند و گفتند ، موافق ومخالف ، چپ و راست ،کافرومسلمان عرب وعجم ، غربي و شرقي و ... واز همه بیشتر آمریکائیها امانه‌برای دفاع از "حقي" که غصب شده و "استقلالي" که پایمال گشته و"ملتی" که به‌زنجیر رفته و" خوني" که بزمین ریخته... که برای سرکوب "رقیبی" که پیشي جسته و گلایه از"رفیقي" که بر" شریک" در تقسیم سود ظلم روا داشته و ... و از همه بیشتر بازهم خود شوروی‌ها و مزدوران محلی مارکسیست وی برای توجیه جنایتي که کرده و قتل عامي که مرتکب شده و جوی خوني که راه انداخته و ارزش و کرامتي که بر باد داده‌اند... و برای سرپوش گذاشتن روی واقعیتها و فریب‌دادن خلقهاومنحرف‌ساختن افکار و اذهان جهاني .

ماشین تبلیغاتي مارکسیسم آغاز به‌کار و در هر روز و بل در هر ساعت ، تن‌ها کاغذ چاپ شده را وارد آشفته‌بازار سیاست کرد واز طرف دیگر احزاب کمونیست و چپي‌منطقه در کشورهای عربی ودرایران‌وپاکستان و جاهای دیگر در تلاش افتادند تا مگر که بتوانند به ساز ارباب برقصند و جنایات امپریالیزم شوروی را توجیه و تفسیر کنند و همهٔ تقصیر را بیندازند روی ملت محروم و مسلمان افغانستان که فریب امپریالیسم آمریکا را خورده و به اصطلاح ناآگاهانه و بدون‌درک واقعیت‌های عینی ! آلت‌دست فئودالها و زمین‌داران و خوانین واقع شده و ارتش‌آزادی‌بخش شوروی ! آمده تا این ملت عقب‌مانده را از چنگ آمریکا و فئودالان‌برهاند و مترقي و صنعتي و مدرنش سازد ! (البته بدون رسیدن به مرحلهٔ سرمایه‌داری و بزور توپ و تانگ ارتش سرخ چراکه زورقالب‌ندارد !) .

اینک ذیلا برای اطلاع خواننده از انعکاسات قضیه در منطقه وجهان نمونه‌ای از آنچه راکه در مطبوعات کشورهای عربی وایران‌منعکس شده می‌آوریم :

گاهی خیال می‌کردیم که ما بسوی آسمان بالا می‌رویم ، ماشین به قلهٔ کوهی می‌رسد که ناگهان رانندهٔ ما حمیدالدین را می‌دیدیم که دز نهایت خونسردی و آرامی بسوی قلهٔ دیگری دور می‌زند گو اینکه او از نردبان منزل خود بالا می‌رود ، راه‌بسیار تنگ بود ، از همان نوعی‌که در فیلمهای آمریکائی مشاهده می‌کنیم ، راه باریک و مخوفیکه در پهلوی کوه بلندی قرار گرفته بود هنگامی‌که می‌دیدیم ماشین از جانب این کوه عبور می‌کند خیال می‌کردیم که می‌خواهد سواریهایش را بسوی‌صخره‌های درهٔ گود برتاپ کند و یا قلبهای آدمی را بین قدمهایش بیندازد ،این راه با اعصاب تو بازی می‌کند ، گاهی ماشین از راه منحرف می شود ،گاهی حیوانی در برابرش قرار می‌گیرد و گاهی هم مواجه باماشین دیگری‌میشود گاهی حیوانی در برابرش قرار می‌گیرد و گاهی هم مواجه با ماشین‌دیگری می‌شود که از طرف مقابل می‌آید و هکذا .

ما در این صحنه تماشاچی نبودیم بلکه‌علی‌رغم‌میلمان ،قهرمانان این صحنه و یا به تعبیر دقیق‌تر قربانیهایش بودیم وهمین است هنر یک صحنه! که دست قضا و قدر ما راهم‌بسوی آن کشانیده و لحظه لحظهٔ آنرا زنده گذراندیم و یا بهتر بگوئیم در لحظه‌لحظهٔ آن می‌مردیم .در هرحال این داستان دیگری بود از آن نوع که هم می‌گریاندوهم‌میخنداند

اما مهم آنستکه برادران افغانستانی ما این راه کوهستانی را که ارتفاعش تاسه‌هزارمتر می‌رسد ، آنچنان‌می‌پیمایند گو اینکه آنان در ساعات عصری ، در ساحل‌رملی نرم به گردش و تفریح رفته‌اند ،سواریان ماشین از فریاد و ضجه و سروصدا هم که دست بر نمی‌دارند ، بالای کالا واثاثیه پاهایشانرا دراز کرده و می‌نشینند و چشمهایشان‌را برای تماشا و تفریح به سنگهای فرورفته در عمق دره می‌دوزند ، سنگها و کوهـهائیکه روباها ، آهوها و گربه‌های صحرائی به این طرف وآنطرف آنهامی‌پرند

... ولی ماکه دراین صخره‌ها جز نیشهای عظیم نهنگ بزرگی که دهنش را گشوده تا با کوچکترین انحراف از راه ما را ببلعد ندیدیم!

رانندهٔ ماشین ماحمیدالدین مانندهمهٔ افغانستانی‌ها، داستان را درست در یاد داشت نه فقط بدین جهت که آن یک حادثهٔ منحصر به فردیست که همهٔ آنان بدان افتخار می‌ورزند بلکه بدین خاطر که یکی از اجدادش بنا بگفتهٔ خودش نیز درآن شرکت داشته، این مرد با انگلیسی بسیار رکیک و کلمات عربی متقاطع و بی‌ترکیب و گاهی هم با اشاره داستان را برای ما حکایت و شرح می‌داد.

این داستان در هر کتابی‌که از افغانستان سخن می‌گوید و یاتاریخ استعمار در آسیا را روایت می‌کند، ثبت شده، اصل حادثه از آنجاآغاز شد که بین دوبرادر نزاع درگرفت یکی شجاع‌الملک که بسوی هند فرار کرده از انگلیس طلب حمایت‌نمود و دومی دوست محمدخان (۱) که سلاح بدست آورده و با روسهاهم‌پیمان شده تا خطراتی‌راکه از جانب برادرش شاه‌شجاع احساس می‌کرد دفع کند.

همین خود کافی بود که انگلیسها بهانه بدست آورده و از هندوستان بسوی افغانستان حمله کنند (سال ۱۸۳۹) این تهاجم انگلیس، با مخالفت‌وانقلاب اهالی مواجه شد و به کشته‌شدن نمایندهٔ انگلستان درکابل منجر گردید.

انگلیسی‌ها بعد ازسه‌سال تحمل خستگی و زحمت راه جز عقب‌نشینی در شدت سرمای زمستان نداشتند، عدد آنها بین ۱۶ و ۱۷هزار نفر بود که ۴۵۰۰شان طبق گفته روایات، ارتشی و بقیه از مردم عادی انگلیس وهند بودند.

---

* البته دوست محمدخان برادر شجاع‌الملک‌نبوده‌است.

قافلهٔ آنها از کابل خارج شد، ناگهان در کمینی که در تنگهٔ کابل نصب کرده بودند گرفتار آمدند، مردم همهٔ آن قافله را کاملا و تا آخرین نفرشانرا تارومار و نابود کردند وآن تنگه را "مقبرهٔ مهاجمین" نامیدند (البته که این تهاجم بر ملت افغانستان نیز بسیار سنگین‌تمام شد، کابل پایتخت بکلی تخریب و منهدم گردید) .

همین رقابت بر سرکسب قدرت بین روس و انگلیس سبب شد که بعد از چند سال (۱۸۷۸) آتش جنگ دومی نیز برضد انگلستان‌برافروخته گردد، جنگی‌که خسارت سنگینی بر افغانستان وارد آورد و انگلیس پیروز گردید ولی این پیروزی برای آنان خیلی گوارا تمام نشد زیرا افغانستانی‌ها دست به انقلابهای پی‌درپی زده و انگلستان مجبورگردید که استقلال افغانستان را در سال ۱۹۲۱ برسمیت بشناسد. (۱۶)

از این تاریخ به بعد هجومهای خارجی بر افغانستان متوقف‌گردید ولی نزاعها و کشمکشهای داخلی هنوز استمرار دارد. (۱۷)

آری، تنگهٔ کابل همچنان رمز پیروزی شکوهمند ملت افغانستان باقی مانده است.

نفس تازه گرفتیم، اندکی بالای کوهی مشرف بریک دره توقف کردیم و اینطرف و آنطرف به مشاهده و تفریح پرداختیم و نیازی به این نداشتیم که کسی برای ما موقعیت منطقه را تشریح کند واینکه‌چگونه این منطقه صحنهٔ آن کشتار وحشت‌انگیز قرار گرفته؟ و باچه وسائل و امکاناتی؟!

خاطرات سال گذشتهٔ خود را بیاد آوردم، آن هنگامی‌که در نزدیکی " خندق خون" توقف کرده بودیم، خندقی‌که درآن هزاران تن از مسلمانان کوههای" بشرات" در اندلس * بعد از سقوط"غرناطه"

* مجلهٔ العربی شماره ۲۲۸ ــ نوامبر ۱۹۷۷ استطلاع غربا الاندلس.

دفن شدند ، هنگامی‌که آنان بر ضد دستورات حکومت اسپانیائی درآغاز قرن ۱۶ مبتنی بر مسیحی و نصرانی ساختن آنان ، قیام و انقلاب‌کردند توپخانهٔ اسپانیا همهٔ‌آنانرا از ریشه درو کرد و اجساد بخون آغشتهٔ آنانرا در درهٔ گودی انداختند هنوز این دره در مناطق بشرات بنام "خندق‌الدم" (گودال خون) یا دمی‌شود . تا الان هم‌درمیان‌احساسات و تاریخ مظلومیت آن قبیله حرکت می‌کردم و یک به‌یک آن داستانها را بخاطرمی‌آوردم و "گودال خون" اندلس را با"تنگهٔ کابل" مقایسه می‌کردم .

*افغانستان موزهٔ زنده تاریخ**

کابل پایتخت :

به کابل برگشتیم تاچهرهٔ افغانستان شیشه‌ای را به‌تماشابنشینیم اگرچنانچه" پایتخت" در کشورهای درحال رشد ، عظمت واهمیت‌خود را از وجود حکومت مرکزی در خویش کسب می‌کند ، در افغانستان‌اهمیت دیگری نیز دارد زیرا کابل نه‌تنها حکومت مرکزی را درخود دارد که منعکس‌کنندهٔ واقعیت افغانستان و نمونهٔ‌زنده‌ای از شرائط سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی افغانستان نیز می‌باشد .

بدانسان که دیدن یک "موزه" فکر وخیال ترا بسوی جهانهای متعدد در طول قرنها به پرواز می‌آورد در حالیکه تو متحیر و خسته فقط یک سالن را گردش می‌کنی ، در کابل نیز همین حالت برای تو رخ‌خواهد داد ، کابل یک"موزهٔ زنده" است ، گردش در خیابانهای کابل نه‌تنها پایتخت را بتو می‌شناساند بلکه تورا بسوی تمام نقاط‌افغانستان تادور-

---

* عنوان بحث در خود کتاب "موزائیک افغانستان" آمده .

دست‌ترین نواحی آن‌عبور می‌دهد و بسان دریچه‌ای است که ازآن‌کلیهٔ افغانستان را خواهی دید .

واقع اینستکه کابل بعنوان یک محل و یک مکان از قدیمترین‌زمان بوده بدانگونه که کشور افغانستان نیز از دیرترین زمان بوده‌است ،گفته می‌شود که" افغان" اسم نوادهٔ بن‌یامین پسر یعقوب علیه‌السلام بوده که با فرزندان چهل گانه خویش در هنگام وقوع آن حادثهٔ‌غم انگیز در میان بنی‌اسرائیل ، مسافرت کرده و بسوی این منطقه که در شرق بلاد فارس است آمده و در این‌جا سکنی گزیده .

زمانی‌که‌ابن‌بطوطه‌درقرن چهاردهم میلادی از کابل دیدن کرده می‌گوید : " سپس بسوی کابل مسافرت کردیم که در گذشته شهر بسیار بزرگ بوده و فعلا در آنجا قریه‌ای است که طائفه‌ای از عجمها بنام "افغان" سکنا دارند ، آنها کوهها و شعبه‌های زیاد و شوکت نیرومند دارند و اکثر آنها " قطاع‌الطریق" و دزدند" . اما کابل بعنوان یک شهر با ویژه‌گی‌ها و ارزشهای فعلی ، نسبتا جدیدالتاسیس و مرتبط به تولد خود افغانستان بعنوان یک کشور در قرن ۱۸ می‌باشد .

پیش از این در نقشهٔ سیاسی آسیای مرکزی ، کشوری به‌این‌اسم بچشم نمی‌خورد ، در آنجا ایلات و دولتهای پراکنده و قبائل متعدد سکنی‌داشتند که دائما برای یافتن باران و گیاه در کوچ بوده‌اند ، کشورهائی‌که درآنزمان وجود داشته ، خراسان بوده و سجستان‌وترکستان و هندوستان نه افغانستان .

پیش از اسلام در آنجا مذهب هندو و بودائی رواج داشته ،گفته می‌شود که این دو مذهب برای نخستین‌بار درهمین مناطق ظهوریافته سپس بدیگر کشورهای آسیائی رخنه کرده است .

وحتی بعد از اسلام هم در آنجا یک دولت بوجود نیامد بلکه دولتهای متعدد مبتنی بر نژادها واصول‌و مقررات عرفی سرکار شدندتا آن‌زمانی‌که نوبت خراسان و سجستان و ترکستان سپری شد و سلسلهٔ طولانی از دولتهای کوچک بروز کردند : دورهٔ طاهریه ، صفاریه ، سامانیه غزنویه ، سلاجقه ، خوارزمیه ، مغول ، ازبک و . . . تاآخر لیست .

هرمقدار که دولت اسلامی مواجه با تشنجات می‌شد و نقش عصبیت‌ها بالا می‌رفت ، دولتها و ایالتهای کوچک هم زیاد می‌شد و نبردها و خونریزی‌ها با چهرهٔ زشت خود ظاهر می‌گشت .

" کوه" هم دراین دگرگونی‌های سیاسی نقش حساس داشت زیرا همین‌کوه که تجسم طبیعت جغرافیائی افغانستان است ،بسان دیواری‌بود که قبائل‌این خانه بزرگ‌را از همدیگر جدا کرده، تخم نژادپرستیها را رشد داده و بدنبال دولتهای کوچک و بی‌اثر را بوجود می‌آورد یعنی‌که همین برآمدی‌گی‌ها و بلندی‌های منطقه بمثابهٔ مرزهای‌سیاسی این دولتها و مملکتهای کوچک بود و بدین‌سان‌جغرافیای طبیعی‌منطقه ،نقشهٔ جغرافیای سیاسی آن را نیز تعیین می‌کرد حتی تا بهنوز همین‌برآمده‌گیها و دیوارهای سنگی در تقسیمات افغانستان نقش خود را بازی می‌کند زیرا فعلا عدد قریه‌های افغانستان به ۲۲ هزار قریه می‌رسد .

اما در نیمهٔ قرن ۱۸ در حالیکه صفویها ــ که ریشهٔ فارسی داشتند ــ با سلطنت مغولها در منطقه، نزاع داشتند ، شخصی بنام احمدخان بسال ۱۷۴۷ درصحنه ظاهر شده به این ممالک پراکندموحدت بخشیده و نیروی سیاسی کشور را متحد و متمرکز گردانید و حکومت‌برای خاندان درانی (۱۷) به ارث ماند که آخرین نفر آنان داودخان‌بود که در کودتای آوریل گذشته کشته شد .

در سالهای حکومت احمدخان ، پایتخت حکومت مرکزی‌قندهار بود

ولی فرزندش تیمور پایتخت را به کابل انتقال داد و بدین ترتیب "قریهٔ عجمها" به تعبیر ابن بطوطه پایتخت کشور افغانستان گردید .

شهر کابل در زیر قدمهای کوه سلیمان آرام خوابیده و سراسرآنرا کوه احاطه کرده است (۱۹)

برخی از افسانه‌ها می‌گوید که‌حضرت سلیمان براین کوه بلندشد و از قلهٔ آن هندوستان را نگریست و پائین‌آمد ولی بسوی هند نرفت و بدین جهت" کوه سلیمان" نامیده شد ، این کوه بعنوان یک پاسبان شهر را در آغوش گرفته و برف هم در قله‌های دورتر آن نمایان است و همیشه دست مدد بسوی نیم‌ملیون بشر ساکن شهر دراز می‌کند زیرا همهٔ آبها از همین کوه سرچشمه گرفته و بدروازه‌های شهر می‌رسد و در کانالهای بلندی در خیابانهای مهم کابل توزیع می‌شود و از همین قناتها آنان استفاده می‌کنند ، غسل می‌کنند و وضو می‌گیرند .

نهر کابل با پلهای شش‌گانه‌اش، شهر قدیم را می‌نمایاند ودر اطرافش محله‌های قالی‌فروشی قرار گرفته و در کنار خیابانها ، دست-فروشان کالاهایشان را پهن می‌کنند و به‌خانه‌های قدیمی تکیه می‌کنند اما شهر جدیدکابل نه روی نهر را می‌بیند و نه به‌نهر کاری دارد ، در گوشهٔ دیگر واقع شده و با شکل و طرز دیگری بنا نهاده شده و نسبتابرای خود عالم دیگری دارد .

بدین‌سان است که پیشتر گفتم کابل واقعیت افغانستان را منعکس می‌کند زیرا در آنجا محلاتی وجود دارد که مربوط به قرن بیستم‌است و در برابر محلات دیگری هست که به یک قرن پیش بر می‌گردد ، اگربه محلهٔ " اصمعی " که با خانه‌های گلین از کنارکوه سلیمان نمایان است بروی خود را در قلب قرن ۱۹ خواهی یافت ، برخی خانه‌ها شبیه به یک غار است تا خانه ، کوچک است و تنگ و بدون وسائل منزلی ، بلکه

اکثر خانه‌های فقرا ،معنای وسائل منزلی رانمی‌داند ، تنها قالی‌تمام کالای آنان می‌باشد ، زمانی‌که قبائل نورستان ، کرسیهای چوبی‌ساختند این بعنوان یک حادثهٔ بسیار مهم و شگفت‌انگیز تلقی گردید اما آنانکه متوسط الحالند اثاث‌شان همان سریریست که از شاخه‌های‌درخت‌وریسمان ساخته شده که آنها آنرا " چارپائی " نام نهاده‌اند .

منظرهٔ سقاها هم در کابل مسئله بسیار عادی‌و معروفی است زیرا در آنجا بعضی خانه‌هائیست که هنوز آب و برق به‌آنها نرسیده‌وبجهت تنگ بودن راهها تنها انسان‌بازحمت می‌تواند از آنهاعبور کرده و آب ببرد .

بازار کابل :

همانگونه که در همهٔ شهرهای شرق رائج است که هر حرفه‌ای بازار خاص بخود را دارد ، در افغانستان نیز تاکنون چنین است : بازارنجاران آهنگران ، مسگران ، گوشت‌فروشان ، نانوایان ، رنگریزان ، عطاران و هکذا . . . برای سیاحت‌گران هم بازار و بل بازارهائیست قلب شهر اختصاص بدانان دارد حتی "خیابان مرغ‌فروشان" که بازار سبزیجات و پرنده‌ها بوده و تاکنون هم همان نام قدیم خود را حفظ‌کرده ، تبدیل به بازار بزرگی برای سیاحت‌گران و تماشاچیان گشته چه که دراین بازار کالاها و تولیدات هرقوم ونژاد از هر ولایت وایالتی بچشم می‌خورد : قالیهای ساخت دست دختران ترکمان و مرو ، پوست و پوستین و عقیق از مناطق تاجیک ، بلوزهای رنگارنگ از غزنی ، زیورآلات‌ودست‌بندهای نقره‌ای از ترکمن و نورستان ، تفنگها وتفنگچه‌های مزین به عاج ازمناطق هزارجات‌و . . . همه‌چیز از همه‌جا دیده می‌شود .

انواع چهره‌ها :

ساخت آدمها در خیابانها لوحه‌ای را ترسیم می‌کند که بیانگر موزائیک انسانی ویژهٔ افغانستان است نژادها و قبائل متعدد و گوناگون با عادات و سنتها و اشکال مختلف اما همه دریک بافت و رشته دیده می‌شوند .

این تاجیک‌ها و پشتونها هستند با پیراهنهای دراز و شلوارهای گشاد و عمامه‌های‌بزرگی‌که قماش آن حد متوسط به چهارمتر می‌رسد وهمهٔ آنرا گرد سر می‌پیچند و نیم‌مترش راهم روی سینه‌آویزان می‌سازندواین هم ترکمنان و اوزبکها هستند با کفشهای زیبا و جامه‌های رنگارنگ قشنگ و روشن ، ودرکنار آنان زنان افغان دیده می‌شوند که"چادر می‌پوشند ، چادر رنگی‌که همهٔ بدن را از سر تا قدم می‌پوشاند و تنها جلو چشمها ، سوراخهائی برای دیدن گذاشته می‌شود .

البته که اختلاف و تفاوت تنها در جامه‌ها و لباس پوشیدنهاهم نیست ، چهره‌ها و قیافه‌ها نیز متفاوتند : افغانها با قامت بلند و ریش تیرهٔ سیاه مغولهابا چشمان تنگ و بینی‌های پهن وقامت کوتاه ترکمنها نیز با چشمان تنگ و بینی‌های کوچک و باریک و لاغر اندام .

آنانی‌که ریشهٔ فارسی دارند باچشمهای فراخ و صورتهای گرد ساکنین هندوکش با پوست ورنگ بور که به دشواری می‌توان طبیعت آسیوی آنها را کشف کرد .

آنان با یکزبان هم سخن نمی‌گویند ، زبانهای‌محلی شاید به۲۰ نوع برسد اگرچه که زبان رسمی یکی "پشتو" است که مخلوطیت ازاردو و انگلیسی وعربی و دیگری" دری" که بازهم مخلوطیست از فارسی‌وعربی اما روزنامه‌ها باهردوزبان انتشار می‌یابند و برنامه‌های رادیو هم باهردو

پخش می‌گردد .اخبار رادیو ابتداء با پشتو و بدنبالش با دری بخش می‌شود .*

همهٔ این شکل‌ها ، رنگها ، چهره‌ها ، نژادها و . . . در خیابانهای کابل از پیش چشمت می‌گذرد ، حتی شاید باورت نیاید که همهٔ آنان تبعهٔ یک کشور و دارای یک شناسنامه باشند ، اگرچنانچه آبهائی که از کوهها سرازیر می‌شوند و در نهرهای متعدد جریان می‌یابند را درهمه‌جا نمی‌دیدی واگر بوی عطرآگین گلها و درختها را استشمام نمی‌کردی‌واگر قفسهای گنجشک و پرنده‌های زیبا و رنگارنگ و پرخط وخال خوش‌الحان را در هردریچه و بر سر هر دکان در هر خیابان و خانه ملاحظه نمی‌گردی آری اگر این نشانه‌های‌مشترک را در شهر قدیم و جدید کابل در تمام نقاط افغانستان مشاهده نمی‌کردی ، شاید خیال می‌نمودی که داری در کشورهای مختلفی گردش می‌کنی که هیچ نقطهٔ اشتراک و ارتباط باهم ندارند .

بدین‌سان خوب‌در می‌یابی که" کوه" دراین میان چه نقشی را بازی کرده؟ و خوب بخاطر می‌آوری که چگونه کوه بعنوان یک دیوارطبیعی در اطراف تجمعات قبائل ، سربرافراشته و بسان دژ و قله‌ای هرقبیله‌ای را در درون خود در محاصره گرفته و از دیگران جدا نگهداشته؟ !

همین تنوع و گوناگونی را چشم ابن حوقل زمانی‌که از این منطقه دیدن نموده در ده قرن پیش (قرن دهم میلادی) نیز دیده و درکتابش (صورة‌الارض) نوشته : "در خراسان انواع حیوانات و بردگان و خوراکیها و پوشاکیهای مورد نیاز مردم دیده می‌شود و از آنجا به سائر نقاط

---

* در بارهٔ زبان دری و پشتو به‌کتاب تحقیقی "تاریخ‌وزبان در — افغانستان "نگارش‌نجیب‌مایل‌هروی‌چاپ‌سال۶۲تهران مراجعه شود . م

مجلهٔ عربی زبان المستقبل نوشت :

" اهمیت استراتژیک این تحول دهشت‌انگیز طبعا برای رهبران شوروی پوشیده نیست ، وقتی‌که اقدام بر چنین تصمیمی می‌کنند قطعا انگیزه‌ها ، احتمالات ، سود و زیانها ، بهاء آبرو وپی‌آمدهای آن بر روابط شوروی ـ آسیا ، شوروی ـ آمریکا ، شوروی ـ اروپا و تاثیرات عمیق آن برچین را نیز سنجیده‌اند ولی در میان همهٔ این انگیزه‌ها و عاملها آنچه که اساس است " حسابهای اسلامی " است هم در داخل شوروی که جمهوری‌های آسیائی آن جمعیت ۵۰ ملیونی مسلمان دارد و هم در جهان اسلامی از خلیج گرفته تا آخر کوههای افغانستان چرا که امروز بارزترین تحول را درآسیا موج گسترش اسلام تشکیل می‌دهد " . *

همین مجله در شمارهٔ دیگر خود طی مقالهٔ مفصلی به قلم ناصرالدین نشاشیبی نوشت :

" خدا رحمت کند جمال‌الدین افغانی را ، از روزی‌که اوراشناختیم و دوست داشتیم به افغانستان نیز محبت ورزیدیم واز خلال او هر افغانستانی هم در قلب هر عرب نفوذ یافته و در میان ما احترام و عظمت پیدا کرد . ولی آنچه راکه سیدجمال در طول صدسال بنیان نهاد ، حکام جدید همه را نابود کرده واحترام قدیم ما را به عدم احترام و محبت گذشتهٔ ما را به‌نفرت و بغض مبدل ساختند . . . تره‌کی وامین دو دوست گرم و دو رفیق مخلص بودند تا آنجاکه حفیظ می‌گفت : حزب و تره‌کی مانندجسم وروحند ولی این همه مانع ازین نشد که رئیس بر ضد نائب توطئه نماید

---

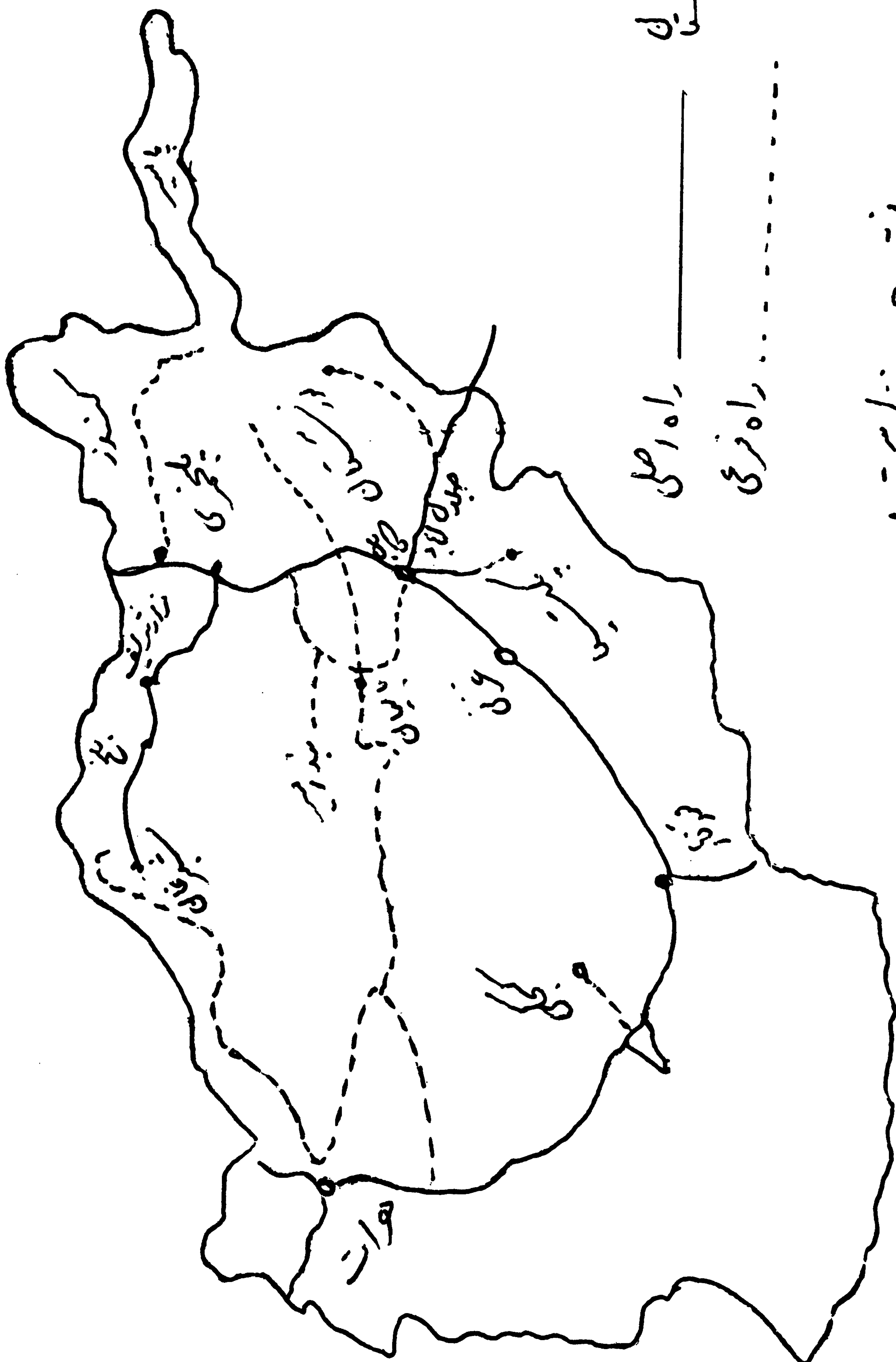
* مجلهٔ المستقبل سال سوم شماره ۱۵۰ جنوری ۱۹۸۰

و کشورها انتقال داده می‌شود، اما نفیس‌ترین و زیباترین اسب‌ها در نواحی بلخ است و نفیس‌ترین بردگان ازبلاد ترک است که در میان تمامی بردگان روی زمین نظیر ندارند و نفیس‌ترین جامه‌های پنبه‌ای وابریشمی همان است که از نیشابور و مرو آورده می‌شوند وبا لذت‌ترین گوشت گوسفند از بلاد غزنی است و شیرین‌ترین و سبک‌ترین آبها، آب جیحون است و ثروتمندترین مردم خراسان، اهالی نیشابور است و نجیب‌ترین آنان مردم بلخ و مرو هستند که در فقه ودین وعقائد بسیارنیرومندند".

مواد مخدر:

آنچه که در خیابانهای کابل نظر انسان‌را جلب می‌کندگروههای هیپی نیست‌هاست که بسیار زیاد و در حلقات مختلف در کنار خیابانها و کوچه‌ها پراکنده‌اند، از شخصی‌که همراه من‌بود پرسیدم ،خنده کرد و گفت: اینها نه جهانگردند ونه شوخی‌گر، آهسته به گوشم گفت: اینها تخدیر شده‌گانند، جریانرا درست نفهمیدم ،از پنج نفر پرسیدم ،هریک گوشه‌ای از موضوع را اظهار می‌داشت و ساکت می‌شد، من نمی‌دانستم که قیمت مواد مخدر دراین گوشهٔ آسیا آنقدر ارزان است که گروههای هیپینیست حتی‌از اروپا با ماشین از ایران و ترکیه عبور می‌کنند ودر هتل‌های آرزان کابل اقامت می‌نمایند (اجرت‌یک‌اطاق هرشب یک‌دالر) و از دیدن و تماشای این کشور بکر و دست‌ناخورده و از ماده مخدر سبز-رنگی بنام " نسوار" لذت می‌برند و به کشورشان باز می‌گردند .

در جلال‌آباد به من‌گفتند که" چرس" در جلال‌آباد بسیار ارزانتر است نسبت به کابل و لذا این کاروانهای معتاد بیشتر به آنسو سرازیر شده و در آنجا بسیار به‌آسانی و ارزان به عادت و"بیهوشی"شان ادامه می‌دهند.



به من گفتند : سخن در بارهٔ افغانستان از خلال کمربند تلها و ارتفاعاتی‌که آنرا به کشورهای دیگر ربط می‌دهد ، یک قسمت‌ازحقیقت را بیان می‌دارد ، مناطق دیگری‌که از ترکیه تا ایران و افغانستان و تبت امتداد یافته نیز وجود دارند که برای زراعت چرس ممنوع اعلان شده وآن جنگ افیونی که انگلستان در قرن گذشته برضد چین آغاز کرد ،پایگاه اساسی‌اش همین بلندی‌های افغانستان بوده که توسط شرکتهای شرقی‌هند (انگلیسی) از این جا بسوی چین حمل می‌شده‌اند .

دوباره از رفیقم پرسیدم : خیلی‌عجیب است که در جامعه‌ای تا این حد متدین ، بازهم تجارت مواد مخدر وجود داشته باشد ! پاسخش این بود که تجارت مواد مخدر تنها در بعضی از شهرها صورت می‌گیرد مخصوصا درشهرهائی‌که سیاحت‌گران خارجی زیاد رفت وآمد دارندوالبته که برخی هم معتقدند که در گذشته جهان غرب مفاسد و آلودگی‌های زیادی را در افغانستان رواج داده‌اند پس ماهم چرا معاملهٔ به مثل‌نکنیم باید ماهم غربیان را فاسد کنیم چراکه این غرب بوده که آغاز کنندهٔاین کار بود ، و " آغازکنندهٔ ستم ، ستمگرتر است ! " .

دوشهر تاریخی قندهار و غزنی :

خواستیم از کابل خارج شویم ولی مواجه با مشکلی شدیم چون باید اجازهٔ قبلی برای خروج می‌داشتیم که نداشتیم ، اگر در میان‌مردم افغانستان کلمهٔ " عرب و عربستان" خود خط‌جواز عبور و مرور تو بود ، پیش دولت‌دیگر پذیرفته نیست چراکه حکومت فرقی بین عربستان و "کافرستان" نمی‌گذارد .

از استخدام واژهٔ " کافرستان" معذرت می‌خواهم زیرا این خـود اهالی افغانستان بودند که در طول زمان این کلمه رااستعمال می‌کردند ،

چون همهٔ عربها به نظر آنها مسلمان است و غیر مسلمان هم همه کفار واین خود تطبیق دادن غلط یک نظریهٔ غلطی است که بعض فقها در گذشته بیان می‌داشتند و جهانرا به دو قسمت می‌کردند: دارالاسلام و دارالحرب که مقصود از دارالحرب همان" دارالکفر" است وبرای‌اولین بار این نظریه در افغانستان تطبیق یافت چراکه در مرزهای شرقی افغانستان گروهی از قبائل بودائی ساکن بودند که در تمام کتابهای جغرافیائی قدیم نام آن منطقه، "کفارستان" یاد شده ولی در اواخر قرن گذشته در سال ۱۸۹۵ بدست امیرعبدالرحمن مسلمان شدند واسم منطقه هم تبدیل شد وحتی‌الان بنام "نورستان" خوانده می‌شود.

از مشکله گذشتیم و بر "دشوار" سوار گشتیم بازهم آن صحنه‌های مهیب و خوفناک لعنتی که در سفر بسوی تنگهٔ کابل دیده‌بودیم به سراغمان آمد ولی این بار به مقطعهای مهم وحساس تاریخی دیگر نیز دست یافتیم زیرا راهها و چهره‌هائی‌که دیدیم ما را به قرن ۱۸ و۱۹ باز می‌گرداند، خانه‌های محقر گلین... قلعه‌های قدیمی در وسط صحراها... مردمی‌که از بوق ماشین می‌ترسیدند و با حیرت زیاد و چهره‌های غبارآلود به سواریان ماشین نگاه می‌کردند... مردانی با ریش تیره وانبوه و سیاه و دستهای خشن و پراز شکاف و پاهای محکمی‌که نه ریگ صحرا در آنها اثر می‌کند ونه شعلهٔ آتش آنها را می‌سوزاند گو اینکه اینها یکمرتبه از شکم تاریخ درآمده‌اند... وگو اینکه همین چند لحظه‌پیش سلطان باخاتون (همسرش) و کنیزکانش با کبکبه‌ودبدبه شاهانه از آنجا عبور کرده وهنوز بوی‌غبار آن قافله به مشامت‌می‌رسد.. از بسکه این مناطق،تاریخ مجسم بوده واز گذشته‌های عظیم وپرماجرا حکایت می‌کند، خیال می‌کنی که همین الان هم صدای سم اسپان‌زیبا-اندام و قعقعهٔ شمشیرهای سربازان و ندای اعلان ورود پادشاه(اعزه‌الله

! !) را با همین گوشهایت می‌شنوی! چه زیبا ولذت‌بخش! ! .

در راه بسوی قندهار ،شهریست که موقعیت بارزی در تاریخ‌شبه قارهٔ‌هند داشته یعنی شهر "غزنی" ، این از جور ایام و ستم زمان‌است براین شهر، بعد از آنکه نامش همراه با فتوحات و قهرمانی‌ها برده می‌شد ،اینک بازار بزرگی شده که جهان‌گردان در خیابانهای تنگ آن برای تماشای چهره‌ها و برگزیدن جامه‌های مزین و زیبا ، گشت می‌زنند .

بسیاری موٴرخین در بارهٔ غزنی نوشته‌اند و در بارهٔ پادشاه مشهورش محمود غزنوی ولی آنکه از همه بیشتر تحت تاثیر عظمت آن واقع گشته، امیر شکیب ارسلان است. وی در کتاب (حاضرالعالم ـ الاسلامی) می‌نویسد: (نویسنده جملات چندی از کتاب ارسلان نقل نموده که ما برای‌توضیح بیشتر ،مقدار بیشتری از سخنان وی را از متن کتابش ترجمه می‌کنیم ــ مترجم) .

" این‌جا موقف بزرگی‌از عظیم‌ترین مواقف اسلام در جهان و جایگاه معرکهٔ مشهور و بااهمیتی است که نه‌تنها در زمانش بلکه درآینده نیز دارای مکانت و انعکاسات زیادی بود ، سوگند به عمرم که اگرچنانچه برای اسلام هیچ ریشه و پایهٔ متحرکی باقی نماند ، موکدا ریشهٔ آنرا در میان ساکنین کوههای هیمالیا و هندوکش همچنان متحرک و مستحکم وعزمش را همچنان استوار و پابرجا می‌یابم ، همانا از آنجا بود که در صدر اسلام محمدبن‌قاسم فاتح عربی ، به"هند" هجوم برد و"سند" را فتح کرد (۷۱۲ میلادی) و به مرز"ملتان"رسید و از همان کوهها بود که مجاهد کبیر، سکندر اسلام ، پاسدار معارف و دانش عصرش، سلطان محمودبن سبکتکین غزنوی ترکی (مغولی .ن) در اوائل قرن‌یازده میلادی‌سرازیر شد و اقصی‌نقاط هند را درنوردید و راجه‌های(شاهان) لاهور، انانغبال ،دهلی ، اجمیر، قنوج ، غفالیور، کالنجار، اودجین*

پاورقی درصفحه‌بعد

همه یکدست ،بروی ابنوه شدند و دوجهان"براهمی" و "اسلامی" در برابر هم صف کشیدند و مصاف فرا رسید و خداوند جهان" براهمی "را در واقعهٔ (باتنداه) به چنگ مسلمانان سپرد و راجه‌ها پراکنده‌وسرکوب گشتند ، محمود ، کشمیر و دهلی‌را فتح کرد و فرماندارانی از قبیل خود در لاهور تعیین نمود و راجهٔ فنوج را تابع خود ساخت و پادشاهی خود را در پنجاب مستحکم گردانید و بر شهر نیرومند کالنجار هجوم برد و پادشاهان آن دیار را ذلیلانه، رام کرد و عازم کوجرات شد و بت معروف به"سومنات" را درهم شکست و"بهاضیه" را فتح نمود ، فتحی‌که همگان از آن سخن گفتند و شیخ نویسندگان ، اعجوبهٔزمان ابوالفضل آن رسالهٔ پرآوازهٔ خود را در بارهٔ آن نوشت‌وگفت : (فتحی‌که تمامی فتوحات در برابرش ناچیز و کوچک شده و فرشتگان و روح ستایشش کردند) تاآنجا که براو (محمود) لقب (امین‌الدوله و یمین‌المله) گذاشت.* *

ولی قندهار در عصری‌که پایتخت حکومت احمدخان موٴسس افغانستان جدید بود، از غزنی هم پیشی گرفته و شهر عظیمی بود همانگونه که ورق برگشت ، زمان چرخ دیگر زد و نور و روشنائی درکابل متمرکز گردید و قندهار به لقب "پایتخت‌دوم" بسنده کرد اما هنوزهم آثار مجد وعظمت دیرین وکهن قندهار و نیز زیبائی ظاهری و واقعی آن با کابل رقابت می‌کند ، ساختمانهای قدیمی‌اش حکایت از یک گذشتهٔ عمیق و ریشه‌دار دارد که سیما و نشانه‌هایش بیشتر در ساختمان مساجد

---

* اسمها همانطوری که در کتاب بود نقل شده .

* * حاضرالعالم الاسلامی نوشته امیر شکیب ارسلان مجلداول‌جزٴ دوم ص ۱۹۷ چاپ‌چهارم ۱۳۹۴ هـ بیروت ـ دارالفکر .

و کاخهای خاندان درانی ، متبلور و نمایان است ، بازارهایش پر ازکالا است و خریداران که بیشترین‌شان جهان‌گشتانند در آن گشت می‌زنند و اکثر بازرگانان در آنجا هندییانند .

فعلا قندهار مرکز موءسسات غربی است که اجراء پروژه‌های راه‌سازی و برق‌رسانی در قسمت جنوبی‌افغانستان را بعهده دارند ولی آنچه که برای قندهار" جذبه" می‌بخشد ارزشهای تاریخی آن می‌باشد و نه چیز دیگر چراکه موءسس اصلی آن اسکندر کبیر است‌وی‌باجنگجویانش در قرن چهارم پیش از میلاد به این سو آمد و تا دوقرن‌دیگر یونانیان در این منطقه حکومت کردند ، اسکندر همانگونه که برای جاویدماندن نامش"اسکندریه" مصر را در کنار دریای مدیترانه بناکرد ، خواست‌نامش در آسیای مرکزی نیز جاوید بماند و لذا" اراخوسیا" را بنسانهاد ،این شهر تا پیش از میلاد همین نام را باخود داشت (اراخوسیا) و بعدها "قندهار" نام گرفت .

اهمیت و قداست قندهار پیش خود افغانستانی‌ها بیشتر بدین جهت است که در آنجا مزار "عبا "ی پیامبر اسلام (ص) قرار دارد که آنهاآنرا " خرقهٔ شریفه" می‌نامند ، خرقه پیش عربها یعنی جامهٔ‌کهنه و قدیمی .

گفته می‌شود که شاه‌احمدخان این‌عبا را برای تیمن و تبرک به پایتخت کشور خود آورده بود ولی صحت این روایت مسلم نیست ودر بارهٔ مقدسات دینی در افغانستان اینگونه روایات زیاد نقل می‌شود که سوءالات متعددی در بارهٔ حقیقت یا افسانه‌بودن آنها وجود داردولی آنچه که واقعیت داردآنستکه شاه‌احمدخان بااین تلاشهای خود ،توانست محبوبیت زیادی برای خود در قلوب مردم کسب نماید تاآنجا که وقتی او مرد ، برای جنازهٔ وی ضریحی بزرگ ساختند که دیوارهایش باسفال

و فسفات پوشانیده شده و گنبدش را با قطعات طلا مزین‌ساخته‌اند. (۲۰)

بسوی هرات، شهر موسیقی و قالی :

راه خشکی قندهار، انسانرا بسوی هرات هدایت می‌کند، کلمهٔ "هدایت می‌کند" در ارقام معادل ۶۰۰ کیلومتر است یعنی که بایدیک روز کامل، از طلوع فجر تا غروب خورشید بر"کوه" سوارشد واین دنبالهٔ سوارشدنهای ما بر"دشوار" استو اینک حلقهٔ وحشتناک وهراس‌انگیز دیگر آنرا می‌دیدیم که علی‌الاجبار باید خود را آمادهٔ "قهرمانی" در آن می‌کردیم، این چه تصادف لعنتی و بخت‌بدی بود که مسیر مارا از قله‌های بلند کوه قرار داده و مجبورمان ساخته بود که همیشه‌به‌صخره‌های خشن دره‌ها که دهانشان برای بلعیدن ما باز و گشوده می‌نمود، چشم بدوزیم! دائما بر چوپانانی‌که خیمه‌های موی بزی‌شان (۲۱) در دره‌ها و بلندای تپه‌ها زده شده بود رشک می‌بردیم و فراوان آرزو می‌کردیم که در چاپخانه‌هائی‌که در طول راه با مسافتهای دورازهم ساخته شده، برای لحظه‌ای هم که شده بنشینیم و استراحت کنیم ولی حرص ما دراین بود که دقیقه‌ها را ضایع نکنیم وهرچه زودتر از این مسافرت پرخوف وهراس خلاص شده و به هرات برسیم.

در افغانستان اگر صدای موسیقی را بشنوی که از جائی‌بدون‌توقف و مستمرا نواخته می‌شود قطعا یا در نزدیکی‌های هرات رسیده‌ای و یابه جماعتی رو آورده‌ای کهاز اهل هرات هستند، در مورد ما احتمال اول درست بود به هرات نزدیک شده بودیم، صدای موسیقی را از دور می‌شنیدیم.

از دور شش مناره‌ای را می‌بینی که یک جامع کبیر ــ که در قدیم یکی از ملکه‌های هرات آنرا بنا کرده ــ احاطه دارند، قرن چهاردهم،

عصر طلائی دولت تیموری شمرده می‌شده، قرنی‌که بزرگترین شاعران و هنرمندان از قبیل مولانا نورالدین جامع و بهزاد را تحویل جامعه‌داد و درست در همان زمان بوده که ابن‌بطوطه از هرات دیدار نموده و در کتابش نوشته: (وشهر هرات بسیار بزرگ وعظیم و ساختمانهاوعمارتهای بسیار دارد واهلش همه صالح و باعفت و با دیانت بوده و بلادشان از فساد وآلودگی پاک است) .

اهمیت هرات بیشتر از آنستکه ابن بطوطه بیان داشته ،این شهر زیبای مشهور به موسیقی و قالی در آغوش صفحات دهشت‌انگیز تاریخ، آرام استراحت کرده است صفحاتی‌که برخی از آن‌غرقه و آغشته درخون و قسمتی ازآن غرقه در اشک و ناله و کمترین آن چهرهٔ شاداب و متحرک حیات داشته است .

اسکندر کبیر این شهر زیبا را کاملا تخریب کرد واز نو بنیادنهاد وحتی الان یکی از قلعه‌هائی‌که او در زمانش ساخته بود، در قلب شهر، پابرجا مانده و سبزی و میوه‌فروشان در سایهٔ آن نشسته و متاع‌شانرا به فروش می‌رسانند و حیوانات هم از سوزناکی گرمی هوا، در سایهٔ آن پناه می‌برند .

سلجوقیان در جنگ‌شان باغزنویان شهر را دوباره تخریب‌کردند و بعد از آنان در قرن سیزدهم، جنگجویان مغول آمده" تولی " پسر چنگیزخان امارت بر آنرا بدست گرفت ولی مردم علیه او انقلاب کرده و او را کشتند، چنگیزخان بدون معطلی با ۸۰ هزار جنگجو، هجوم‌آورده وآنگونه که کتب تاریخ ذکر می‌کند تامدت شش ماه در این شهر مشغول تخریب و کشتار بوده است تا آن‌حد کهاز اهل هرات جز چهل‌نفرنجات نمی‌یابد .

بازهم برای سومین‌بار که تیمور لنگ در قرن ۱۴ وارد هرات شد،

شهر تخریب گردید ولی فرزندش شاهرخ آن را تعمیر و آباد ساخت. این جریانات ادامه داشت تا این‌اواخر که اندکی استقرار و آرامش یافته‌است.

در شهر هرات ما در عمق تاریخ فرو رفتیم یعنی که هرات یک تاریخ مجسم بود و این یک مشکل بود که دراکثر مناطق افغانستان باآن مواجه می‌شدیم چون بسیاری از شواهد تاریخی هنوز پابرجا و نمایان است گذشته از اینکه صفحات کتابهای تاریخی نیز پر است از عناصر و داستانهای اعجاب‌آور و اساسا واقعیت موجود مردم افغانستان هم بیشتر با گذشته در ارتباط است تا حاضر وآینده!

شهر بامیان تمثال بلند بودا:

در راه برگشت‌مان به کابل از شهر بامیان عبور می‌کنیم، بازهم با تاریخ مجسم مواجه شده و همه‌چیز دیگر را فراموش خواهی کرد در همین بامیان است که راهبان بودائی با قدرت شگرفی، تمثال بلند بودا را در کوه مرتفعی تراشیده‌اند و قامت آن ۵۵ متر ارتفاع دارد البته‌این مجسمه را در زمان پیش از اسلام و موقعی‌که آئین بودائی درآنجارسمیت و حاکمیت داشته، ساخته‌اند.

این تمثال شگفت‌انگیز چشم آدمی را خیره می‌کند، تو نمی‌توانی جزئیات و مشخصاتش را درست درک کنی و بفهمی جز اینکه ازنردبانیکه در پشت آن آویزان است بالا بروی، بازهم پدرت و نفست در می‌آید و به سرآن نمی‌رسی! اگرچه که بعضی از مسلمانهای عوام برخی آسیبهای برآن رسانیده‌اند بدین اعتقاد که آن یک بت است و باید خورد ونابود گردد!

در برابر تمثال بودا، صفحهٔ و "ثنیت" و بت‌پرستی در تاریخ افغانستان تو را در شکم خود فرو می‌برد وداستان هزاران راهبی راکه

ونائب هم رئیس را بقتل برساند ،اینست داستان این گروه‌سرخ، رهبران جدید افغانستان که هم اخلاق بد دارند وهم کردار بد و اگر این دو جمع شد خود این" اشرار" هم قربانی آندومیشوند ... سلسلهٔ شگفت‌انگیز و پی‌درپی ، مکر دوست به دوست ،زبح رفیق بدست رفیق، انقلاب کمونیستی سرخ بر ضد انقلاب کمونیستی سرخ... اینها بودند که با سرسپردگی و مزدوری‌مسکو افغانستان عزیز و گرانقیمت را به این آدم‌کشان سرخ تسلیم کردند... واین سان بعد از سکندر،و چنگیز و تیمور لنگ که همهٔ شان یکایک کوههای افغانستان را دیده وملتی را به ذلت کشانیده بودند ،امروز نوبت ارتش سرخ روس می‌رسد... در پایان یک سخن باقیمانده که آنرا به فرمانده ارتش سرخ رفیق برژنف! می‌گویم : آیا می‌خواهی‌که شرق و جهان‌عرب و اسلام‌را از چنگ آمریکا نجات‌داده و بدست خود بگیری؟ اگر می‌خواهی یا از "افغانستان" خارج شو و یا به" تل ابیب" داخل‌شو! !*

الاسبوع العربی نوشت :

کشورهای بلوک سوسیالیزم رژیم جدید افغانستان و کمک سریع شوروی! را که شبیه آنچه است که بسال ۱۹۶۸ در پراگ واقع‌شد تائید می‌کنند اما کشورهای پیمان اتلانتیک شمالی و" پکین" همهٔ آنچه راکه رخ داده ،محکوم کرده وآنرا تدخل در شؤن داخلی یک کشور مستقل وخطری برای صلح جهانی شمرده‌اند، برای ماهمهٔ اینها قابل فهم است... آنچه که درکش ممکن نیست موضع کشورهای غیر متعهد است ــ اگرچنانچه واقعا

* مجلهٔ‌المستقبل سال‌سوم شماره۱۵۱ــ ۱۲ ینایر ۱۹۸۰

در زیر قدم این تمثال می‌زیستند (و هنوز هم آثار تمثالها ومجسمه‌های دیگری نیز د رآنجا مشهور است) بیادت می‌آورد و بازهم همین الان داستان راهبانی‌که از بورمه و سیلاند و تایلند و دیگر دولتهای آسیا با لباسهای زرد و سرهای تراشیده و نورانی درهمین مکان برای زیارت (مانند حج مسلمانان در مکه) گرد می‌آیند تو را به تعجب و شگفت وامی‌دارد.

بدین سان است‌که می‌گویم تو در افغانستان همه‌چیز را فراموش می‌کنی و غرق درتاریخ می‌گردی مثلا در همین بامیان تو چهرهٔ سبز وخرم و مساحتهای عظیم مملو از سبزی وعلف و میوه را فراموش خواهی کرد واز گله‌های گاو و حیوانات که در دامنه‌ها پراکنده و مشغول چرا هستند و علفهای انبوهی که در زیر قدمهای آنهاهمچنان بی‌نهایت و تمام‌ناشدنی سربلند کرده‌اند، غافل خواهی شد وچهره‌های انسانی مسافر ویا ساکنین آنجا را که از فرزندان قبائل هزاره هستند و ریشهٔ مغولی دارند نیز فراموش خواهی کرد! (۲۲)

از کابل بسوی شمال:

مزارشریف مرقد امام‌علی‌بن ابیطالب (ع)

اگر بخواهیم بازبان ارقام و ریاضیات سخن گوئیم از بامیان تا کابل ۲۴۰ کیلومتر است و دهها بلکه صدها کیلومتر دیگر از کابل تا بارزترین و دورترین شهرهای شمال یعنی بلخ ــ که‌بمرز شوروی نزدیکتر است‌تا کابل پایتخت ــ بایدپیموده شود این‌جا "خوف و وحشت" وترس و لرز به نقطهٔ اوج و هیجانی خود می‌رسد زیراکه باید از کوههای سربه‌فلک کشیدهٔ "هندوکش" عبور کنیم، کوه سرکشی که‌همچنان در سراسر زندگی افغانستانی‌سایه انداخته است. بالاخره این مسافرت پرواز در

جهانی دیگر است غیر از آنچه که تا الان دیده بودیم دراین‌مسافرت باچهرهٔ بر می‌خوری که هنوز وجنات آنرا باآنهمه اهمیت آن درست مشاهده نکرده بودی یعنی چهرهٔ "اسلام" در افغانستان زیرا در صدر نقشهٔ شمال افغانستان چشمت به شهری می‌افتد که نام "مزار شریف" را با خود حمل می‌کند واین در منطقه اهمیت بسیار خاصی دارد درآنجا ضریح و بارگاهیست که گفته می‌شود مرقد علی‌بن ابیطالب (ع) می‌باشد و بهمین خاطر" مزار" نامیده شده که قداست خاصی داشته و ارزش آنرا تامقام بسیار بلند و بلند بالا می‌برد که چشم انسان درست نمی‌تواند درکش کند.

در هر شهر و قریهٔ افغانستان باید یک" مزاری" باشد ویاضریحی از یکی از "اولیا" که احیانا در کنار آن‌همسر و فرزندانش نیز دفن شده و گاهی بصورت یک قبر بسیار عادی است که اطراف آنرا دیواری برای تشخیص حدود آن احاطه می‌کند و دریک گوشهٔ آن پرچمهای سرخ‌وسبزی در بالای میله‌های چوبی نصب می‌شودو در گوشهٔ دیگرآن مردی باریش دراز ــ که غالبا سرش را بایک دستمال طلائی رنگ از همان نوعی که در سعودی رائج است می‌پوشاند ــ می‌نشیند تا رنگ شرعیت و قداست بیشتری برای‌آن مکان ببخشد، این مرد وظائف متعددی دارد او پاسدار مقام و هدایت کنندهٔ مردم وتوزیع‌کنندهٔ حجابها و مهره‌های‌نگهدارنده از شر است وظیفهٔ مهم دیگر وی گرفتن نذرهائی‌استکه فقرا مسلمین! تقدیم می‌کنند به این وعده که نذرها را به مسئولین امر رسانیده و اجرائات لازمه را اتخاذ کند.

هیچ فردی از مقابل این ضریح نمی‌گذرد مگر اینکه اندکی‌توقف می‌نماید و آیاتی از قرآن می‌خواند وبعض دعاها راهم باخود زمزمه می‌نماید در حالی‌که اشک از چشمانش مثل باران می‌بارد و سپس از خدا

درخواست می‌کند که آرزوها و حاجات وی را برآورده سازد . برخی کاغذی را در گوشه‌ای از ضریح دفن می‌نماید ،عده‌ای هم خود را برای تبرک به ضریح می‌مالند و بعض دیگر بامحبت زیاد آنرا می‌بوسند و کسانی هم در برابرش به سجده می‌افتند ، لااقل اینها چیزهائی بود که من دیدم ودیگرخداخودمیداندآنچه‌که‌من ندیدم‌وآنهاانجام‌میدهند

مسئله مزارها نه‌تنها در افغانستان که درهمهٔ اطراف و اکناف جهان اسلام شهرت فراوانی دارد اما فلسفهٔ وجودی‌آنها چیست ؟شاید بدین جهت باشد که دراین مناطق آئین‌های بودائی ، هندوئی ،مزدکی و سائر مذاهب بت‌پرستی پیش از اسلام حاکم بوده واین مزارات هم از آنان باقی مانده و بعد از اسلام هم ادامه یافته است .

و شاید هم جهتش این باشد که مسلمانان در موقعیتهائی قرار می‌گرفتند که در اطراف‌شان آئین‌ها ومذاهب دیگر حاکمیت داشته‌اند و مسلمانان از ترس اینکه دردین و فرهنگ آنها هضم وحل نشوند به‌این رموز متمسک شده وبه این تعالیم پناه برده‌اند و دراین صورت پس خود ضریح" هدف " نخواهد بود بلکه ملجا و پناهگاهی خواهد بودکه‌مسلمانان در حین احساس خطر نابودشدن و هضم‌گردیدن به‌این مزارها بعنوان رمز دین و شعار مذهب‌شان پناه می‌برده‌اند .

هرطور که تحلیل کنیم از عظمت و شهرت آنها از قدیمترین‌زمان تاکنون کاسته‌نخواهد شد .

خوشمزه و خنده‌دار، داستان دیگریست که ابن بطوطه درسفرنامه‌اش برای ما نقل می‌کند وآن اینکه" یکی از اولیاء خراسان ظاهرا تصمیم گرفت که خود این‌وظیفه را مستقیما بعهده گیرد ، نذرها راجمع کرده و تبرکات را توزیع نماید ، نامش" اتا " یعنی پدر اولیاء بود آنها می‌گفتند که عمرش ۳۵۰ سال بوده(ابن بطوطه این‌چنین نوشته) ومردم

نسبت به وی عقیدهٔ نیک داشته و از قریه‌ها وشهرها مردم وسلاطین و خواتین! (توخود تماشاکن!) بزیارت او می‌آمدند، در نهری پائین شدیم و براو وارد گردیدیم، سلام و مصافحه و معانقه کردم و بدنش را بسیار تروتازه و شاداب یافتم، نرم‌تر از بدن او هیچ وقت ندیدم و بیننده گمان می‌کرد که عمر او ۵۰ ساله باشد، او برایم متذکر شد که‌در هر صدسال مو و دندان‌نو برایش می‌روید من دربارهٔ او شک کردم، راستی او را تنها خدا می‌داند!".

با غرابت خود این داستان و ایمان پادشاهان به او آنچه که جالب توجه است آنستکه ابن‌بطوطه هم در بارهٔ آن مرد شک کرده و نتوانسته که تصدیق کند یا تکذیب و مسئله را به خدامحول کرده.

این سخنان در بارهٔ اولیا یا دقیق‌تر" اتاالاولیا" بود ولی مادر این‌جا در برابر وضعیت دیگری قرار گرفته‌ایم، در برابر" مزار شریف" هستیم، نسبتش به "اهل‌البیت" داده می‌شود، اهل بیتی که در اعماق قلب مسلمانان، موقعیت و قداست و محبت‌خلل‌ناپذیر دارد ولی اصل این روایت هم هنوز به‌اثبات نرسیده زیراکه وجود قبر امام علی (ع) در مزار محل نظر و تامل است آنچه که در تاریخ ثابت شده آن استکه امام‌علی در کوفهٔ عراق شهید شده و در همانجا دفن شده است .درقرن ۷ میلادی و بارگاهش هم همانجا است وهمه آنرا بعنوان‌یکی از"عتبات مقدسه" می‌شناسند، ثابت نشده که بدن وی بسوی شمال افغانستان انتقال داده شده باشد و روایت تاریخی آنان دراین موضوع محتاج به تحقیق است.

آنها در کتابهای رسمی خودشان می‌گویند که‌جنازهٔ امام بعداز کشته‌شدن بخاطر ترس از "مثله‌کردن" مخفی گردید و سپس پنهانی‌توسط یک ناقهٔ سفید نقل داده شد واین ناقه جنازه را در همین مکان (مزار

شریف) بزمین نهاد و در همانجا دفن شد و تا مدتی بود تا اینکه‌سلطان سلجوقی سنجر از قضیه مطلع شده وبعد از تحقیق برای تعظیم وتجلیل دستور داد که ضریح و بارگاهی بسازند.

همین مشکل و اختلاف در مورد ضریح حسین در دمشق وقاهره وجود دارد (۲۳) و نیز در بارهٔ قبر سیده زینب (ع) که آیا در مسجد اموی در دمشق می‌باشد یا در محلهٔ معروف که در قاهره بنام سیده‌زینب خوانده می‌شود؟ و یک قولی هم هست که زینب دختر پیامبر در بقیع سعودی دفن شده ونه این است ونه آن. (۲۴)

باهمهٔ این حرفها بازهم عقیدهٔ قرص و محکم در افغانستان بر آنستکه قبر امام‌علی در مزار شریف است و لذا هرسال هزاران نفر از شیعیان افغانستان در مناسبات متعددی مخصوصا در عید نوروز بزیارت مزار می‌آیند و کاروانهای جهان‌گشتان دنیا نیز با دهشت وتعجب از زیبائی معماری آن ضریح، در اطراف آن گشت می‌زنند: ماذنه‌های طلائی گنبد فیروزه‌ای رنگ، دیوارهای بلندی‌که با سفال و فسفات نقاشی‌وتزئین گشته، قالی‌ها و فرشهای بسیار زیبا، دستگیره‌های طلائی دروازه‌ها، قرآنهای خطی نادرالوجودی‌که چندین قرن پیش نوشته شده‌وثروتهای هنگفت‌دیگر.

شیعیان افغانستان خیلی در اقلیت هستند زیرا ازبین ۱۵ملیون نفوس افغانستان یک ملیون ونیم آن شیعه است که اکثرشان در مناطق مرزی نزدیک ایران ساکن می‌باشند و از خود اجتماعات منظم اعتقادی و اجتماعی دارند. (۲۵)و بقیه مردم سني مذهب هستند و از مذهب‌امام ابوحنیفه پیروی می‌کنند با اینکه ابن حنبل هم در مرو عاصمهٔ خراسان تولد یافته و رشد کرده است (۲۶) و در طول تاریخ این منطقه یکی از مراکز و پرورشگاههای اندیشهٔ سنی بوده و فقها و دانشمندان بسیاربزرگی

که امروز موقعیت بسیار بلندی در جهان اسلام دارند را تربیت کرده، غیر از ابن حنبل در این‌جا امام بخاری و ابو مسلم خراسانی و ترمذی و ابوحامد غزالی و سرخسی و بیهقی و نیشابوری و ... رشد یافته‌اند و حتی هنوز تعلیمات و فرهنگ دینی در آنجایک ارزش خلل‌ناپذیری دارد نه مانند سائر کشورهای اسلامی که فرهنگ دینی از دیارشان رخت بربسته و به فراموشی سپرده شده، در افغانستان کتابها و مدارس (کلمهٔ مدرسه در آنجا تنها بر موٴسسات و مدارس دینی استعمال می‌شود) هنوز در همهٔ شهرها و قریه‌ها به وفور وجود دارد.

علما دین دارای دو درجه هستند: "ملا" که تعلیمات دینی متوسطی آموخته و اغلبا از جوانان می‌باشند و دیگری" مولوی"که‌تعلیمات دینی در سطح بالاتری را آموخته و از دانشگاههای دینی در مصر و سعودی و یا دانشکدهٔ شریعت در دانشگاه کابل، شهادت نامه گرفته‌اند اینها اغلبا از بزرگسالانند البته در دانشکدهٔ شریعت کابل تنهاسنی‌ها وارد می‌شوند نه شیعه‌ها (۲۷)

گذشته از مدارسو مکاتب، کتابهای فقهی نیز در افغانستان بعنوان یک میراث مقدس و ارزشمند در میان خانواده‌ها حفظ شده وبه ارث برده می‌شود و از همین کتابها در هرخانه برای یادگرفتن "نماز" استفاده می‌نمایند.

وضعیت خانواده در افغانستان:

خانواده در افغانستان هنوز به شکل قدیمی و سنتی خویش باقی مانده، جد و فرزندان و همسران و نواده‌گان همه دریک منزل بسرمیبرند، پدر بزرگها بعد از نماز صبح ـ که افغانستانی‌ها بسیار بدان اهمیت قائلند ـ بعنوان معلم افراد خانواده را اطراف خود جمع کرده ومسائل

دینی را تعلیم می‌دهد و برای آنان قرآن و کتابهای فقهی می‌خواند و تاحد امکان آنها را حفظ هم می‌کنند .

اکثر سنن و عادات . دینی است تاملی یا نژادی ، مثلا مسلهٔ ازدواج کاملا ارتباط محکم به"دین" را روشن می‌گرداند ، بعد از آنکه ملّا عقد ازدواج را جاری می‌نماید تشریفات جشن زفـاف ــ که مملو از رموز و اشارات مذهبی می‌باشد ــ برپا می‌گردد ، جامهٔ عروس رنگ سبز دارد ، رنگی که حتی در نزد ما هم به" رنگ جامهٔ اهل بهشت" معروف است ، باید کف دست راست داماد و عروس به رنگ سبزی خضاب شود تا از "اهل یمین" در قیامت باشند . . . هردو بالای دو صندلی درکنار هم می‌نشینند سر هردو را بهمدیگر نزدیک ساخته و یک پارچه قماشی‌را روی سر هردو می‌افکنند سپس آئینهٔ را در میان هردو می‌گذارند تاهریک چهرهٔ دیگری را ببینند چون عادات سنتی بر آنستکه داماد صورت عروسش را برای اولین بار در شب زفاف می‌بیند بعد ازانجام " دیدار" قرآن شریف روی آئینه نهاده می‌شود و هر صفحه‌ای که باز شود هردو با هم آنرا می‌خوانند و این رمزیست برای پیوند و ارتباط آندو در برابر خدا ، سپس در میان تهلیل و تکبیر و کف‌زدنها ، پرده از روی سر آندو کنار زده می‌شود . . . غزل خوانی‌آغاز می‌گردد . . . غزل هم در آنجا چیزی غیر از مدح و منقبت پیامبر و سرودهای دینی نیست . . .بالمناسبه یادآور شوم که مهر ازدواج هم درآنجا بسیار بالا است ، شخص عادی باید معادل دوهزار دلار مهر بپردازد .

مشکل آن‌استکه اندیشهٔ دینی در افغانستان در سطح اجتهاد و فرهنگ دینی پیش‌از چندین قرن باقی مانده وافکار روشن‌ودیدگاههای روشنی‌بخش تفکر اسلامی ــ بهر جهتی که هست ــ هنوز در آنجا راه نیافته است و بخاطر همین جمود فکر دینی است‌که اختلافات مذهبی

شیعه و سنی در افغانستان بسیار بصورت داغ و حاد آن مطرح می‌باشد البته این یک امر طبیعی است در جامعه‌ای که احساسات دینی‌اش هزار درصد واما بی‌سوادی‌اش نوددرصد می‌باشد، بایداختلافات وتعصبات بی‌فائده عصر اموی ادامه یابد آنهم اختلاف در بارهٔ مسائل جزئی از قبیل: عید و نماز جمعه و اذان‌وازدواج موقت و . . . البته که این اختلافات در میان اقشار بی‌سواد، عمق بیشتر می‌یابد تا آنجا که ازمیان آنان جماعتی بنام " غالی " بوجودآمده که برای انتقام خون علی‌بن‌ابیطالب، خون و مال سنی‌ها را حلال می‌شمرند مگر خود آنان علی را نکشتند؟! (۲۸) و بجهت همین تضادها و کشمکشها بود که قانونی از طرف دولت صادر شد و تازمان داود هم عملی می‌شد که دادن پست ومنصبهای دولتی را برای پیروان مذهب شیعه تحریم کرده بود. بااینکه موجهای متحرک فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی در کشورهای‌همسایهٔ‌افغانستان از قبیل پاکستان و هندوستان در جریان بود ولی بخاطر حصارهای‌سیاسی و طبیعی (باردیگر کوه!) هیچکدام آنها در افغانستان موءثر واقع‌نگشتند بالاخره نتیجه همان شد که احکام و تعالیم شرع منحصر شود به‌آنچه‌که "ملا" می‌گوید و اگر"مولوی" بگوید که چه‌بهتر! صددرصد معتبر و شرعی خواهد بود!

بعضی از اساتید دانشکدهٔ شریعت کابل بمن گفت: که بخاطر همین تعصبات و سوءتفاهمها و کج‌فهمی‌ها دچار مشکلات و دشواری‌های شدیدی هستند و به تعبیر یکی از آنها: " اگر بگوئی که خدا چنین‌گفته و پیامبر چنین، رد می‌کنند و نمی‌پذیرند اما اگر گفتی که ملا اینطوری گفته" . . .؟! و اگر هم نظر"استاد" را بپذیرد باز بصراحت می‌گوید که: وی نمی‌تواند این نظریه را علنا ابراز نماید مادامی‌که" ملا" اعلان نکند پس پنهانش خواهد کرد تاآنزمانی‌که "خدا" اذن دهد و"ملا" نیز!.

اگر به این عنصرفکری، یک عنصر روانی را که دائما مسلمانان افغانستان را بیدار و آماده‌باش نگهداشته اضافه نمائیم یعنی " ترس"، ترس از غرق‌شدن در امواج متلاطم دریای وسیع آسیا که افغانستان‌درقلب آن و در احاطهٔ دولتهای غیر مسلمان از قبیل: شوروی، چین، هند، قرار دارد و باتوجه به سرنوشت مسلمانان شوروی در مناطق مجاور افغانستان (اوزبکستان، قزاقستان ،ترکمنستان و...) آنگاه خواهیم فهمید که چرا مسلمانان افغانستان این‌همه تعصب در دین داشته و در اجرا احکام و تعلیمات شریعت آنهمه سرسختی نشان می‌دهند؟

مسئلهٔ زن نیز بیانگر همین اوضاع است. زن در افغانستان‌تاسال ۱۹۵۹ حق کار در خارج از خانه را نداشت ولی دولت با سلاح قانون‌این ممنوعیت را شکست‌و الان هم همان حجاب (چادر) که تمامی بدن زن را از سر تا قدم می‌پوشاند در کلیه قریه‌ها و روستاهای افغانستان حاکمیت دارد علی‌رغم اینکه دولت با صدور دستورات کار این اجازه را برای‌زن داده‌بود که بی‌حجاب از منزل خارج شود.

همین جریان بود که امان‌الله‌خان را از کرسی پادشاهی سرنگون ساخت چون او با تحت‌تاثیر قرارگرفتن کمال اتاتورک به این مغکوره‌رسیده بود که افغانستان برای پیشرفت وترقی‌یافتن هیچ‌چاره‌ای جز آن ندارد‌که خود را مانند غرب سازد. ای کاش او از غرب افکار مترقی و پیشرفته‌را می‌آموخت ولی او از لباس یعنی از شکل و قالب شروع کرد نه از محتوی (وهمین برایش‌آسان بود) از خود و خانواده‌اش آغاز کرد، درسال ۱۹۲۸ باهمسرش به مسافرت خارج از کشور رفت و ابتداء از مصر دیدن کردوزنش "ثریا" برای اولین‌بار بدون حجاب بیرون آمد و خودش هم کلاه غربی بر سر نهاد، مصیبت‌بارتر برای او این‌بود که باهمان لباس و کلاهٔ به ملاقات علما و روحانیون جامع‌الازهر رفت. راوی این داستان امیرشکیب

ارسلان می‌گوید : " علما جامع‌الازهر برای تجلیل واستقبال وی گردآمده بودند ولی هنگامی‌که او را باآن کلاه مشاهده نمودند ، همگی خشمگین و ناراحت ،پراکنده شدند" .

اخبار و عکسهای امان‌الله و همسرش به کابل رسید و بعد از برگشتش ،علما و روحانیون و قبائل مردم بر ضد وی شورش نمودند ،او مجبور شد که بسوی قندهار فرار کند و بعد ازآنجا با هواپیما بسوی‌هند فرار کرد و ازآنجا بسوی روما رفت و هیچیک از کارها و خدمات قابل تجلیل و نقش وی در استقلال افغانستان و بوجودآوردن آرامشواصلاحات داخلی برایش سودی نبخشید .

امیر شکیب ارسلان که با او در سویسرا ملاقات نموده‌بودمی‌گوید : (بین من واو گفتگوهای زیادی دربارهٔ عوامل شورش برضدحکومت وی صورت گرفت ومن همهٔ انتقادات خود را و مقالاتی راکه در بارهٔ سیاست وی در روزنامه‌های‌عربی نوشته بودم با او در میان گذاشتم‌جواب او این بود که مطالب و اخباری‌که به‌او نسبت داده می‌شود سه دسته‌اند یک دسته چیزهائی بود که‌او خود نیز به‌اشتباه وعجلهٔ خود اعتراف‌کرد و گفت که مجلس هیئت‌وزیران وی را از این مسائل آگاه نکرده بودند و قسمت دیگر هم مسائلی است که راویان طبق عادت مبالغه کردموبزرگ نشان داده‌اند و یکدسته هم مطالبی بود که‌او آنها را دروغ و تهمت صرف خواند) بعدهم امیرارسلان ادامه می‌دهد : او اظهارنمود که قصد انجام فریضهٔ حج دارد سپس من هم به ابن سعود پادشاه عربستان نامه‌ای نوشتم و اوهم از وی فراوان احترام به‌عمل آورد .*

این داستان ، داستان دیگری را بیاد انسان می‌آورد که ابن‌بطوطه

---

* حاضرالعالم الاسلامی نوشتهٔ ارسلان‌ملجلد اول جزء دوم ص ۲۱۸

بخواهند این لقب را داشته باشند ــ رژیم جدید "کابل "اعلان کرد که‌قدرت به ملت سپرده خواهد شد وسیاست‌خارجی‌افغانستان هم براساس"عدم تعهد" و گسترش روابط با همهٔ ملتهای جهان خواهدبود . . . بر جنبش کشورهای غیر منسلک لازم‌بود که موضع مستقل و جداگانه از موضع دوبلوک بگیرد ولی حادثهٔ افغانستان روشن ساخت که اغلبیت این جنبش هم "متعهد" است . . .واگر موضع‌گیری‌های جنبش غیر متعهد باعث تعجب است موضع کشورهای عربی هم کاملا مباین همدیگر است بطوری‌که حقیقت وجود موضع واحد عربی در برابر آنچه که درجهان‌رخ می‌دهدرا مورد تردید قرار می‌دهد . "*

مجلهٔ " الهدف " وابسته به یکی از گروههای سازمان آزادی‌بخش فلسطین در تحلیل چهارده صفحه‌ای خود در بارهٔ افغانستان‌نوشت :

روز ۲۷ ماه گذشته تغییراتی در رژیم افغانستان پدیدآمد ،حفیظ‌ـ الله امین سرنگون و رفیق ببرک کارمل مسئولیت ریاست دولت و تشکیل شورای انقلاب را از حزب‌کمونیست دموکراتیک خلق بعهده گرفت ، این تحول در شرائطی پیش آمد که جلوترازسه‌روز آن ایالات‌متحده آمریکا و رادیوها و روزنامه‌ها وهمهٔ وسائل تبلیغاتی امپریالیزم ،صهیونیزم و ارتجاع ، دست به یک‌تهاجمات وسیع تبلیغاتی زده بودند ، بوقهای امپریالیزم و مزدوران آن فریاد سر داده و در بارهٔ بخت بد " انقلابیون " ارتجاعی ! ــ که اسلام را وسیله و پوششی برای دشمنی با انقلاب واجراء برنامه‌های آمریکا وهم‌پیمانان و مزدوران وی قرار داده‌اند ــ به ولوله ونوحه

---

* مجلهٔ " الاسبوع‌العربی " شماره ۱۰۵۶ جنوری ۱۹۸۰

از مسافرتش به هرات نقل می‌کند : هنگامی‌که اهل شهر فهمیدند که در خانهٔ ملک‌حسین پادشاه آنان ، امر منکری انجام یافته همهٔ آنان باشش هزار مرد اطراف منزلش را محاصره کردند ، او مجبور شد که در داخل خانه متحصن شود تا اینکه مجبور گشته و فقیه و بزرگان شهر را به حضور طلبید ، او شراب خورده بود و آنها در داخل منزلش حد شراب را جاری کرده و منزلش راترک گفتند یعنی که پادشاه‌شانرا ۸۰ تازیانه‌و یا بنابر مذهب شافعی ۴۰ تازیانه زدند .

همین تعصبات شدید به مقدسات دینی بود که اهالی قندهار ، یک سرباز انگلیسی را که با کفشش وارد مسجد شده بود فورا به قتل رساندند و ارتش انگلیس هم برای گرفتن انتقام به شهر حمله بردند و در حدود ۴۰۰ نفر را بقتل رساندند .

البته این هم ظلم خواهد بود که ما مزار را تنها چهرهٔ اسلام در افغانستان و یاحتی رمز آن خیال کنیم ، ما از مزارشریف بعنوان یک مناسبت استفاده کرده و این مسائل را طرح کردیم .

نورستان :

همهٔ آنچه گفته شد در مورد نورستان نیز صادق است چراکه‌اسم آن بیانگر آنستکه این شهر از آئین بودائی به اسلام منتقل شده و "کافرستان" ، "نورستان" گشته است آنچنانکه پیش از این هم یادکردیم.

رسیدن به نورستان هم خود یک بی‌پروائی یا قمار جدیدی بود ، برای تو این کافی نبود که ۳۵۰ کیلومتر را با ماشین بسوی شمال شرقی کابل باعبور معجزه‌آسا از میان نیزارها و جنگلها و صخره‌ها و کوهها بپیمائی بل باید بعد از رسیدن به شهر" عرمر" سوار قاطر گردی زیرا همین قاطر و اسب تنها وسیلهٔ ارتباطات است که می‌توان درآن زمین

سخت مملو از صخره‌ها و لغزشگاهها ، از آنها استفاده کرد با توجه‌باینکه قبائل نورستان در پنج دره باپنج لهجهٔ محلی مختلف زندگی می‌کنند و شاید همین در گوشه قرارگرفتن نورستانی‌ها در طول قرنهائیکه‌بودائی بوده و از جانب همسایگان مسلمان خود بحیث "کفار" تلقی می‌شدند سبب شده که جامعهٔ نورستانی دارای ویژگی‌ها و رسوم و عادات متمایز و مخصوص بخود باشند ، آنان تنها قبائلی هستند که هنوز خانه‌هایشان از چوب ساخته می‌شود بخلاف دیگران که خانه‌های گلین دارند وهم آنان بودند که برای اولین‌بار ساختن اثاثیهٔ‌منزل و کرسی و متکاها را به شکل خاصی ، آغاز کردند .

موسیقی آنان‌هم کاملا با ذوق قبائل و ایالات دیگر تفاوت‌دارد ، زنانشان هم لباس دیگری می‌پوشند ، چادر ندارند بلکه جامهٔ سیاه‌بلند و درازی می‌پوشند و عمامه‌هائی هم برسر می‌پیچند و مژگان‌شانرا سرخ و چشمهاشانرا سرمه می‌نمایند .

این قبیله چون در جنگ بسیار سرسخت و تجربه یافته و تسلیم‌ـ ناپذیر بودند ، اسکندر مقدونی تعدادی از آنها را بخدمت ارتش خود در آورد و بل بین این قبائل و ارتش اسکندر روابط خویشاوندی و ازدواج نیز صورت گرفت و بدین جهت افرادی در میان آنان دیده می‌شوند که با صفات و چهره‌های کاملا متفاوت از دیگران می‌باشند و ما برخی ازآنها را در خیابانهای قریهٔ (کاهدیش) که در حلقات چای نشسته وچهره‌های جالب توجه با موهای بور (سرخ مائل بزردی) و چشمهای سبز داشتند دیدیم وهم درآنجا متوجه شدیم که مردان در جلسات چای راحت‌وآرام استراحت می‌کنندولی زنان در دامنه‌ها وچمن‌ها مشغول کار می‌باشند . هرزنی در پشتش سبدی و یا کیسه‌ای از انگور و آلوهای کوهی‌حمل می‌کند وقتی‌که ما لز این تفاوت بین زن و مرد سوءال کردیم گفتند : وظیفهٔ

مردان صید وجنگ استو تنها عشق و کار آنان، رفتن و دویدن بااسب در میان درختان بلوط تیره در جنگلزارها می‌باشد ولی همین جامعه‌ای که این‌همه به جنگ و شکار عشق می‌ورزد و آنرا تنها وظیفهٔ لایق به‌شان و شجاعت مرد می‌داند ثروت مالی‌شان تنها تعداد "بز" است و قدرت و حیثیت اجتماعی مرد با تعداد چند راس "بز" او سنجیده می‌شودوبلکه مهر عروس و قیمت خانه و تفنگ با مواشی وحیوانات ارزیابی می‌شود. (یعنی مبادلهٔ پاپاپای و کالا به کالا نه باپول).

سوار بر قله‌های هندوکش:

بهرسوی شمال افغانستان که بروی نمی‌توانی کوههای هندوکش را نبینی‌چون بهرسو که بروی یا برقله‌های آن سوار هستی و یا در دامنه‌ها و دره‌های‌آن سیر می‌کنی و یا در کنار عمامه‌های برفی سفیدی‌که بر فوق قله‌های بلند و دور دیده می‌شود قرار می‌گیری، گفته می‌شود که هندوکش معنایش کشندهٔ هندو است (۲۹) و نیز گفته می‌شود که مارکوپولو درآن سفر مشهورش بسوی چین در قرن ۱۳ م از این مناطق عبور کرده‌است.

اگرچه تو هندوکش را رمز اعلای قساوت و خشونت طبیعت‌خواهی شمرد ولی این کوههای سربفلک چهرهٔ دیگری نیز دارند که آن خشونت را جبران واز قساوت وعباست آن اندکی می‌کاهد دراین کوهها، دره‌های فراوانی سرشار از سبزی و میوه بوده که مساحت زیادی از زمین رامیپوشاند و خرم و سرسبزش می‌نمایاند و در زمستان هم همین کوهها است که زراعتهای مردم را در دره‌ها از بادهای‌برفی شدید حفظ می‌کند و دربهار زندگی شکوفامیشودوگلها میشکوفد، کوه‌ودره‌وصحرا همه‌یکپارچه‌سبزی‌وگل‌و میوهٔ صحرائی میشودوچوپانان‌ازطرف دیگرباگله‌های‌مواشی‌ونغمه‌های غم‌انگیز غزل‌و نوای‌نی‌هجوم میآورند. ازجمله‌حقائقی‌که‌درافغانستان‌توجه‌انسان‌راجلب‌میکند

آنستکه در حدود ۵۳٪ از مردم مشغول زراعت و ۱۸٪ به کارهای دستی مشغولند ، و ۲۰٪ مردم بدوی کوچی هستند این تخمینات که گزارش بانک بین‌المللی که در همین سال انتشار یافته آنرا ثبت نموده ، دلیل بر آنستکه در افغانستان بزرگترین نسبت در کل جهان ، از قبائل بدوی بیابانگرد تشکیل شده چون در افغانستان یک پنجم اهالی هر منطقه‌دائما و در طول سال در کوچند یا بجهت فرار از برف و یا برای جستجوی علف و گاهی‌هم بجهت فرار از باران و در بهار این بیابانگردها ،جائی بهتر از دره‌های هندوکش پیدا نمی‌توانند زیرا در این دره‌ها هرچه که بخواهی علف مواشی فراوان است وآب وهوای پاک وصاف آن رنجهاوسختی‌های زمستان کوچی‌ها را نیز جبران می‌نماید .

بخاطر همین کثرت و وفور چراگاهها است که افغانستان یکی از بزرگترین و غنی‌ترین کشورها از نظر ثروت حیوانی می‌باشد . گاو در افغانستان بیشتر از سه‌ملیون راس و از بز نیز مشابه همین عدد و از گوسفند در حدود یک‌ملیون راس تخمین زده می‌شود* و این سبب می‌شود که درافغانستان پوست وهمهٔ انواع پوستین به‌وفور تولید و ساخته شود و همین تنها کالائیست‌که در تمام شهرها مخصوصا کابل که سیاحان‌زیادی راهرسال بسوی خود جذب می‌کند بازارگرمی دارد ومهم‌تر آنکهاقتصاد زراعتی افغانستان نیز از همین دره‌هائیکه بموازات سلسله کوههای بلند امتداد دارد ، تامین می‌شود ، گندم در راس محصولات ارضی قرار دارد و بعد از آن ذرت (جواری) برنج وجو و ... میوه‌جات و سبزیجات هم موقعیت ممتازی دارد که احتیاجات همهٔ سکان کشور را برآورده و اضافی آن به خارج صادر می‌گردد .

---

* ثروت حیوانی افغانستان بیش از آنستکه‌نویسنده‌ذکر می‌کند .

شهر پل‌خمری و بلخ:

در شمال افغانستان به دو شهر مهم دیگر نیز بر می‌خوریم یکی "آیندهٔ" درخشان دارد و دیگری "گذشتهٔ" پرافتخار. بمناسبت‌متذکر شویم که راههای‌شمال را همه شوروی و راههای جنوب را همه آمریکا ساخته است ،هرچند که بسوی شمال پیش بروی شواهد حکایت از آن دارد که بسوی مرز شوروی در حرکتی . . . ماشین‌هائی‌که دراین راه کار می‌کنند و تراکتورهائی‌که در مزارع مشغولند همه ساخت شوروی هستند وکالاهای شوروی هم در دکانها فراوان دیده می‌شوند وحتی آشنایان به زبان‌روسی هم هرروز رو به تزایدند .

شهری‌که آیندهٔ درخشان دارد ،"پل خمری" نامیده می‌شود ، صنعت" بافندگی" در همین شهر تمرکز یافته که با صنعت"سیمان" دو مرکز صنعتی مهم افغانستان را تشکیل می‌دهد .و در اطراف همین شهر است‌که" گاز طبیعی" کشف شد و تلاشهائی‌هم برای کشف نفت دراین شهر در جریان است وگفته می‌شود که امید زیادی می‌رود به نتائج‌مثبت این تلاشها چونکه این منطقه از نظر جیولوژی درامتداد مناطق نفتی جنوب شوروی‌قرار دارد .

اما شهری‌که گذشتهٔ عظیم تاریخی دارد و بیشتر مربوط به‌گذشته است تا آینده، "بلخ" است که در گذشته "باکتریا" نام‌داشته ، زمانی‌که آریائیها از دشتهای ترکستان بسوی آن آمدند ودولت" آریانا" را بنا نهادند این شهر آرامش و شکوفائی یافت و جماعات آریائی از آنجابسوی فارس و شمال عراق و اروپا کوچ کردند ، اسکندر کبیر هم این شهر رامقر دولت خود قرار داده بود و هنگامی‌که این شهر پایتخت دولت خراسان گردید ، نامش هم " بلخ" شد تا آنزمانی‌که :" چنگیز لعین (بقول ابن

بطوطه) این شهر را منهدم و یک سوم مسجدش را برای بدست‌آوردن گنجی که‌گفته می‌شد در زیر یکی از پایه‌های آن وجود دارد، تخریب کرد واین مسجد یکی از زیباترین و وسیع‌ترین مساجد دنیا بوده است" و بعد از این هجوم بود که برای این شهر پایه و قوامی که‌بتواند آنرا بر سر پایش دوباره ایستاده گرداند، نماند.

در زمان اوج شکوفائی حکومت اسلامی درخراسان، بلخ وسمرقند و قندهار و دهلی ازجمله شهرهای عظیمی بودند که با بغداد و دمشق و قاهره برقابت می‌پرداختند و در همین زمان بود که بلخ بزرگترین و مشهورترین شاعره را بنام " رابعه بلخی" (۳۰) و تواناترین شاعر صوفی مسلک را بنام جلال‌الدین رومی تحویل جهان ادب و علم‌وفرهنگ داد.

اما این‌هم اشتباه‌خواهد بود که اگر تنها دربارهٔ آثار تاریخی و گذشتهٔ مناطق شمال سخن بگوئیم، باید از مردم امروز آن دیار نیز یاد کرد... این مناطق قبائل تاجیک و ترکمان است که از نیروی‌متحرک و دینامیک و تولیدی فراوان برخوردار است چراکه این همه شهرت افغانستان در قالی مثلا از برکت همین مناطق است. اگرچنانچه دختران ترکمانی رومی در برخی از مراحل انحطاط تاریخ اسلامی بعنوان نفیس‌ترین و زیباترین برده و کنیز ـ آنگونه که ابن‌حوقل ذکر می‌کند و قبلا یاد شد ـ شهرت یافته‌اند، امروز از ارزش دیگری برخوردارند چه که لطیف‌ترین و زیباترین نوع قالی افغانستان از مناطق آنان صادر می‌شود، دختران ترکمن در خانه‌هاشان تعداد زیادی از این قالی‌ها رامی‌بافند، قالی‌هائیکه با قیمت‌های بسیار بالائی به فروش رفته و ثروتمندان‌وجهان‌گشتان برای خرید آنها از یکدیگر پیشی می‌گیرند.

و هنوز هم ملاحت و جذابیت دختران ترکمن شهرهٔ آفاق است

و ثروتمندانی‌که زنهای متعدد داشته و می‌توانند از زیر بار مسئولیت ازدواج بدر آیند ، تمام تلاش‌شان براینستکه در میان همسرانشان یک‌زن ترکمنی نیز داشته باشند .

هیچ دکان را در کابل و قندهار نمی‌بینی که از کالاهای ساخت بلاد تاجیک و ترکمن نداشته باشد از قالی گرفته تا پوست و پوستین ، زیورآلات و ادوات تزئین ، عقیق و سائر سنگهای قیمتی این مناطق با این همه تولیدات وصادراتی‌که دارند ،واردات‌شان بسیار کم و محدود است یعنی که" داد" و "ستد" دریک سطح نیستند واز طرف دیگر دور ــ بودن این مناطق از مرکز افغانستان ، بیشتر سبب عقبماندگی آنان‌گشته و زندگی آنانرا به قرن ۱۸ و ۱۹ برگردانده است .

همهٔ آنچه را که از عقب‌ماندگی زندگی بشری در جنوب‌افغانستان گفتیم ، همهٔ آنها راعینا می‌توانیم راجع به شمال کشور نیز تکرارکنیم : بیسوادی در همان درجه انتشار دارد در مزارشریف صحنه‌هائی ازحلقات نویسندگانی را می‌دیدیم که در دست قلم و کاغذ داشته ومردم بی‌سواد برای نوشتن نامه‌ای به خویشاوندان و دوستان‌شان اطراف آنان جمع‌شده بودند ، همین جریان را در کابل و قندهار وهرات نیز می‌دیدیم ،انحطاط افکار دینی بهمان درجه است‌که در جنوب کشور بود . از بیماری‌های مالاریا که بسیاری کودکانرا هلاک می‌گرداند و سنگ‌گرده که بزرگسالان‌را نابود می‌نماید هیچ قریه و قبیله‌ای در امان نیست .و یکی از عوامل‌عدم رشد جمعیت در افغانستان همین جهت است زیرامرگ و میرها بیشتر از زاد و ولدها می‌باشد .

مراکز فقیرنشین بسیار فراوان است ، آب و برق جز در شهرها و قریه‌های نزدیک آنهانرسیده البته یک چیز را باید استثنا کرد یعنی راه‌سازی که بسیار به‌سرعت پیش می‌رود و شایدهم بخاطر عوامل نظامی

و اقتصادی باشد . (۳۱)

تنها این‌جا است که" کوه" عاجز مانده ونتوانسته که نقش‌همیشگی خود را بسان دیوار و مرزی‌که مناطق و قبائل را متفاوت‌ساخته، بازی کند چراکه" عقب‌ماندگی و انحطاط ملت واحده است" و مرزنمی‌شناسد وحتی " کوه" هم از سرایت و گسترش آن به تمام مناطق نمی‌تواند مانع شود .

معذرت می‌خواهم :

در برابر ملت افغانستان از آنچه گفته‌ام خجیل و شرمنده‌ام زیرا این همه مشقت و صحنه‌های خوف و ترسی‌که ما رامنزجر می‌ساخت وگاهی هم متحیر و سرگردان و این احساسات خوف‌و خشمی‌که در سفر چندروزه ما را خسته می‌کرد وناراحت ،زندگی عادی و روزمره ملیونها انسان‌است آنان همهٔ قساوت‌ها و دشواری‌های زندگی را تحمل کرده و با رضایت و خرسندی و عشق وعلاقه زندگی‌شانرا ادامه می‌دهند و بسان مورچه با نبودن امکانات و با صبر و شکیبائی و با تحرک شدید در دل همان سنگها و کوهها و صخره‌ها ، کشورشانرا می‌سازند و تنها در جلسات "چای" هموم و غمها را زدوده و تنها در بازی‌های" بزکشی " ،قلبهای حزین وخاطر آزرده‌شانرا تسکین می‌بخشند .

بار دیگر معذرت می‌خواهم ! اگر درحق این ملت خطا واشتباهی کرده باشم !

امیدوارم مرا ببخشند چراکه من از داخل خانه‌ام‌سخن می‌گویم ونه از خارج آن . . .

مگر من" عرب" و از"عربستان" نیستم ؟؟ آری !

پایان ترجمهٔ "حدث فی‌افغانستان"
۱۳ محرم ۱۴۰۱

توضیحات مترجم

۱ـ البته تا تاریخ نوشتن کتاب اما الان‌که ترجمهٔ آن‌دردسترستان قرار می‌گیرد ،در حدود پنج‌سال واندی ازآن می‌گذرد .

۲ـ عربها ، غیر خودشانرا "عجم " یادمی‌کنند .

۳ـ پیرامون کلمهٔ درانی و وجه نامگذاری این خاندان به‌آن‌در پاورقی‌های آینده توضیحاتی داده خواهد شد .

۴ـ درهنگام نوشتن کتاب داستان همان بوده که نویسنده‌اشاره کرده است ولی درست‌بعد از چهارماه از نوشتن کتاب ،تره‌کی بعد از سفربه هاوانا و مروری به مسکو در ۲۵ سنبله ۵۸ بعد از سپری‌شدن یکسال وچهارماه از کودتایش رهسپار دوزخ گشت وحفیظ رئیس جمهور! شد ودر ۶ جدی ۵۸ بود که ارتش سرخ روسیه داخل افغانستان گشته و عروسک دیگری را بنام ببرک‌خان ، رئیس جمهوری دموکراتیک ! ! افغانستان‌ساخت وبدین سان‌این رفیق ! آن رفیق ! را کشت وآن این را تا آنروزی‌که این یکی هم بدست خلق مسلمان و مستضعف افغانستان اعدام انقلابی گردد و آنروز دور نیست.

۵ـ البته نویسندهٔ کتاب از جنبش مقاومت مسلحانهٔ افغانستان بسیار به اجمال سخن گفته وهمه را تحت نام " حزب اسلامی " ذکرنموده است در حالیکه فعلا گروهها و احزاب متعددی بانامها و عناوین مختلفی در صحنهٔ انقلاب ظاهر شده‌اند از قبیل حزب اسلامی برهبری گلبدین حکمت‌یار، جمعیت‌اسلامی برهبری برهان‌الدین ربانی، جبههٔ ملی‌نجات افغانستان برهبری صبغةالله مجددی، محاذ ملی افغانستان برهبری سیداحمد گیلانی، حرکت انقلاب اسلامی برهبری مولوی محمدنبی‌محمدی حرکت اسلامی برهبری شیخ محمدآصف محسنی قندهاری، شورای اتفاق افغانستان سازمان نصر افغانستان، جنبش اسلامی مستضعفین افغانستان نهضت اسلامی افغانستان، اسلام مکتب توحید، فدائیان اسلام و دهها گروه و جمعیت وسازمان دیگر.

نویسندهٔ کتاب متذکر شده استکه انقلابیون افغانستان ازجانب خبرگزاری‌های غربی تائید می‌شوند با اینکه همین خبرگزاری‌ها در برابر انقلاب اسلامی ایران موضع خصمانه دارند، دراین‌جا باید گفت کهاولا تائید آنها دلیل بر آمریکائی‌بودن جنبش مسلحانهٔ افغانستان نمی‌گردد امپریالیسم آمریکا چون منافع خود را در منطقه در خطر دیده ودربازی رقابت بین‌المللی می‌خواهداز روسیه پیشی گیرد، بامجاهدین افغانستان هم صداشده و برای مظلومیت ملت افغانستان اشک تمساح می‌ریزد، در حالیکه خود در لبنان و فلسطین و آفریقا وآمریکای لاتین همان جنایاتی را مرتکب می‌شود که روسیه در افغانستان و ثانیا ممکن است برخی از گروههای مزدور آمریکا و یا وابسته به کشورهای مرتجع منطقه ویا طرفدار رژیم کثیف سلطنتی ظاهرخانی در صف جنبش اسلامی ما رخنه کرده باشند اما باید دانست که محور انقلاب. "ملت" است و نیروهای پیشرو

سرائی افتاده‌اند واز خطر نیروهای شوروی که به کمک انقلاب افغانستان و رژیم ملی و دموکراتیک آن شتافته، دعوت به‌حمایت از گروههای مزدوری می‌کنند که در پاکستان ارتجاعی ـ که‌تاکنون پایگاه امپریالیزم آمریکا حساب می‌شود و خیال ساختن" بمب اتمی" را در سر می‌پروراند ـ تمرکز یافته‌اند. *

همین مجله در همین شمارهٔ خود پیامی را منتشر می‌کند که از طرف "رفیق جورج حبش" رهبر "جبهه خلق برای آزادی فلسطین" به "رفیق ببرک کارمل" فرستاده شده و درقسمتی از آن آمده‌است:

" این حملهٔ وحشیانه که امپریالیزم جهانی برهبری آمریکا و مزدوران مرتجع وی در منطقه برضد انقلاب وخلق افغانستان و بر ضد مصالح‌انقلاب ایران و مصالح خلق قهرمان ایران و برضد منافع همهٔ خلقهای منطقه و نیروهای مترقی و پیشتاز آغازکرده است همهٔ ما را در "موضع مبارزاتی واحدی" قرار می‌دهد که‌باید باهمهٔ نیروهای انقلابی جهان مخصوصا "منظومهٔ سوسیالیزم" و در مقدمهٔ آن "اتحاد شوروی" هم‌پیمان گردیم" **

حافظ اسد رئیس جمهوری سوریه درضمن سخنرانی خود در "کنفرانس طائف" بتاریخ ۱۹۸۱/۱/۲۷ باسخنان‌چندپهلوی خود در بارهٔ افغانستان گفت:

---

*ـ مجلهٔ "الهدف" شماره ۴۷۰ سال ۱۱ جنوری ۱۹۸۰

** مجلهٔ مذکور،متذکر شویم که مجلهٔدیگری بنام " الحریـــه" وابسته به یکی دیگر از گروههای سازمان آزادی‌بخش فلسطین در شمـاره ۹۵۷ تاریخ ۲۴ آذر ۱۹۸۰ نیز اراجیف همانندی را بیان‌می‌دارد کـه از آوردن نمونه‌های ازآن صرف‌نظرکردیم.

مکتبی وانقلابی این ،توده‌های ملیونی مظلومان میهن است که‌بامزدوران روسی می‌جنگند و با حماسه و شهامت از میهن اسلامی و از فرهنگ و نوامیس خود دفاع می‌کنند و به استقبال مرگ سرخ می‌شتابند و درواقع هم ملتها و توده‌ها هستند که با نیروی خون وآتش، انقلاب را به‌پیروزی می‌رسانند و تاریخ را می‌آفرینند و امپریالیسم را بگورستان ابدیش گور می‌سازند نه گروهها . سازمانها ،احزاب و جمعیت‌ها و نه آنانیکه ازپشت مرزها دست به"جهاد" و کاغذ پراکنی زده و بنام "ملت" ، "انقلاب" و"اسلام" گدائی می‌کنند واینک هم این ملت مسلمان ما است‌که‌به‌ساختن تاریخ خود ، دست یازیده است ، تاریخ نوین برای افغانستان نوین‌وبرای برپاداشتن جامعه‌ای توحیدی والهی ، جامعه‌ای که درآن نه‌از ظلم وستم خبری خواهد بود ونه از استثمار و بهره‌کشی ونه از خان‌خانی و پارتی‌ـ بازی و تبعیضات ناروای نژادی و طائفی و قبیله‌ای و . . .

البته که گروهها و احزاب پیشتاز انقلابی ومسلمان نقش بسیار اساسی ومهم دارند وآمریکا از اینها هیچوقت پشتیبانی نکرده‌ونخواهد کرد ، آنانکه مورد تائید آمریکا هستند "قلابی‌ها" هستندنه" انقلابی‌ها"

۶ـ بحث‌کردن از حسب ونسب وافغانی وایرانی بودن سیدجمال در موقعیت حساس کنونی بیهوده است وبسیار باعث خجلت وشرم‌است که اگر دراین لحظات حساس‌حیات سیاسی ـ اجتماعی امت اسلامی ،کسی و یا کسانی مذبوحانه تلاش کنند و برای سید از این‌جا وآنجا ،عموو پسر عمو و خواهرزاده بتراشند و مصاحبه‌های ساختگی تشکیل دهند و بدین خاطر در این‌جا بحثی نکردمو تنها چند کتاب را برای خوانندهٔ گرامی معرفی می‌کنم : ۱ـ جمال‌الدین‌الافغانی از سلسلهٔ نوابغ‌الفکر العربی تالیف محمود ابوریه یکی از دانشمندان محقق مصر که در چاپ دوم

ص ۷۳ این عبارت را از سید نقل می‌کند: " افغانستان . . . هی‌اول ارض مس جسمی ترابها " و نیز هنگامی‌که سید از مسافرتهای خود نقل می‌کند می‌گوید : " فایران بحکم‌الجوار والروابط" .

۲ــ خاطرات جمال‌الدین الافغانی الحسینی تالیف یکی‌ازهمکاران و دوستان سید بنام محمد باشاالمخزومی مصری که مطالب کتاب را در زمان حیات خود سید بین سالهای ۱۳۱۰ ــ ۱۳۱۴ هـ ۱۸۹۲ــ ۱۸۹۷م جمع آوری نموده یعنی پایان نوشتن کتاب سال ۱۳۱۴ بوده درست در همان سالی‌که سید بدرود حیات گفته چون تاریخ شهادت سید ۷ شوال ۱۳۱۴ ــ ۹ مارس ۱۸۹۷ م می‌باشد .اسم این کتاب را خود سیدجمال انتخاب کرده و تاکنون دوبار چاپ شده یکی در سال ۱۹۳۱م و دومی در سال ۱۹۸۰ م ــ ۱۳۵۹ هـ ش که دارالحقیقه بیروت در ۴۱۵ صفحه چاپ نموده .

۳ــ جمال‌الدین الافغانی ــ المجموعه الکامله تالیف دکترمحمد عمار چاپ بیروت در دو مجلد که یکی در بارهٔ افکار سیاسی سیدودیگری در بارهٔ افکار فلسفی وایدئولوژی وی نوشته شده و "الموٴسسه‌العربیه للدراسات والنشر" در بیروت در سال ۱۹۷۹ چاپ نموده است .

۴ــ پیشرو نهضتها تالیف سید غلام‌حسین موسوی .

۵ــ الکنی‌والالقاب تالیف مرحوم شیخ عباس قمی .

و دهها کتاب دیگر که‌در بارهٔ شرح حالات وافکار سیاسی‌وانقلابی سید نگارش یافته .

بالاخره‌آنچه که امروز برما فرض و ضروری است ادامه‌دادن خط سیدجمال و تبیین ودرک افکار و اندیشه‌های سیاسی وانقلابی وعلمی وی

است نه فهمیدن اینکه وی افغانی بوده است یا ایرانی ، از اسعد آباد یا از اسدآباد ، درواقع او از سلالهٔ پیامبر است و نسب به امام‌حسین (ع) می‌رساند نه از نژاد ایرانی است ونه از نژادهای افغانستان .

۷ـ این یک مثل عربی است که می‌گویند : " ضرب اخماسا لاسداس" اخماس جمع خمس بکسر خا و اسداس جمع سدس بکسر سین است معنایش آنستکه اگر کسی می‌خواست با شترش در سفر دور و طولانی برود ،ابتداء شترش را هر پنج روز یکبار آب می‌داد و بعد هم کم‌کم هر شش روز یکبار تا در سفر بتواند بدون‌آب تحمل بیاورد این مثل در مورد کسی زده می‌شود که بسیار مکار بوده و متحیرانه حیله‌ای بیندیشد .

از مترجم به‌نقل از : المنجدچاپ ۲۲ قسمت‌لغت‌وامثال‌ص۹۹۷)

۸ـ طبق اظهار برخی از خود همین کودتاچیان میراکبر خیبر ، را خود حفیظ‌الله‌امین در ۱۷ حمل ۱۳۵۷ ترور نمود، درکتاب "افغانستان الثوره" که آنرا حناصالح لبنانی برای دفاع از کودتای‌مارکسیستی نوشته در ص ۱۳۴ از زبان اسدالله کشتمند رئیس تحریر روزنامهٔ "حقیقت انقلاب ثور" می‌نویسد :

" کی میراکبر خیبرخان را کشت؟ پلیس داود یا مزدوران امین؟ قاتل از پلیس داود نبود بلکه عارف عالمیار یکی از پیروان حفیظ الله او را ترور کرد " .

مجلهٔ چپگرای لبنان "الحریه" شماره ۹۵۷ تاریخ ۲۴/آذر/۱۹۸۰ می‌نویسد : " رهبران افغانستان تهمتهای زیادی را به‌حفیظ می‌بندند واز جملهٔ آنها اینکه حفیظ سبب ترور میراکبر خیبر قبل از بقدرت‌رسیدن حزب خلق بوده ومعلوم است که میراکبر یکی از رهبران بارز حزب‌پرچم و رئیس تحریر نشریه "پرچم" در سالهای ۶۰ م و مسئول نظامی حزب

پرچم در ارتش بود وحفیظ از طرف دیگر مسئول جناح نظامی حزب‌خلق در ارتش بود و این سبب شد که تظاهرات بزرگی صورت گرفته و رهبران چپی دستگیر گردند ماسوای‌خود حفیظ که تاچندروزی آزاد بوده ! !

۹ـ البته ایشان هم در تاریخ نوشتن کتاب وزیر خارجه بود اما او آنقدر شرف و وجدان هم نداشت که به رئیس و زعیم کبیر ! خودترکی وفادار بماند !

حفیظ تحصیلات‌خود را در آمریکا نموده و رئیس سابق‌اتحادیهٔ دانشجویان افغانستانی در آمریکا بود . در اواخر سال ۱۹۶۵م به حزب خلق پیوست و در همین سالها بود که به مجلس پارلمان‌راه یافت او با اینکه در تبلیغات انتخاباتی خود از مساوات و سوسیالیزم داد می‌زد ، د رآنزمانی‌که مدیر مدرسه در کابل بود ، کاملا نژادپرستی را اعمال‌داشته و از داخل‌شدن محصلین غیر پشتون جلوگیری می‌نمود ، او یک اشرافی و سلطه‌جو و خودخواه و مستبد بود و می‌خواست در افغانستان تنها زندگی کند و تنها ببلعد و تنها بچابد و بکشد .

مجلهٔ " الحریه" شماره ۹۵۷ ــ که‌خود یک مجلهٔ چپگرا وطرفدار تجاوزات سرخ روسیه در افغانستان است ــ می‌نویسد : " ظاهرا امین احساسات نژاد پشتون را بر ضد طوائف دیگر برانگیخته و کاملا ازسنی‌ـ مذهبها بر ضد شیعیان استفاده می‌نمود ومعلوم است که پشتون‌درحدود نصف جمعیت‌افغانستان را تشکیل می‌دهد و نصف دیگر از قبائل تاجیک و هزاره واوزبک‌و بلوچ و ترکمان و قبائل دیگر، تشکیل می‌شود " .

همین مجله می‌نویسد : " امین می‌خواست حکومت را تنها بدست خود گیرد و همهٔ پستها را در میان طائفه وخاندان خود تقسیم نماید و لذا برادرش عبدالله را حاکم بر شش ولایت شمال افغانستان‌وفرمانده

کل سازمان امنیت وزرات داخله قرار داده و پسربرادرش اسدالله امین را رئیس سازمان امنیت و استخبارات و مسئول سازمانهای ملی و پسرش عبدالرحمن را مسئول سازمانهای دموکراتیک جوانان، نصب نمود"

مجلهٔ چپگرای دیگر لبنانی بنام "الهدف" ارگان یکی ازگروههای سازمان آزادی‌بخش فلسطین در شماره ۴۷۰ ۱۲ کانون الثانی ۱۹۸۰ در بارهٔ امین می‌نویسد:

" یک کمونیستی که چهارزن در بند اطاعت خود داشته و پدر ۲۴ فرزند باشد، چگونه می‌تواند سخن از انقلاب گفته وانقلاب را در مسیر صحیحش رهنمون شود با اینکه اولین هدف انقلاب آزادکردن انسان و مخصوصا زن می‌باشد، امین بیشتر در بدست گرفتن حکومت و قدرت تلاش می‌کرد تا این سخنها".

اینست عملکرد مارکسیستها وهم اینست سخن خود آنان دربارهٔ خود آنان و براستی که اگر مارکسیسم و کمونیسم ننگ تاریخ و جامعه وانسان واندیشه شمرده شود، مارکسیستهای افغانستان ننگ تاریخ‌واندیشه و فرهنگ مارکسیسم شمرده می‌شوند وبهمین خاطر است که مارکسیسم امروز جذبات‌گذشتهٔ خود را از دست داده و لااقل در کشورهای اسلامی به بن‌بست رسیده وتنها قدرت ارتش سرخ روسیه است‌که مارکسیسم را بر جوامع و کشورها تحمیل می‌کند.

۱۰ـ البته آنچه که هیچجای شکی نیست، مارکسیستی بودن این رژیم وکمونیست‌بودن کودتاچیان است اما اینکه مانیفیست حزب خلق و یا سخنرانی‌های سران مزدور آن با بسم‌الله آغاز شده و می‌شود ویا اینکه آقای ترنکی در مصاحبهٔ خود، خود و رفقا خود را مسلمان وبل‌موحد ناب و بدور از افکار سوسیالیستی و مارکسیستی جلوه می‌دهد واظهار

می‌دارد که من تنها" تضاد طبقاتی ! را باور دارم و تنها تحت تاثیر ادبیات شوروی مخصوصا داستانهای تولستوی و گورکی واقع شده‌ام‌ونه بیش از آن و یا . . . منافقتی پیش نیست ، منافقتی در مارکسیسم !چرا که در کلیهٔ کشورهای اسلامی ، آنگونه‌که نویسنده‌ام بعدا توضیح می‌دهد هیچ زمینه و فرصتی وهیچ امکان و جرئتی برای‌اظهارکمونیست‌ومارکسیست بودن نبوده و نخواهد بود و بنابراین ناچارند که با چهرهٔ دیگر بروز کنند و یا همچون رفقاً چینی‌شان "شعله‌ایها" مغرضانه و مکارانه‌بگویند که بلی ما در افغانستان خواستار جمهوری اسلامی ! وحکومت اسلامی ! هستیم چرا که این خواست اکثریت قریب‌باتفاق ملت مااست ! ولی‌آنچه که در قاموس و فرهنگ مارکسیسم نبوده و نیست احترام به رای‌اکثریت تودهٔ مردم است .

اگر در اوائل کودتا برخی از بیخبران در مارکسیست بودن‌رفقا ! شک می‌کردند اما اینک‌که پرده‌هاکنار رفته وافغانستان در حلقوم روسیه "قبلهٔ مارکسیسم" بند آمده وکا .گی .بی با کودتاهای پی‌درپی‌افغانستان مسلمانرا صحنهٔ ترکتازی و سپس‌اشغال نظامی قرار داده مسئله از آفتاب روشن‌تر است مگر اینکه همچون برخی از کمونیستهای نوبرآمده نه‌روسیه را کمونیست بدانیم ونه چین را و نه کوبا را . . . نه برژنف واندروپوف را ونه مائو و تیتو وبل نه لنین و استالین و نه مارکس را ! آنسان که بعض از مسلمانان نوبرآمده‌هم می‌خواهند اسلامی بسازند که نه الان وجود دارد ونه در زمان پیامبر وعلی و درعین‌حال اسلام ناب و از متن‌قرآن و نهج‌البلاغه !

۱۱ــ ماهیت تره‌کی راخود ببرک کارمل درآنزمانی‌که پرچم‌وخلق از همدیگر جدا شدند بهتر افشا می‌کند وی در مقاله‌ای تحت عنوان

"گوشه‌ای از زندگی نورمحمدتره‌کی به اصطلاح رهبر خلقی‌ها " می‌نویسد: "نورمحمدتره‌کی عامل "سیا" با وظائف جدیدی که از طرف سازمان جاسوسی می‌گیرد، بعد از سفر به انگلستان از راه پاکستان با مصونیت و اطمینان وارد کابل می‌شود وبعد از بدست‌آوردن اطلاعات از ضبط احوالات، نخست در نمایندگی کمکهای تکنیکی و یونسکو ملل متحد در کابل به سمت مترجم و منشی و سپس‌برای سفارت آمریکابازهم به‌سمت مترجم انگلیسی ایفای نقش می‌کند بعدا بنابر مصلحت وایجاب‌وظائف عمده‌ای که به عهدهٔ نورمحمدتره‌کی بود بدستور"سیا" وی موظف‌میشود در زمان‌حکومت دیر اکتریوسف ظاهرا از محوطهٔ سفارت آمریکا دوری نماید . . . "

خوانندهٔ عزیز! این روش همیشگی همهٔ گروهها و احزاب مارکسیستی و بل شیوهٔ همهٔ احزاب غیر توحیدی است که برای‌رسیدن بهدف (قدرت) از هیچ وسیله‌ای فروگزار نمی‌کنند و عنداللزوم همهٔ تهمتها و مارکهای قالبی و سنتی خود را نثار نزدیکترین رفیق! و یار خود می‌کنند، نمونهٔ دیگر را باز بخوانید:

تره‌کی بعد از کودتای ۷ ثور و در زمان‌اوج یافتن اختلافات دو جناح خلق و پرچم در بارهٔ ببرک می‌گوید:

"کودتای خائنانه‌ای که برهبری ببرک این نوکر حلقه‌بگوش دربار و رهبر پرچمی‌ها برای برانداختن دولت انقلابی افغانستان،تدارک دیده شده بود کشف شد" (به نقل از انیس اسد (مرداد) ۱۳۵۷) .

اماهمین ببرک بعد از اشغال نظامی افغانستان و سقوط رژیم‌امین در نطق رادیوئی خود که از رادیو مسکو پخش شد در بارهٔ تره‌کی‌گفت: "بگذارید در این جهاد مقدس، سیمای نیاکان کبیر ما ، سیمای

شهیدان راه آزادی وطن پرافتخار و سربلند ما افغانستان عزیز، سیمای رهبران شهید انقلاب کبیر خلق، رفقا شادروان نورمحمدتره‌کی، میر اکبر خیبر و دیگر شهیدان قهرمان ما شما را نیرو بخشد".

حفیظ نیز با رفقا! خود چنین رفتار می‌کرد وی پیش ازکودتایش در بارهٔ تره‌کی می‌گفت:

"هرگاه سخن از حزب است سخن از تره‌کی است وهرگاه سخن از تره‌کی است سخن ازحزب است، تره‌کی و حزب مانند جسم‌وروح است" اما همین حفیظ خائن بعد از کودتایش در پاسخ خبرنگار که می‌پرسد: آیا درست است که ۱۲هزار زندانی سیاسی درافغانستان‌بقتل‌رسیده‌اند؟ می‌گوید: " ممکن است این در دوران کیش شخصیت تره‌کی اتفاق‌افتاده باشد". فاعتبروا یااولی‌الابصار.

۱۲ـ رهبر کبیر و انقلابی خلق! ویژگی یک انقلاب را تنها در "در روز واقع‌شدن کودتا" خلاصه‌می‌کند چه مفت‌وآسان؟ !آری ویژگی انقلاب مارکسیستی یعنی همین! باضافهٔ چند صدهزار کشته وچندین میلیون آواره که تاکنون برای ملت ما به ارمغان آورده!.

۱۳ـ باند خلق وپرچم از آغاز تاسیسش کاسه‌لیس دربار بودونان را به نرخ روز می‌خورد نه‌تنها بارژیم داود که با رژیم کثیف سلطنتی ظاهرشاه نیز از در سازش و مصالحه وارد می‌شد و ببرک‌کارمل ظاهرشاه‌را "مترقی‌ترین شاه آسیا" می‌نامید و در جریدهٔ خلق می‌نوشتند:

"ما به قانون اساسی احترام می‌گذاریم، ما به شیوهٔ مبارزهٔ خود که مسالمت‌آمیز، قانونی، علنی و پارلمانی است پای‌بندی داریم. ما خود را مسئول می‌دانیم که ماموریت پیش‌آهنگی خود را ایفا کنیم وراه را برای آیندگان باز نمائیم. در نهایت اعلیحضرت پادشاه افغانستان

دموکراسی را اعلان کردند، قانون اساسی به توشیح معظم‌له رسید و دموکراسی در حیات افغانستان اعلام گردید، ماهنوز درک خودرا درست می‌دانیم واعتماد خود را از دست نداده‌ایم".

در جای دیگر می‌نویسد: " پادشاه نگهبان قانون اساسی‌می‌باشد ... از قانون اساسی حراست و حقوق مردم را حفاظت می‌نماید، مابدین نصوص قانون اساسی اعتماد داریم". (به‌نقل از "خلق" شماره ۶ارگان حزب دموکراتیک خلق افغانستان).

۱۴– در سال ۱۳۴۴ سازمان‌جوانان مترقی با بقایای"ندای‌خلق" تشکیل شد و در سال ۱۳۴۷ نشریه‌ای را بنام " شعلهٔ‌جاوید" بیرون‌داد و در سال ۴۹ اولین انشعاب رخ داد و در سال ۵۱ "گروه انقلابی‌خلقهای افغانستان" از سازمان جدا شد و در حوت ۵۴ گروه" اخگر" از گروه انقلابی ... منشعب گردید و در سال ۵۷ نیز سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان که درابتدا تحت عنوان رفقای محفل شمالی با گروه‌انقلابی ... متحد شده بود از آن جدا گردید و این گروه انقلابی در سالهای اخیر نام "سازمان رهائی افغانستان" را گرفته و نشریه‌ای را بنام "مشعل رهائی" منتشر می‌کند وسه‌گروه دیگر بنام "اخگر" و "جاوید" وسازمان خراسان، اخیرا تحت‌عنوان" کمیته تدارک برای ایجاد حزب‌کمونیست مارکسیست‌لنینیست" متشکل شده و چند نشریه بنام " آزادی"و"درفش سرخ" و "سپیده" دارند.

حزب شعله یکی از نادرترین احزاب دنیا است که هرروز دست به انشعاب می‌زند و هردونفرشان یک گروه را تشکیل می‌دهد وبهمین جهت فعلا یک"شعله" بیش از بیست شعله شده است که اکثرا بی‌نام و نشان بوده و قدرت چندانی هم ندارند و بعض از اسامی آنان بدین

شرح است : ۱ـ نهضت وطن‌پرستان افغانستان (نوا) ۲ـ سازمان انقلابیون وطن‌پرستان واقعی افغانستان ۳ـ گروپ اخگر ۴ـ سازمان رهائی‌بخش خلق افغانستان (سرخا) ۵ـ سازمان ولی ملت ۶ـ جوانان خراسان ۷ـ سازمان پیکار برای نجات افغانستان ۸ـ سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما) ۹ـ سازمان رهائی افغانستان و چندین گروه‌وانجمن و محفل دیگر . . .

۱۵ـ تحلیل نویسنده دراوائل کودتا و پیش از بوقوع‌پیوستن کودتاهای پی‌درپی مارکسیستها و اشغال نظامی‌افغانستان و قتل وکشتار تودهٔ‌مردم وآواره شدن ملیونها تن مسلمان افغانستانی و با توجه به جنایات و خیانات و دیکتاتوری ظاهرشاهی و داودخانی و شعارهای پرسروصدا و وعده‌های دروغین کودتاچیان، نوشته شده ودرآن هنگام هرکس دیگر هم کم‌و بیش چنین تحلیلهای بیرون می‌داد اما اینک که پرده‌ها کنار رفت و بسیاری مسائل که قبلا بقول نویسنده پنهان بود، آشکار گشت، تحلیل وی که رژیم مارکسیستی را " تنها راه ممکن وبی زیانتر و یا لااقل کم‌ضررتر" برای ملت‌افغانستان معرفی می‌کند نیزقابل اذعان و باور نیست . .

استبداد سیاسی ، فقر اقتصادی ، انحطاط فرهنگی ، جمودمذهبی پراکنده‌بودن نیروهای‌اسلامی ، وجود نداشتن یک تشکیلات وسازماندهی نیرومند اسلامی انقلابی ، اهداف دیرینهٔ توسعه‌طلبی امپریالیزم روسیه و فرصت‌طلبی باند خلق و پرچم و . . . عواملی بود که کودتای‌مارکسیستی راپدید آورد و مادامی‌که این ریشه‌ها نخشکد و با "علل"مارزه نشود ، مبارزهٔ با "معلولها" نیز چندان موٴثر نخواهد بود وبر نیروهای پیشتاز انقلابی و مسلمان است که با رشد سیاسی ایدئولوژیک دادن‌ملت و پدیدآوردن یک مرکز یت رهبری پیش‌آهنگ، مبارز آگاه ومسلمان

"در اینجا می‌خواهم بدون وارد شدن در جزئیات یا پیشنهادات مشخصی ، چند جملهٔ مختصر در بارهٔ افغانستان بگویم ــ ومسئله را مفصلا طبق جدول کار اگر وقت اجازه داد مورد بحث قرار خواهیم داد ــ : ما بعنوان مسلمان به اوضاع افغانستان بعنوان یک کشور مسلمان اهمیت می‌دهیم و این حق ما است و واجب‌برما و بخاطر آلام و دردهای پناهندگانی‌که از کشورشان خارج‌شده‌اند! (آری خارج! نه اخراج) ماهم اندوهگین می‌شویم وبهمین‌جهت باید در صدد یافتن راهی باشیم که این آلام را تخفیف دهد . تعبیرات خشم و محکوم‌کردن لفظی هیچ فائدهٔ امید بخشی برای ملت افغانستان ندارد نه پناهندگان را " نان" می‌دهد و نه‌آنانرا به کشورشان باز می‌گرداند و نه موجب عقب‌نشینی نیروهای‌بیگانه می‌شود و بل ممکن است عکس آن هم صورت گیرد و می‌ترسم که با تجاهل و بحث نکردن از پیشنهادات عملی ، فرصتی که‌امروز برای حل عملی میسر است فردا نامیسر گردد و راهی که الان برای بازگشت بوطن گشوده است فردا برروی پناهندگان ناگشوده گردد و در نتیجه آلام و دردهای فردا بیشتر از آلام و دردهای امروز خواهد بود .

ارزش کار ما در آنستکه راه‌حلها را بیابیم نه‌اینکه اعتراض و استدلال بنویسیم پس برادران! بگذارید در بارهٔ یک طرح‌عملی بیندیشیم که خیری برای ملت مسلمان افغانستان و پناهندگان افغانستان داشته واز خطرات فعلی و احتمالی بکاهد .

کشورهای همهٔ ما از مشکلات همانند و خطرات مشترک ــ هرچندبا درجات متفاوت ــ رنج می‌برد وهمهٔ ملتهای ما از نیروی خلاقی بهره‌مند بوده و به فرهنگ و میراث روحانی خویش افتخارمی‌کنند

وادامه دادن نبرد مسلحانهٔ رهائی‌بخش اسلامی ضد استعماری،کشتی سرگردان انقلاب اسلامی را بسوی ساحل پیروزی هدایت کرده و باگور- کردن امپریالیزم و مزدوران بومی‌آن، افغانستان انقلابی، مستقل، آزاد، مسلمان و آباد را از نو بنیان نهند. به‌امید آنروز

۱۶- ملت‌مسلمان و قهرمان و جنگاور افغانستان برای بازپس‌گرفتن استقلال و آزادی خویش در حدود یکقرن در نبرد همیشگی با استعمار پیر انگلیس بسر برد، از سال ۱۸۳۹ اولین تهاجم نظامی انگلیس آغاز شد و تانوامبر سال ۱۸۴۲ جهاد مقدس ملت ما ادامه یافت واز این‌تاریخ به بعد تا مدت ۳۵ سال دیگر متارکهٔ جنگ اعلان شد ولی در ۲۱ نوامبر ۱۸۷۸ برای بار دوم قشون مجهز انگلیس بسوی افغانستان سرازیر شدند و بعد از یک سال و نه‌ماه قوای انگلیس شرمنده و شکست‌خورده از افغانستان خارج گردیدند وبهمین جهت سیاست‌مدار انگلیس‌سروانستین چیرول می‌نویسد:

"ما انگلیسی‌ها نه‌تنها یکبار بلکه چندین‌بار با تحمل خسارات سنگین جانی ومالی که بر ما وارد آمده است درسهای مهمی در مورد افغانستان یاد گرفته‌ایم، ما از نیروی مقاومت نژاد افغانستان آگاه‌شدیم این ملت رسیده و جنگی در دشتهای خوفناک و کوههای صعب‌العبور وطن موروثی خودشان، نشان دادند که باچه فداکاری جنگیدند وازآن دفاع کردند. افغانها که در سال ۱۸۴۲ و ۱۸۸۰ باما جنگیده بودند تعلیمات نظامی واسلحهٔ حسابی نداشتند با این حال مردانه مقاومت کردند و قصدشان دراین جنگ‌ها این‌بود که از هجوم کفار جلوگیری‌کنند. و مردانه جلوگیری کردند. امروز استحکامات طبیعی افغانستان بهمان اندازه سهمگین و مهیب است که همیشه بود، امروز یک قشون تعلیم

دیدهٔ زیاد در پشت همان سنگرهای محکم و قابل اطمینان صف‌آرائی کرده سلاح جدید و معرفت به جنگهای امروزی دارند و بسهولت‌قابل تسخیر نیست (افغانستان در مسیر تاریخ ص ۶۴۲ به نقل از تاریخ‌روابط ایران وانگلیس ج ۷ صفحهٔ ۱۹۴۰)

بعد از سپری شدن تقریبا چهل‌سال از جنگ دوم برای بارسوم در سال ۱۹۱۹ ارتش انگلیس وارد افغانستان گردید اما این‌بار جنگ زیاد ادامه نیافت و با توجه به شکستهای قبلی‌انگلیس و شرائط خاص بین‌المللی و پیروزی انقلاب اکتبر روسیه وروابط گرم رژیم امان‌الله‌خان با حکومت لنین در روسیه و . . . در ۲۷ می ۱۹۱۹ جنگ خاتمه یافت و مذاکرات بین‌طرفین آغاز گردید وسرانجام در ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ میلادی و ۳۰ عقرب ۱۳۰۰ شمسی طی تعاهدی معروف به معاهدهٔ کابل‌در ۱۴ ماده استقلال افغانستان برسمیت شناخته شد .

۱۷ــ از آغاز این قرن تاکنون هیچ رژیمی در افغانستان استقرار پیدا نکرده، حبیب‌الله‌خان که درسال ۱۹۰۴ حکومت را بدست گرفته‌بود کشته شد و فرزندش امان‌الله‌خان مجبور شد که از تخت پائین آمده وفرار کند و بعد از وی شخص دیگری بنام حبیب‌الله غازی سلطنت را بدست گرفت و اوهم اعدام گردید وبعدهم نادرشاه روی کار آمد وی هم‌درحین توزیع جوائز مسابقهٔ فوتبال بین بچه‌های مکتب (بدست فرزند غیور خلق‌الله ستمدیدهٔ افغانستان شهید گمنام عبدالخالق‌م) کشته شد اما فرزندش ظاهرشاه هم در حینیکه بمسافرت خارج‌کشور رفته بود برضد وی کودتای داود صورت گرفت واو اینک در خارج کشور و در ایتالیا بسر می‌برد و داود نیز در کودتای آوریل امسال کشته شد تا ببینیم که‌حاکمان فعلی چه خواهند شد؟ (نویسنده) .

۱۸ـ درانی منسوب به دّر، درّیه یعنی دّر تنهای زمان‌واحمدخان خود را دّر دوران لقب می‌داد و درهمین دورانها بود که اسم‌افغانستان افغانستان شد وگرنه پیش از آن"افغان" بود اما نه افغانستان بلکه خراسان کبیر اسلامی !

۱۸ـ به تعبیر نویسندهٔ آمریکائی کتاب کاروانها شهر کابل‌مانند یوی انگلیسی (لـا) می‌ماند . م .

۱۹ـ خوانندهٔ محترم در زمینهٔآثار تاریخی و گذشته‌های‌عظیم و پرماجرای افغانستان به کتاب " کاروانها " به قلم یک نویسندهٔآمریکائی مراجعه نمائید این کتاب صحنه‌های بسیار جالب وآموزنده را از تاریخ قدیم و جدید افغانستان به سبک رمان بیان می‌دارد واز رقابتهای‌روسیه و آمریکا در افغانستان و از وضعیت فلاکت‌بار مردم محروم افغانستان‌واز زندگی خانه‌بدوشی کو چیان مستضعف افغانستان و از نقش اسلام در افغانستان و نیز زندگی اصالت مصرف و یکنواخت وخسته‌کنندهٔ غرب‌واز کوههای سربفلک‌کشیده از کابل تا قندهار و غزنی وبامیان وخیبر و بلخ و مزار و ... سخن می‌گوید . دراین کتاب‌آنچنان صحنه‌های شاعرانه وعارفانه و نیز وحشت‌انگیز ترسیم گشته که‌گاهی انسانرا می‌خنداندوگاهی می‌گریاند وگاهی هم می‌ترساند !

۲۱ـ مقصود نویسنده غژدی‌های کوچیانی است‌که از شهروزندگی شهری ، فراری وخانه بردوش برای یابیدن آب وعلف وسبزی مواشی ،از این کوه به آن کوه در گردش و گهی هم مهمانان ناخوانده وتحمیلی دهاتیان و روستائیان ازخودمظلوم ومحروم‌تر می‌گردند ! .

۲۲ـ در کتاب (افغانستان بین‌الامس والیوم) نوشتهٔابوالعینین فهمی مصری ص ۱۱۸ آمده است :"هزاره" از اصلاب ارتش چنگیزخان‌که

در قرن ۱۳ میلادی به افغانستان هجوم آوردند، می‌باشد و دارای نشانه‌های مغولی آشکار و پیرو مذهب شیعه بوده و بازبان مخلوطی از تتاری و فارسی سخن می‌گویند و محل سکونت فعلی‌شان مساحتهای وسیعی از بلندی‌های افغانستان در جنوب کوههای هندوکش مابین کابل وهرات می‌باشد، حرفهٔ آنان در درجهٔ اول چوپانی و مالداری‌است و از غلمه جات تنها به مقدار نیازشان تولید می‌نمایند و در امانت و شجاعت وپاکی موسومند و بهترین خدمتها را در افغانستان تقدیم کرده وباکفایت ترین کارگران را در شهرها دارند و جوانانشان در صفوف ارتش به شجاعت کم‌نظیر و وطن‌پرستی صادقانه مهشورند.

هزاره‌ها در کابل و سایر شهرها به‌تجارت گوسفندانشان‌می‌پردازند و در زمستان هنگامی‌که برف چراگاههای آنانرا می‌پوشاند به پنبه وپشم ریسی وبافندگی دستی و دوختن جامه‌ها و پوستهای منقش می‌پردازند و بعض‌شان هم در شهرها برای کار می‌روند"

آری مردم هزاره از محرومترین و مستضعف‌ترین اقشار ملت‌مسلمان افغانستان است که در طول تاریخ ستم‌شاهی و خان‌خانی‌افغانستان‌دائما مورد تبعیض و تحقیر و ستم قرار گرفته‌اند و از نظر تیره‌شناسی وریشه‌یابی نژادی، خیلی‌ها هزاره‌ها را باقی مانده نسل چنگیز می‌پندارند در حالیکه دراین مسئله بین تیره‌شناسان و مورخان اختلاف وجود دارد واز نظر تاریخی به اثبات رسیده که هزاره پیش از هجوم چنگیز به‌افغانستان وجود داشته‌اند در هرحال این مسئله تحقیق دیگر می‌خواهد ودرجای دیگر این جا نه زمینهٔ بحث آنرا داریم و نه فرصت!

۲۳ـ شاید مقصود نویسنده از حسین غیر از امام‌حسین (ع) باشد وگرنه در مورد حسین‌بن علی (ع) هیچ اختلافی نیست در اینکه

در کربلا شهید شده و سپس بدن پاک وآغشته بخونش در همانجا باسائر شهیدان عاشورا دفن شده است .

۲۴ــ در مورد حضرت زینب (ع) نویسنده دچار اشتباه شده‌یکی اینکه بین زینب دختر امام علی قهرمان کربلا و زینب دختر پیامبر اشتباه کرده است و دیگر اینکه قبر حضرت زینب را در مسجد اموی‌دمشق ذکر نموده در حالیکه قبر وی در ناحیهٔ دمشق با فاصلهٔ پنج‌کیلومتر در محله‌ای معروف به (السیده‌زینب) که عربها به اختصار(الست) می‌خوانند می‌باشد خلاصه آنکه قول معروف و مشهوروشاید هم صحیح آن است که زینب دختر علی (ع) در دمشق در همان محله که ذکر شد دفن شده و نه در مصر و آنکه در مصر هست ، زینب نام دیگر ازاهل‌بیت است .

۲۵ــ اما جمعیت افغانستان ،سرشماری دقیقی‌نشده،۱۴،۱۵،۱۷ ۲۰،و تا ۲۲ ملیون نیز ذکر شده اما در مورد شیعه‌ها ، نویسنده چند اشتباه نموده یکی اینکه جمعیت آنان‌را یکونیم‌ملیون ذکر نموده ودیگر اینکه محل سکونت‌شانرا مناطق مرزی افغانستان وایران معرفی‌نموده در حالیکه جمعیت شیعیان افغانستان ــ که اغلبا درمناطق مرکزی‌هزاره‌جات زندگی می‌کنند ــ خیلی بیش از این است ، بسیار روشن است که اینک بعد از اشغال نظامی روسیه تنها شیعیانی‌که به‌ایران و پاکستان هجرت کرده‌اند بیش از دو ملیون می‌باشند چه رسد از چندین ملیون دیگری‌که در داخل میهن با کفر روسی درجهادند ، البته که از نویسنده چه‌تقصیر! وی یک خبرنگار عرب است و در خارج افغانستان و تنها آنچه را که‌شنیده نقل می‌کند و معلوم‌است که از کی شنیده؟ روشن است‌که در افغانستان مسئلهٔ آمار نفوس مخصوصا آمار اقلیتهای نژادی ومذهبی بدست کی

می‌چرخیده؟ از یک خبرنگار بیگانه چه بنالیم در حالیکه نشریهٔ المسلمون مورخه ۱۳۶۰/۳/۲۳ و ۱۳۶۰/۴/۲۱ چاپ پاکستان که خود برادران سنی افغانستانی مامنتشر می‌کنند، شیعیان افغانستان‌را ـ که اکثریت قریب به اتفاق آنان از قبائل هزاره می‌باشند ـ ششصدهزار نفر! ! معرفی می‌کند و تاسف‌بارتراز آن اینکه شیعیان افغانستانرا "غالی"، "علی‌اللهی" و پیروان‌عبدالله‌بن سبا (وبنابراین‌کافر!) دانسته‌ومدعی است که شیعیان در انقلاب اسلامی صندروسی حتی یک تیر فیر نکرده! وهمگی از کشور فرار کرده‌اند! در برابر این تهمت نابخشودنی چه بگوئیم؟ آیا سزاوار است‌که‌در لحظات چنین حساس برادران سنی مابه این مسائل بپردازند و وحدت ومصالح میهن را زیر پا نهند؟ فردای تاریخ قضاوت خواهد کرد و نه این نشریه وآن نشریه!

۲۶ــ البته امام احمدبن حنبل ظاهرا متولد بغداد (۱۶۴ــ۲۴۱ هـ) است بلی امام ابوحنیفه (۸۰ـ ۱۵۰هـ) از نواحی کابل‌است.

۲۷ــ البته القاب "ملاو مولوی" در میان شیعیان مرسوم نیست، بیشتر کلمهٔ عالم، روحانی، شیخ و نیز حجةالاسلام وآیةالله‌استعمال می‌شود و بیشتر درحوزهٔ علمیهٔ نجف در عراق و قم ومشهد در ایران و بعضا درداخل افغانستان تحصیل می‌نمایند و هیچگونه شهادتنامه یا گواهی‌نامهٔ رسمی هم ندارند اما در دانشکدهٔ شریعت کابل که شیعه‌ها وارد نمی‌شدند نه بدین خاطر که خودشان نمی‌خواستند شامل شوندبلکه در طول تاریخ ستم‌شاهی و تبعیض بازی افغانستان، شیعیان نه‌تنها از دانشکدهٔ شریعت بلکه از کلیهٔ‌دانشگاهها و مکتبها محروم بودند جز مدارس ابتدائی و متوسطه که در سالهای اخیر در بعض مناطق هزاره‌جات باز شده بود و جز عده‌ای اندک که در بعض دانشکده‌های کابل اخیرا

توانسته بودند که شامل بشوند وحتی در زمان داود آنچنانکه خود نویسنده در صفحات بعدی متذکر می‌شود قانونی صادر شده بود مبتنی بر ممنوع بودن پستها و منصبهای دولتی برای پیروان مذهب تشیع .به امید آنکه در افغانستان نوین واسلامی آینده از ستم اجتماعی و تبعیضات ناروای نژادی و مذهبی اثری نباشد و همه" برابر" باشند و"برادر"برای ساختن افغانستان نوین و آباد و اسلامی .

۲۸ــ البته که از دیدگاه مذهب تشیع هم "جماعت غالی "مرتد بوده و حکم کافر را داشته واز "بدعت" گزاران شمرده می‌شوند ،شیعه باغالیان دشمن‌تر است تا سنیان با غالیان ولی آنچه که مایه تاسف است آن‌است که اولا در افغانستان جمعیت "غالی "ها آنقدر نیست‌که با این همه آب و تاب نقل شود و ثانیا آیاانصاف است که گناه و ورز "غالیان" راهم شیعیان پاک ومخلص جعفری و اثناعشری بکشند واز حقوق سیاسی واجتماعی و مذهبی خود محروم گردند .و دانشگاه و پستهای دولتی و سیاسی برای آنان تحریم گردد؟ هستند کسانی‌که باعلم کردن تعداد انگشت‌شمار غالی ، خون ومال شیعیان افغانستان را نیز مباح کرده بودند چه رسد از حقوق سیاسی واجتماعی !

۲۸ــ نویسنده کتاب کاروانها درص ۷۳ می نویسد :

اسم این کوهستان ریشهٔ افسانه‌ای و قدیمی داشت بدین‌طریق که بومیان قدیمی و شجاع این مرز و بوم همیشه هندوهای پرطمعی راکه چشم طمع به منطقهٔ سرسبز و فلات پراز گل و گیاه این مرز و بوم دوخته و قصد تجاوز و دست‌اندازی را داشته‌اند قبل از رسیدن به شهر ودهات در میان‌گردنه‌های پرپیچ وخم و سنگلاخهای صعب‌العبور هندوکش معدوم کرده و آنجا را گورستان متجاوزین هندی ساخته و نامش را هندی‌کش

یا بنام بعدی آن" هندوکش" لقب داده‌اند . . . هربار که . . . چشمم به این کوه می‌افتد آنرا محوری د رمرکز زمین و خود را در نقطه‌ای واقع در"قلب آسیا " احساس می‌کردم .

۲۹ـ شرح حال " رابعهٔ بلخی " را از کتاب " افغانستان بین‌الامس والیوم " و کتاب " المرأة الافغانیه"از نشریات سفارت افغانستان در مصر، ترجمه می‌کنیم :

رابعه بلخی دختر کعب امیر بلخ است و به تصوف و سرائیدن‌شعر به زبان فارسی و عربی مشهور بود ، او معاصر شاعر مشهور"رودکی " که در سال ۳۵۹ وفات کرد می‌باشد و حکومت برای تجلیل از وی مکتبی‌را در کابل بنامش، نام‌گزاری کرده. او در تاریخ‌ادب فارسی اولین‌دختری است که شعر سروده یعنی در اوائل قرن چهارم هجری پیش ازهزارسال شعر او ،جذاب و بسیار جالب و اثربخش و در میدان معرفت و معلومات و نیز زیبائی وجمال ، بی‌نظیر زمانش بود و هرآنچه را که از مردم میشنبید به شعر ،می‌آورد . هنگامی‌که پدرش کعب مریض شد به پسرش" حارث " وصیت کرد : " بسیاری از بزرگان دخترم رابعه را خواستگاری کردند ولی من هیچ یک را نپسندیدم پس تو اگر شوهر شایسته و هم‌طبعی برای وی یافتی با خودش مشورت کن ، من او زا زیاد دوست می‌دارم ،طبق میل‌او رفتار کن و دل وی‌را نشکن !

حارث غلام زیبائی داشت بنام " بکتاش" که رابعه عاشق وی‌شده و اشعار خود را برای ابراز احساسات سوزان خود به او می‌فرستادوبکتاش هم آن‌اشعار را در صندوق خاص خود حفظ می‌کرد ، برادرش حارث هم در روابط او با بکتاش شک کرده بود . حارث در یکی از جنگها شرکت کرده بود و بکتاش هم درآن جنگ زخمی گشته و نزدیک بود اسیردشمن

شود که *ناگهان رابعه* باچهرهٔ نقابدار وارد میدان شد و بکتاش را از چنگ دشمن نجات داد و بعد از بازگشت به شهر، حارث فراوان تلاش کرد کهآن نقابدار را بشناسد ولی نتوانست. روزی ،رودکی از آن‌شهر می‌گذشت و اشعار رابعه را شنید سپس هنگامی‌که به بخارا رفتاشعار رابعه را در مجلس شاه انشاء نمود و حارث هم درآن مجلس حضور داشت رودکی گفت: این اشعار دختر کعباست که عاشق غلام خودشده" وقتی‌که حارث به شهر بازگشت در مورد رابطهٔ رابعه و بکتاش ،شکش به یقین تبدیل شدهٔ بود و اتفاقا یکی از دوستان بکتاش که صندوق وی را برای یافتن پول و جواهرات باز کرده بود، اشعار رابعه بدستش آمد او آنها را به برادرش حارث داد، حارث هنگامی‌که از جریان مطلع‌شد، وحقیقت برایش روشن شد ،غلامش را به چاه انداخت و دستور دادحمام را داغ و رگزن را حاضر کنند سپس به رگزن دستور داد: " رگ رابعه را بزن و در حمام رهایش کن تا آخرین قطره‌خونش در زمین بریزد" بعد هم رابعه را داخل حمام داغ کردند و در حمام راهم باخشت و گچ بستند.

رابعهٔ مظلوم چه می‌کرد؟ درحمام داغ در میان خونش دست‌وپا می‌زد و بسوی مرگ می‌شتافت! رابعه انگشتش را به خونش آغشته کرده و بر دیوارهای حمام شعر می‌نوشت او می‌گفت:

مرا که اینک متهم به عشق وحب می‌کنی
فردا دلیلت در برابر خدا چه‌خواهد بود؟!

رابعه به نوشتن اشعار جذاب و آتشین خود ادامه می‌داد در حالیکه آخرین نفس رامی‌کشید در میان خونش‌غلطید و قربانی عشق گشت! وچون بکتاش خبر را دریافت با زحمت تمام خود را از چاه‌بیرون

کرد و در هنگام طلوع فجر به خوابگاه حارث رفته و سر وی را برید وسپس بسوی محبوبه‌اش شتافت و با زدن چاقو به سینه، خود را هم کشت و در کنار محبوبه‌اش آرمید .

۳۱ــ سخن نویسنده درست است ، روسیه اشغالگر از مدتها پیش برای اشغال افغانستان راههای نقل و انتقالات نظامی واقتصادی راساخته بود وامروز هم به این‌مسئله اهمیت فراوان می‌دهد و در تلاش ایجاد راههای بهتر برای متصل‌ساختن"کابل" به" مسکو" می‌باشد. استعمار همیشه بیشتر به آماده‌کردن زمینه‌های غارت و استثمار خود اهمیت می‌دهد تا رعایت وضعیت فلاکت‌بار مردم ستمدیدهٔ مستعمره! .

وبه این حق خود ایمان دارند که حاکم بر کشور و زمامدار امور خویش بوده و به نقش خود در صحنهٔ تمدن جهانی، امیدهای مشروعی بندند".*

روزنامهٔ "النهار" نوشت:

دخالت شوروی در افغانستان" چراغ سبزی" است برای دخالت آمریکا در ایران وخلیج برای بوجودآوردن "یالتای" جدید بین دو ابرقدرت که درآن ایران و افغانستان حصهٔ روس وعراق و سعودی و خلیج حصهٔ آمریکا خواهد شد".**

بدبینی که الان جهانی یا شبه‌جهانی شده بیانگر دو احساس عجیب ومهم وخطرناک است یکی احساس اینکه آمریکا بعد ازاین به استثناً دفاع از خود، دیگر نمی‌تواند در سطح خارجی وبین‌المللی — کاری کند و دیگری آنکه شوروی به اضافهٔ دفاع از خود وهم‌پیمانان‌خود، در سطح خارجی و بین‌المللی هرکاری می‌تواند انجام دهد... طبعا هیچ کس منکر نیست که آمریکا در شماری از میدانها حتی درمیدان‌نظامی تفوق داشته و شوروی در میدانهای متعدد وچه بسا در میدان نظامی‌هم محدود است جز اینکه دههٔ هفتاد از ویتنام گرفته تاکوبا ثابت کردکه بین "آزادی عمل شوروی" و "محدودیت تحرک آمریکا" فرق بزرگی وجود دارد و بهمین جهت غربی‌ها عموما درآغاز دههٔ هشتاد احساس یکنوع بدبینی می‌کنندچرا که شوروی چهرهٔ "تهاجمی" دارد و آمریکا "تدافعی" و طبیعت انسانی هم به"مهاجم" اعتبار قائل بوده وآنرا

---

* "نهج‌الاسلام" سال اول شماره ۴ جمادی‌الثانی ۱۴۰۱ صادره وزارت اوقاف سوریه ـ دمشق

** "النهار" شماره ۱۴۱۱۷ تاریخ ۱۹۷۹/۱۲/۲۹

ضمیمه‌ها:

ضمیمهٔ یک

۱- گذرگاه خیبر تاریخ زنده

۱- گذرگاه خیبر تاریخ زنده

مسافرت به گذرگاه خیبر صرف انتقال از یک مکان به مکان دیگر نیست ، یک جهش حقیقی است بتمام معنای کلمه از یک زمان به زمان دیگر و از یک جهان به جهان کاملا متفاوت دیگر.

گذرگاه خیبر صحنهٔ کامل یک تاریخ زنده استکه چهرههای گوناگون در آنآمیختگی شگفتی پیدا میکند: گذشته وحال، افسانه و حقیقت، حیات و مرگ، پاکی و آلودگی و...

دراین صحنه بزرگترین جامعهٔ قبیلهای در جهان معاصر یعنی "پشتون" (۱) را مییابی که در وراً دژها و حصارهائی از سنتها وعادات پناه برده وجهان را با چشمان شکآلود و از حلقوم تفنگ مینگرند ومیراث غزلی وغنائی دارند که حتی مادران هم کودکان را باغزلهای

۱ــ نویسنده در متن "باتان" تعبیر میکند و در ترجمه جای آن "پشتون" و گاهی همباتان آوردهایم . باتان یا بتان اصطلاح رائج در پاکستان و هند است در مورد پشتون.

"تیر وشمشیر" می‌نوازند وهیچ قصیدهٔ عشقی هم‌خالی از ذکر" خون" نیست .

موقعیت گذرگاه خیبر :

حقا که گذرگاه خیبر یکی از وسیع‌ترین معابر وگذرگاههای تاریخ است که فعلا دروازهٔ شمالی پاکستان شده و پشتونها هم پاسبانان و حامیان آن در طول چندین‌قرن ولی در واقع دروازهٔ شرعی هردو (گذرگاه‌وپشتون) نام دیگر دارد یعنی "پیشاور" .

چه بسا که نام پیشاور در گوش بسیاری بیگانه جلوه نمایدچون شهرت گذرگاه خیبر همه‌چیز اطراف خود را هرچند که بااهمیت وریشه‌دار باشد ــ اگر با اهمیت‌تر و ریشه‌دارتر نباشد ــ تحت‌الشعاع قرار داده است . شهر پیشاور نیز قربانی شهرت جهانگیر گذرگاه خیبر شده ، شهرتی که بیشتر آنرا نویسندگان و راویان و فیلم‌سازان سینما ترویج کرده‌اند چراکه این گذرگاه گذشته از درامای حوادث تاریخی مهم که دراین‌منطقه رخ داده خود در قلب کوههای بلندسلیمان قرار دارد و بهترین صحنه‌ای است باهمهٔ عناصر لازم شوق وحیرت برای فیلم‌سازی .

بدین‌ترتیب مطلب برعکس گردید ، بجای اینکه خیبر ، "گذرگاه شهر" باشد ، پیشاور ، " شهر گذرگاه" شد ، چه پنهان کنم خودم هم‌از جمله کسانی بودم که گذرگاه خیبر جذبم کرده بود نه چیز دیگرومسافرت به خیبر ــ نه غیر آن ــ هدف اصلی بود که برای آن تلاش می‌کردم ، به مجردی‌که هواپیما در کراچی فرود آمد ، در هوای‌گرم و رطوبت‌دار و اختناق‌آور آنجا بدنبال کتاب چارلزمیللر (خیبر: داستان جبههٔ شمالی‌هند بریتانیا) برآمدم ، سطور نخستین آنرا نخوانده بودم که

دیدم نویسنده از پیشاور سخن می‌گوید و اینکه چگونه افسر انگلیسی "الفینیتون"ــ اولین شخص انگلیسی که در سال ۱۸۰۹ وارد این شهر گشته ــ از این شهر حرکت کرده تا با عبور از گذرگاه خیبر، نامهٔ اعلیحضرت پادشاه انگلستان را به شاه افغانستان در کابل برساند .

مسافرت را در داخل پاکستان بسوی خیبر آغاز کردیم ، تازه از فرودگاه کراچی حرکت کرده بودیم که شخص همراهم عنایت‌الله صدا زد : بیائید جنته‌هایتانرا بردارید چون به پیشاور رسیدیم با دهشت و شگفت پذیرفتم ولی بعد فهمیدم که اشتباهی صورت نگرفته و ما در مسیر صحیح حرکت کرده‌ایم .

شهر شهریاری:

جدائی بین گذرگاه خیبر و پیشاور بسیار دشوار است ، آنانکه‌از آسیای مرکزی آمده واز خیبر عبور می‌کردند ، آنرا بعنوان "پلی" برای رسیدن به پیشاور استخدام می‌نمودند و آنانکه از طرف هند آمده می‌خواستند از خیبر عبور کنند بازهم باید قبلا به پیشاور سر می‌زدند واز آنجا به خیبر می‌رفتند یعنی خیبر و پیشاور همیشه باهم‌اند چه‌برای آنانکه از آنطرف می‌آیند یا آنانکه از اینطرف می‌روند .

اگر دقیق سخن گوئیم آنزمانی‌که این گذرگاه‌هیچ نامی‌نداشت و تنها راه خاکی بود در وسط بلندی‌های کوه سلیمان ، شهر از خودنامی داشت و شهرتی و در کتابهای تاریخ هم اسمش ثبت بود یعنی " قندهار" و در قرنهای آخر پیش از میلاد جهان گشت‌چینی (هسین تسانگ) از آنجا مرور کرده و در خاطراتش نوشته که آن یک‌شهر "شهریاری‌وپادشاهی" و سرشار از میوه‌جات و گلها می‌باشد ، درآنزمان آریائی‌های آسیای‌مرکزی

از گذرگاه عبور کرده و در قندهار ساکن گشتند وبعد هم اغریقیها یعنی ارتش اسکندر کبیر آمده و در حدود ۲۰۰ سال در قندهار حکومت‌کردند و تعداد زیادی از آنان در منطقه ماندند که‌حتی الان علائم آنزمان در چهره‌های بعض از پشتونها باقی مانده و نیز اثرات آندوران درشیوه و مدرسهٔ معروف به‌مدرسهٔ فنی و هنری قندهار تابکنون نمایان است‌چرا که مدرسهٔ هنری قندهار مخلوطیست ازهنر اغریقی وبودائی ، این‌همان مدرسه‌ایست که" کوشانیها" ئیکه از آسیای مرکزی نزدیک مرزهای چین ، آمده بودند آنرا بنیان نهادند و برای اولین‌بار بعنوان استخدام هنر در خدمت غقائد دینی که محور اساسی آنرا معرفی بودا بعنوان یک "انسان" و یک" نویددهندهٔ راه‌بهتر" تشکیل می‌داده تمثال ومجسمهٔ بودا را ساختند (در موزهٔ پیشاور مجموعه‌ای از آثار آن هنرمندان تا کنون‌نگهداری می‌شود) .

قافله‌های مهاجم همچنان در طول تاریخ از این گذرگاه عبور می‌کردند ، ازشمال :سفیدپوستان ،فارسیان ، ترکان ، مغولان واز جنوب : هندوها وانگلیس و در طول این قرون ، شهر باهمان نام یاد می‌شد و گذرگاه تنها " پل" و معبری بود بسوی آن و بعدا قندهار به نام "پیشاور" ("شهر گلها" در زبان سانسکریتی هندی قدیم) وگذرگاه هم بنام"خیبر" یاد شد واین نام (خیبر) ارتباط با ورود اسلام‌داشته واز"کوه خیبر" که غزوهٔ مشهور زمان پیامبر اسلام (ص) درآن واقع‌شده بود ،اقتباس شده است .

بابرشاه اولین امپراطور مغولی مسلمانیست که در نیمهٔ اول قرن ۱۶ وارد این منطقه شده و در خاطراتش که آنرا به فارسی نوشته از "پیشاور" سخن گفته و تحت تاثیر زیبائیها و کثرت گلهای آن واقع‌شده

ولی او با اینکه از طرف افغانستان آمده و از این گذرگاه عبور کرده نامی از"خیبر" نبرده است واین نشانهٔ آنستکه این نام بعدها براین‌گذرگاه نهاده شده مخصوصا که امرا و حکام مسلمان کابل ، پیشاور را بعنوان‌مقر خود انتخاب کردند . تاآن موقعی‌که اشغال انگلیسی صورت گرفت وپیشاور را از نیمهٔ قرن ۱۹ تا تقسیم هند و استقلال پاکستان در سال ۱۹۴۷ به مقر فرماندهی‌شان در جبههٔ شمال هند تبدیل کردند .

۱۶ دروازهٔ شهر :

تانیمه‌های دههٔ پنجاه میلادی باره‌ها و دیوارهای بزرگی‌اطراف پیشاور رااحاطه کرده و ۱۶ دروازه داشت وهردروازه بسوئی باز می‌شد . دروازهٔ لاهوری ، دروازهٔ دهلی ، دروازهٔ کابلی و . . . دروازهٔ کابلی‌به راهی گشوده می‌شد که مستقیما به گذرگاه خیبر واز آنجا به پایتخت افغانستان (کابل) می‌رفت اما الان باره‌ها ودروازه‌ها فرو ریخته و"شهر پادشاهی" قسمت قدیمی پیشاور گشته و ساکنین به خارج دیوارها رفته و در کنار آن ، درست در آنجا که مقر نیروهای اشغالگر انگلیسی قرار داشت ، شهر جدیدی برای امراء ارتش و کارمندان عالی‌رتبه ساخته‌اند . و پیشاور شهر باز و بدون دروپیکر شده و بلکه پایتخت یکی از ایالات چهارگانه‌ای که پاکستان از آنها تکوین یافته شده است (سه ایالت دیگر عبارتند از پنجاب ، سندو بلوچستان) جمعیت پیشاور به ۳۵۰ هزارنفر می‌رسد ، شهر زیروروگشته و در خیابانها و میدانهایش اشکال گوناگون بشری با لباسهای مختلف و زبانهای مختلف (اردو (زبان‌رسمی‌کشور) و انگلیسی (زبان‌اکثریت تحصیل‌کرده‌ها) و پنجابی وسندی و پشتو (زبانهای محلی) .) دیده می‌شوند ، در میان آنان پشتونها با کلاههای مخصوص

و چشمان سبز و تفنگهای آویخته در بازو ، بیش از همه متمایزند ولی آنان هم در میان انبوه جمعیت شهر و مردمی که از اطراف پاکستان برای زیارت و تجارت می‌آیند و نیز جهانگشتانی که بهار وزمستان در رفت‌وآمدند تحت الشعاع قرار گرفته و ذوب و گم می‌شوند .

درخیابانهای پیشاور به برخی زنان بر می‌خوری که چادر "بقرا" بر سر دارند ، چادری که از سر تا قدم را می‌پوشاند و بیشتر درافغانستان رائج است واین نشانهٔ آن‌استکه پیشاور تنها پایتخت پشتونها باقی نمانده ــ آنگونه که در قدیم بود ــ بلکه اختیار از کف بیرون شده وحتی سنتهای غربی نیز د رآنجا نفوذ کرده تاآن حد که زنان برای بازارگردی در خیابانها بگردش می‌پردازند !

بخاطر مصالح امنیتی :

اگر پیشاور فعلی یک شهرشبه‌عصری شده و دریک چهره‌اش با دانشگاه‌بزرگ و مراکز تحقیق و بیمارستانها وحتی اریستوکراسی نظامی و اقتصادی پاکستان ، بیانگر قرن بیسمتی‌بودن خود هست ، محلات‌قدیمی (پیشاور قدیم) آن نیز ثابت و استوار مانده و چهرهٔ دیگر شهر را می‌نمایاند .بازاری را خواهی دید که از یکسو بوی کباب با صدای پیاله‌های چای سبز ــ که درکنار سماور صف کشیده وآتش زغال یاچوپ آنرا می‌جوشاند ــ آمیخته شده واز سوی دیگر صدای چکش مسگران‌وفریاد فروشندگان کفشهای ،رنگارنگ کمانی شکل پشتونها گوشهایت را کرخواهد کرد ، فروشندگان ،خریداران ، تماشاگران همه چمباتمه‌زده و درآن محلاتی‌که اگر داخل شوی شاید نتوانی ــ از بسکه کوچک و تنگ‌اند ــ قامت راست کنی مشغول صحبت هستند .

نشانه‌های چهرهٔ قدیم پیشاور را بیشتر در خیابان داستانسرایان ــ که هیچ نشریه و کتاب سیاحتی از نام آن خالی نیست ــ خواهی دید ، این خیابانرا در آنجا "قصه خوانی‌بازار" می‌نامند که چایخانه‌های آن‌در قدیم مرکز ملاقات تجار، شعراء ،سربازان وجهان‌گشتانی‌که از کشورهای عربی وهند و سند و خراسان می‌آمدند بوده واین ملاقاتها فرصتی‌بوده برای تبادل اخبار و داستانها و لطائف وحتی درآنجا شعراء و داستان‌ــ سرایان محلی گرد می‌آمده و از قهرمانی‌ها و داستانهای تاریخی‌باهم سخن می‌گفتند . تا به الان هم آثار آن قهوه‌خانه‌ها باقی مانده ولی بعد از آنکه وقت خوشگذرانی و شب‌نشینی و داستانسرائی سپری گشته‌وخرید وفروش بیشتر از آنها پرفائده‌تر و سودمندتر یافته شد، اکثر محلاتش تبدیل به مراکز تجاری گردیده است .

در شهر قدیمی هنوز هم شواهد تاریخی فراوانی مانده که اکثرا حامل نشانه‌های عصر پادشاهان مغولی که به امور عمارت وآبادی زیاد اهمیت می‌دادند می‌باشد ، در آنجا " بالاحصار" را خواهی دیدیعنی قلعهٔ بالا که با برشاه آنرا بناکرده وبعدهم دوباره تجدید و تعمیر شده و بعد از آنکه‌تشنجاتی در مرزهای پاکستان وافغانستان رخ داد ، فعلادر آنجا ارتش مستقر گشته است .این قلعه در اول شهر و در راه بسوی‌خیبر قرار دارد ،هنگامی‌که نزدیک آن رسیدیم شخص همراهم گفت : فراموش کرده‌ام که شما را ازاول می‌گفتم که عکس‌برداری دراین مناطق بخاطر مصالح امنیتی ممنوع است مخصوصا عکس‌برداری از قلعه‌ها که طبق تعلیمات برخلاف مصالح امنیت نظامی وعکس‌برداری از زنان که برخلاف مصالح امنیت اجتماعی ! می‌باشد ماهم اطاعت کردیم وعکس نگرفتیم ، با اینکه هر کتابی‌که در بارهٔ پیشاور نوشته شده عکس آن قلعه را دارد

و عکس‌گرفتن از زن در حالیکه او در داخل چادر بقرا پنهان شده هم که نه ضرری دارد ونه نفعی !

از بالاحصار رد شدیم و به مسجد بزرگ" محبت‌خان" رسیدیم که دروازهٔ آن در وسط کوچه‌های قدیمی قرار گرفته و بخاطر ازدحام محلات تجاری نزدیک است راه آن بسته شود ، این مسجد را در قرن ۱۶ امپراطور مغولی" شاه‌جهان" ساخته یعنی همان کسی‌که مسجد عظیم لاهور را و نیز مسجد" تاج‌محل" هند را که یکی از عجائب هفتگانهٔ دنیا می‌باشد ساخته است . بعد از آن قلعه ، ساختمانهای قدیمی شهر در اطراف پراکنده است : کاخ" جورخوتری" (۱) که مغولی‌الطراز است‌وفعلا تبدیل به ادارهٔ حکومتی شده . . . سالن" شوک‌الیدجار" که فعلا به اجتماعات وجلسات سیاسی اختصاص یافته . . . چمن وزیرخان . . . قبر نواب‌خان که یکی از پادشاهان‌کابل است که به پیشاور خدمات شایانی کرده‌اند . . . شاید زیباترین ساختمانی‌که رنگ معماری سنتی منطقه رادر خود دارد عمارت دانشگاه است که در مساحت عظیمی با چمن‌هاوباغهای وسیع امتداد دارد و فعلا نمونهٔ کوچکی است از شهر گلها (پیشاور)که دراین زمان مسافر آن گلها را بیشتر در کتابهای تاریخی باید بخواندتا در پیشاور امروزی ، چرا که امروز زمان آن گلها سپری شده‌است .

در دروازهٔ خیبر :

وقت آن رسیده بود که‌به‌گذرگاه خیبر برویم . ماشین ما از راه

۱ــ اسمهای اشخاص و مناطق آنطوریکه نویسنده نوشته‌آورده‌ایم ، بنابراین‌ممکن‌است‌بااسم اصلی تفاوتهائی داشته‌باشد .

دروازهٔ کابلی قدیم حرکت کرد ،همان راهی‌که در طول تاریخ ، قافله‌های فیل ،شتر ، اسب وگروپهای سرباز و مهمات جنگی و قافله‌های تجارتی‌از آنجا عبور کرده‌اند .

در میان راه رفیقم عنایت‌الله گفت : طبعا تعلیمات امنیتی را بیاد دارید ، اگر از این تعلیمات در داخل پیشاور و یا در مورد عکس برداری از قلعه‌ها در خارج پیشاور سرپیچی شود قابل عفو و اغماض است ولی آنچه که ابدا قابل گذشت و مسالمت‌نیست عکس‌برداری از زنان پشتونها است که در قریه‌های دوطرف راه پراکنده‌اند زیرا پشتون بازنش در مقابل بیگانه حتی صحبت نمی‌کند ، آنگاه چه فکر خواهی‌کرد اگر بیگانه‌ای عکس‌بردارد؟! این پیش ماجرمیست که جز"خون" کیفر ندارد و بلکه قریه‌هائی هستند که اهالی‌شان عکس‌برداری حتی از ساختمانها و درختان را اجازه نمی‌دهند چون معتقدند که عکس‌گرفتن‌از محرمات است! یکی‌از فرزندان قریهٔ "مسجد علی" هنگامی‌که یکی‌از سیاحان می‌خواست آن قریه را از دور عکس‌برداری‌نماید بروی" آتش" گشود مابهمهٔ اجانب اخطارمی‌دهیم که از خیابان اصلی گذرگاه خارج نشوند واگر از یک قریهٔ پشتونی سر بزند ما مسئول‌عواقب وخیم آن نیستیم !

این اخطار بیش از این نیازی به توضیح نداشت .

بعد از ده دقیقه ماشین ما در کنار یک مدخل رمزی قوسی شکل ایستاد و در بالای آن به زبان اردو نوشته بود : " باب خیبر کاافتتاح صدر پاکستان فیلدمارشال ایوب‌خان" یعنی که این مدخل را رئیس‌اسبق پاکستان ایوب‌خان (در سال ۱۹۶۳) افتتاح کرده است .

مردان قبائل پشتون با کلاهها و تفنگها و قامتهای بلند خود

قوی و قدرتمند و "مدافع" را ضعیف و ناتوان می‌پندارد.*

روزنامهٔ "السفیر"نوشت :

دههٔ هفتاد شاهد اولین دخالتی بود از طرف شوروی دریک‌کشور خارج از بلوکش ومهم آن نیست که این دخالت تنها در خارج بلوک صورت گرفته بل مهم آنستکه خود شوروی هم منکر آن‌نیست و چیزهائی از قبیل: " ما در افغانستان آمده‌ایم تابمانیم " را آشکارا ابراز می‌دارد و این سخنی است که عادتا شوروی‌ها آنرا " زبان استعماری" می‌نامند."**

"امروز جهان بخاطر دخالت نظامی شوروی درافغانستان"بپا خواسته"وهیچ کس نمی‌داند که چگونه و کی خواهد "نشست"؟ دخالت نظامی‌از طرف قدرتهای بزرگ در شؤن دولتهای‌کوچک در قاموس" تفاهم" و "توازن" بین‌المللی،" حقی" از حقوق این کشورها شده وهیچ تعارضی باآن تصریحاتی قانونی نداردکه خود همین قدرتمندان در مورد" حقوق بشر و آزادی افراد" تصویب کرده‌اند که در هنگام ترجمهٔ آن بواقعیت سرکوبی‌حقوق اجتماعی بشر ونابودی آزادی افراد و گروهها و بستن دهانهانام می‌گیرد دخالت نظامی شوروی در افغانستان اولین دخالتی نیست که در امور کشورهای واقع در محور"ودائره" و در منطقهٔ جیو ـ سیاسی شوروی صورت می‌گیرد بل همان پدیده‌ای استکه از نشانه‌های سلوکی ابرقدرتها است که منادی"صلح" و عامل "جنگ" هستند، " گشائش" را فریاد می‌کنند ولی برای"تشنج"

---

* "النهار شماره ۱۴۱۲۱ تاریخ ۱۹۸۰/۱/۳

** السفیر شماره ۲۰۴۶ تاریخ ۱۹۸۰/۱/۱

اینطرف و آنطرف گشت می‌زدند ، وعدهٔ دیگر هم در محلات تجاری که در اطراف میدان قرار دارد وهمهٔ نیازهای قبائل را از گوشت و نان تا تفنگ و خنجر و گلوله در معرض فروش قرار می‌دهد ، مشغول گردش بودند و جمعی هم منتظر ماشین نشسته بودند و برخی‌هم درچایخانه‌های کوچک مشغول چای‌سبز نوشیدن و یا چلم‌کشیدن بودند ، درکنارمدخل ، ساختمان کوچکی قرار داشت که بعض کارمندان درآن نشسته و جوازعبور و مرور ماشین‌ها را بررسی و متخلفین را جریمه و از کالاهائی که ازمناطق داخلی مرز وارد می‌شد ،مالیات می‌گرفتند .در پشت آن تلها اولین قریهٔ گذرگاه بنام قریهٔ "جمرود" قرار داشت که اسمش از حروف اول اسم پادشاه فارسی "جمشید" و کلمهٔ رود= Road (درانگلیسی بمعنای راه) گرفته شده(جم ـ رود)جمشید از گذرگاه عبور کرده واین مکان را پایگاه نظامی خود ساخته بوده‌است .

در بالای میدان ، قلعهٔ بلند" جمرود" قرار داشت که آنرا هندوها در سال ۱۸۱۰ بنا کرده بودند ، این قلعه با موقعیت مهم‌خوددر مدخل گذرگاه و باآن مهمات دژمانندی خود بیان‌کنندهٔ یک‌موضع‌دفاعی اساسی و باارزش محسوب می‌شود .

از دروازهٔ خیبر عبور کردیم و ماشین داخل گذرگاه شد که در حدود ۱۱۰۰م از سطح دریا ارتفاع داشته و در طول ۳۰ میل از میان بلندی‌های کوه سلیمان ـ که یکی از بلندی‌های معروف آسیا است امتداد دارد و منتهی به مرزهای افغانستان می‌شود .

شخص عبورکننده با ماشین در اول بار بخاطر بالا و پائین‌رفتن و پیچیدن و چرخزدن و بجلو وعقب تکان‌دادن ماشین نمی‌تواند در برابر سرگیجه(سرچرخی) مقاومت کند ، اعصابت متشنج وخسته می‌شود ،

گاهی خیال می‌کنی که راه پایان یافت و تو اینک در میان دره پرت خواهی شد و یا آنگاه که با کامیونهای بزرگ‌باربری ـ که بانقشه‌هاورنگهای روشن و زیبا تزئین شده ـ مواجه شوی بازهم خیال می‌کنی که برای‌ماشین تو دیگر راهی نیست و بالاجبار باید بسوی دره سرازیر شوی .راه بسیار تنگ است و عرض آن ۱۶ متر وگاهی هم البته تایک میل هم عرض دارد و رفت‌وآمد باهمهٔ وسائل نقلیه جریان دارد، از الاغ گرفته تاآخرین مدل ماشینهای مرسدس و مسافرین هم از هرشکل آدمهایند ،ازپناهندگان و شهروندان افغانستانی و پشتونها و سیاحان گرفته تافراریان‌وقاچاقچیان که اغلبا از راههای دیگر و فرعی می‌روند .

قطار تاریخ :

در کتابهای تاریخی می‌نویسند : اولین کسی‌که این راه را ساخته شیر شاه‌سوری یکی از پادشاهان مغول در نیمهٔ قرن ۱۶ بوده ولی راهی‌که فعلا از کنار راه قدیمی کشیده شده، انگلیسی‌ها بعد از جنگ جهانی‌اول در سال ۱۹۲۰ برای اهداف نظامی و تسهیل نقل وانتقالات نیروها و مهمات نظامی از پیشاور بسوی مرزهای افغانستان آنرا ساخته‌اندچون بعد از جنگ اول جهانی ، انگلیسی‌ها فهمیده بودند که روس برای‌رسیدن به هند و کوبیدن مصالح بریتانیا و یا برای تسلط بر اقیانوس هندمشغول برنامه‌ریزی است و قطعا از طریق افغانستان و باعبور از گذرگاه خیبر صورت خواهد گرفت بدین جهت امکانات‌شانرا برای مواجهه‌با این‌احتمال تهیه دیدند (ملاحظه کنید که هم اینک روسیه از طریق افغانستان به دروازه‌های خیبر رسیده است) و این راه را ساختند و بلکه راه‌آهن ـ‌که چندان از گذرگاه دور نیست ـ بین پیشاور و لندیکوت ـ شهر مهم در

راه بسوی خیبر ـ برای استفاده در حالات اضطراری کشیدند که‌هم‌اکنون این راه‌آهن مورد استفاده است و در کنار آن انباشته‌های سیمان دیده می‌شود که انگلیسی‌ها آنها را برای بستن راه در صورت لزوم در همهٔ مناطق توزیع کرده بودند اما خود قطاری‌که کار می‌کند جزو آثارتاریخی گذشته گشته که سیاحان را برای گرفتن عکس بسوی خود جذب می‌کند و در عین حال باوقار شدید حرکت کرده و هردوساعت ۱۵میل‌رامی‌پیماید و هنوز با بخار کار می‌کند. هرچه باشد بازهم مردم به آن قناعت می‌ورزند چراکه در صورت مقایسه باشتر که مسافرت باآن دو روز کامل وقت لازم دارد قطعا بهتر است، هرهفته یکبار ساعت ۹ روز جمعه از پیشاور بسوی لندیکوت حرکت می‌کند و سیاحان باید یک بلیط نیم‌دولاری بخرند اما خود پشتونها اکثرا بدون بلیط سوارمی‌شوند چراکه آنان بیش از ۶۰ سال‌است که بااین‌قطار ـ که جزو خاندان خود آنان شده وآنهاهم باآن کاملا آشنا گشته و در داخل آن هیچ نوع احساس بیگانگی یا خستگی ندارند ـ سروکار دارند و بنابراین درست نیست که بلیط بخرند چونکه انسان برای داخل‌شدن بخانهٔ خود هیچگاه بلیط نمی‌خرد وهمین یک مسافرت از پیشاور تا لندیکوت قطار کهنه‌وفرسوده‌را هم خسته و کوفته می‌گرداند گو اینکه تایک‌سال دیگر شاید نتوان تعمیرش کرد ولی‌به‌پیشاور بر می‌گردد و بعد از شش روز استراحت و یا تعمیر درروز هفتم بازهم سروظیفه‌اش بر می‌گردد و باهمهٔ این حرفهامسئولیت اصلی بر دوش همین راه است که اهمیتش هرروز بیشتر می‌گردد.

گرچه تماشای این قطار جالب توجه وتامل است ولی آنچه که بیشتر دهشت تورا بر می‌انگیزاند قریه‌های پشتونها است که در اطراف راه ساخته شده و در واقع اگر دقت کنی قریه نمی‌بینی بلکه دیوارها

و باره‌های بلند و مستحکمی را برنگ رملهای صحرا می‌بینی که دروازه‌های بزرگی مانند دروازه‌های قلعه‌ها دارند و یکطرف آنها در کوچکی بازمیشود که‌تنها به مقدار حجم قامت انسان است، این دیوارهای بلند منعکس کنندهٔ شخصیت جامعهٔ پشتونی است .جامعه‌ای محافظه‌کار و منعزلی‌که بسوی هر بیگانه با شک و تردید می‌نگرد (شاید بخاطر کثرت‌تعرضاتیکه از طرف بیگانه دیده‌اند) و به‌خانواده با دید تقدس، احترام قائل بوده و هرگز از اسرار خود سخن نمی‌گوید و خانه‌هم در نظر آنها تنها یک ماوی و مسکن نیست بلکه ساتر و پرده ویک "دژی" است برای جنگ ، واقعا هم یک دژ است بتمام معنای کلمه و با تمام لوازم و مهمات‌امنیت نظامی و امنیت اجتماعی! بعد از دیوار، در گوشهٔ آن برج مراقبتی‌را برای دیدبانی‌و پاسبانی می‌بینی وچه بساکه در گوشهٔ دیگری، ماذنهٔ مسجد نیز جلب توجه می‌کند و اکثر جاها آنتن‌های تلویزیون هم نصب شده‌اند .

از اهل خانه تنها کودکی را می‌بینی که جلو در مشغول بازی‌است و مردی را می‌بینی که در سایهٔ دیوار نشسته و تفنگ بردوش داردو با چشمان آماده‌باش و بیمناک تعقیبت می‌کند وهیچ زنی را در خیابان نمی‌بینی جز اینکه برای یک ضرورت و نیاز مبرمی و اغلبا برای مراجعه به پزشک بیرون آمده باشد .

در غیر آنچه گفته‌شد ، زندگی با تان همه در داخل دیوارهای بلند است ، مرد و پسران همسردارش و نواده‌ها همگی دریک خانه بسر می‌برند (دختران مرد با شوهرانشان در خانهٔ دیگر باید باشند) اکثرا درخانه، وسائل جدید از قبیل‌یخچال وهواسردکن و تلویزیون نیزدیده می‌شوند ولی مشاهدهٔ تلویزیون برای زنان ممنوع است آنچنانکه رفیقم

گفت، شاید هم بخاطر امنیت اجتماعی! دراطاق شب‌نشینی مردان با دوستانشان هرشب اطراف تلویزیون جمع شده و چای سبز می‌نوشند وچلم می‌کشند اما زنان در اطاق دیگر جمع می‌شوند باهم صحبت‌میکنند و لباسها و گلدوزی می‌نمایند البته که از شنیدن رادیو ممنوه نیستند.

ده ملیون پشتون:

قریه‌های زیادی در طول‌مرزهای پاکستان ـافغانستان(۱۴۰۰ کیلومتر) در بلندی‌ها و در دامنه‌ها و درمها نمایان است و پشتونها با ده‌ملیون جمعیت خود به این طرف و آنطرف مرز بدون شناسنامه و گذرنامه‌در عبور و مرورند چون پشتونها، افغانی‌الاصل بوده و پسر ـ عموهاشان در افغانستان هستند و زبان اینها (پشتو) هم زبان رسمی در افغانستان است و بدین‌جهت پشتونها هیچگاه از آمدن ۱۰۰ صدهزار پناهندهٔ افغانستانی در ماههای اخیر(۱) احساس انزجار یا دلتنگی نکردند اگرچه پیچیدگی و درخود فرورفتگی آمیخته باشک نسبت به بیگانه یکی از نشانه‌های پشتونها است ولی نسبت به افغانها حالت دیگری دارند و بخاطر مشترکات نژادی ومذهبی بگرمی ازآنان استقبال نمودند گرچه هرچه باشد بازهم خانه‌های دژمانند غیر قابل نفوذشانرا بروی‌آنان نگشودند بلکه پناهندگان افغانستان در خیمه‌هائی که در دوطرف گذرگاه زده شده، ساکن گشته‌اند.

تو نمی‌توانی بسوی خارج‌گذرگاه بمدت دراز چشم بدوزی‌نه‌تنها

۱ـ پنج سال پیش تعداد پناهندگان‌و مهاجرین افغانستان شاید همان مقدار بوده که نویسنده گفته‌ولی الان به دوسه‌ملیون می‌رسد.

تو نمی‌توانی بسوی خارج‌گذرگاه بمدت دراز چشم بدوزی‌نه‌تنها بخاطر التزام به راه اصلی وعدم تجاوز از آن بلکه بدان‌جهت که‌قله‌های بلند کوه نمی‌گذارد تو فرازهای دیگر را نیز مشاهده کنی تنها در همان قله‌ها قسمتی از آثار واحدهای ارتش بریتانیائی را مینگری و نیز دوقلعهٔ بزرگی توجه تو را جلب می‌کند که از مواضع مهم تمرکز نیروهای‌انگلستان بوده‌اند یکی قلعهٔ " شاجای" و دیگری قلعهٔ "مسجد علی" ، تعدد قلعه‌ها د رآنجا بدان مفهوم است که این گذرگاه نه‌تنها ارزش تاریخی بلکه ارزش استراتژیکی مهم‌تر و عظیم‌تری دارد چون هرکس که برگذرگاه خیبر مسلط گردد پیشاور نیز در دستش خواهد بود و هرکس که برپیشاور سیطره پیدا نماید کل پاکستانرا تهدید خواهد کرد .

رفیق همراهم گفت : این دو قلعه وظیفهٔ نظامی دفاعی‌داشته و ربطی به امنیت راه ندارد چونکه حفظ امنیت خیبر ــ عملا ــ بعهدهٔ دولت نیست بلکه بعهدهٔ پشتونها و مشخصا بعهدهٔ دو قبیلهٔ از آنها است یکی قبیلهٔ " افریدی" و دیگری قبیلهٔ " شنواری" ، درست است که از ناحیهٔ قانونی این منطقه زیر حاکمیت دولت است ولی امنیت منطقه بدست قبائل است وبلکه این قسمت از نوار مرزی یک"منطقهٔ آزاد" بمعنای امنیتی واقتصادی آن حساب می‌شود ، درست است که دولت ، ارتش و سرباز و پاسبان و کارمند دارد ولی این در قلمرو تعیین‌حاکمیت است در ظاهر اما حاکمیت فعلی عملی مستقیما بدست پشتونها است واگر حادثهٔ مهمی دراین جا رخ دهد دولت تنها از راه تماس بارئیس قبیله دخالت می‌کند واگر بین دوقبیله نزاعی در بگیرد ، نقش دولت آن است که بین سران قبیله صلح کند و اگر مسئله وفاتی پیش‌آید ، باید نمایندهٔ دولت‌هم حضور یابد و به سنتهای لازم عمل نماید یعنی که در هنگام تعزیه و تسلیت گفتن مقدار پول یا گوسفند کوچکی تقدیم

عزادار کند .

<u>با حاجی ملک رحمة‌الله خان :</u>

به رفیقم گفتم : آیا می‌توانم با رئیس قبیلهٔ افریدی ملاقات کنم ؟

گفت : آسان است هیچ مشکلی ندارد مخصوصا که خانه‌اش در سر راه ما قرار دارد تنها مشکل تعیین موعد ملاقات است ، وی نگاهی به ساعتش افکند سپس گفت : شاید که الان در خواب باشد . وحشت کردم چون عقربهٔ ساعت از ۱۱ هم گذشته بود رفیقم هم متوجه تعجب من شده و توضیح داد : پشتونها درنماز صبح بلند می‌شوند وپدر امامت نماز جماعت را در مسجد به انجام می‌رساند و بعد از نماز قرآن می‌خوانند و حتی‌الامکان حفظ هم می‌نمایند سپس بدون صبحانه ، چای سبزمینوشند و بسوی کارهاشان می‌شتابند و اغلبا کارهای آزاد می‌کنند مانند تجارت و زراعت وکارهای حمل ونقل و بین ساعت ۱۰ و ۱۱ غذا می‌خورند یعنی نان گندم با گوشت و سبزی و بعد تا نماز ظهر می‌خوابند و سپس دوباره چای نوشیده وکار را آغاز می‌کنند تا پیش از نماز مغرب که دوباره غذای شب را می‌خورند و چای می‌نوشند و در اطاق شب‌نشینی یا جای دیگر می‌نشینند تا نماز عشاء فرا رسد ، نماز می‌خوانند و می‌خوابند ، البته کسانی هم هستند که برخلاف این برنامه رفتارمی‌کنند ، بین ساعت ۱۲ و ۱ غذا می‌خورند و تا نماز عصر می‌خوابند .

بنابراین ملاقات ما بستگی به این داشت که معلوم شود آیا رئیس قبیله پیش از نماز ظهر می‌خوابد یا بعد از آن ؟

اما من اصرار داشتم بهر قیمتی که شده با رئیس قبیلهٔ افریدی ملاقات کنم چون تنها همین قبیلهٔ افریدی در هر کتابی که در بارهٔ خیبر

نوشته شده، نامش برده شده و در خاطرات همهٔ افسران انگلیسی که‌از تجربیات‌شان در جبههٔ شمالی هندنوشته‌اند از این قبیله نام برده‌اند و در راس آنان الفینستون است که جام خشمش را بر سر این قبیله‌خالی کرده و آنان را به"مشهورترین دزدان منطقه" توصیف کرده و دریک کتاب دیگر در توصیف افراد این قبیله خواندم که نوشته بود : "چهره‌های از سنگ و قلبهای شیر و چشمان باز (۱) و ساقهای یوزپلنگ دارند " .

ماشین از گذرگاه کنار آمد و در مقابل یک دروازهٔ بزرگی توقف کردیم ، رفیقم گفت : این قریهٔ "مسجدعلی " است و این هم خانهٔ رئیس قبیلهٔ افریدی" حاجی‌ملک رحمةالله‌خان" ،از خود این اسم فهمیدم که این مرد دوبار بزیارت بیت‌الله رفته ولقب "حاجی " نسبت بهمهٔ القاب دنیوی حتی ملک و پادشاه هم قداست واحترام بیشتری دارد .

او در واقع یک"ملک" و پادشاه حقیقی بود اگرچه تاج و تخت نداشت ولی سلطه واقعا بدست او بود ، قسمت بزرگی از گذرگاه خیبرهم مملکت او بود و رعیتش هم افریدیان که در حدود یک‌ملیون جمعیت دارند یعنی که حکومت او عملا مساوی حکومت حکام امارات نفت (امارات خلیج) بود هم از نظر جمعیت وهم از نظر ثروت چون قافلهٔ تجارتی که از آنجا عبور می‌کند و نیز عملیات قاچاقچی که در آنجا صورت‌می‌گیرد درآمد کلانی برای قبیله افریدی دارد و اگرهم از نظر ثروت در سطح نفت خلیج نباشد پشتوانه تاریخی واهمیت استراتژیکی خیبر در میان دو دولت پاکستان و افغانستان، کافی است. و اگر هم اصل متداول

۱ــ "باز " آن پرنده‌ای است که پرندگان دیگر را شکار می‌کند ودر عربی "صقر " نامند .

دو دولت پاکستان و افغانستان، کافی است. و اگر هم اصل متداول بوروکراسی که" اولویت و اهمیت بیشتر به منصب اداری داده می‌شود تا به‌منصب دارو کارمند" را رعایت کنم بازهم وی حقا سزاوار این لقب بود . . . چه بخواهیم چه نخواهیم‌او واقعا یک پادشاه"ملک"بود .

او تنها "ملک" و"حاجی" هم نبود که" قاضی" قبیله هم بود، شریعت اسلامی‌را تاحد شناخت خود و به‌کمک سران قبیله‌تطبیق می‌کرد اگرچه که تنها حکمی‌که بیشتر از همه درآنجا شایع است واجرا می‌شود "قصاص" است .

رفیقم با اینکه از وقت‌خواب رئیس باخبر نبود، از خصوصیات زندگی شخصی و خانوادگی وی کاملا مطلع بود او می‌دانست که رئیس ۷۶ ساله است و یک همسر دارد وشش پسر و دو دختر و چهار نوه .وی می‌گفت: ریاست قبیله در خاندان حاجی ملک رحمه‌الله خان ارثی است و اگرچنانچه جامعهٔ پشتونی بزرگترین جامعهٔ قبیله‌ای در جهان باشد، بزرگترین قبیلهٔ پشتون هم " افریدی" است .

بعد از آنکه مطلع شدیم که او موجود است و هنوز نخوابیده‌وبما اجازهٔ ورود دادند، از در کوچکی به یک میدان وسیع ــ که دریک‌گوشهٔ آن مخزنهای آب قرار داشت و درگوشهٔ دیگر سالن استقبال و مهمان پذیری ــ وارد شدیم، اطاق استقبال بسیار ساده و از چوب و ریسمان ساخته شده بود و پنچره‌هایش آهنی و خود اطاق کمی تاریک بود، بعضی افراد خانواده راکه در آنجا نشسته بودند خارج کردند و یک میز کوچک جلو ما گذاشتند با طبق‌های پراز بادام وکشمش و لیوانهای دوغ ودرکنار هریک سنگ کوچک برای شکستن بادام هم نهاده بودند، فرزندان‌رئیس قبیله جمع شدند و کودکان خردسال هم گاهی ازاین طرف و آنطرف

گردن می‌کشیدند که یکی از آنان در میان ازدحام گریه‌کنان ووحشت‌زده برگشت ، برطبق روش پشتونی مصافحه کردیم یعنی گرفتن‌دست‌وچسباندن سینه به سینهٔ همدیگر نه معانقه بود و نه‌روبوسی و نه‌چیزی از آنچه که فرزندان جنگجوی صحرا عیب می‌شمردند ، همه ساکت نشسته بودیم ودر انتظارورود رئیس قبیله و بعد از چند لحظه در کوچکی از یکطرف گشوده شد و ما در برابر حاجی‌ملک‌رحمه‌الله‌خان قرار گرفتیم .

سادگی و تبسم محبت‌آمیز وی با ریش سفید تیره ، غافلگیرمان کرد ، در چهره و اندام وی خیره شدم تا اثری از "چهره‌ای از سنگ تراشیده و چشمان باز و ساق یزپلنگ "در وی بیابم ولی هیچ یک ازآنچه را که‌خوانده بودم در وی نیافتم شاید هم پیری این آثار را زدوده‌بود .

از قبائل پشتون باهم سخن‌گفتیم وی گفت : آنان مسلمان و موحدند و غالبیت‌شان سنی و پیرو مذهب ابو حنیفه و ۲۰٪ هم شیعهٔ جعفری می‌باشند وهمه از ازل‌جنگجو آفریده شده یعنی که زندگی دراین منطقه این‌سان تربیت‌شان نموده و "سلاح" هم جزئی از حیاتشان شده ، با "شمشیر" می‌رقصند وبازی کودکان" نشانه‌زنی" است و مادران با سرودهای مشهوری‌که از حفظ دارند کودکانشانرا بخواب می‌برند :

بخواب عزیزم ، بخـــواب . . .
پدرت رفته بـــــه جنـــــگ
با شمیر و تیرو کمان
بخواب عزیزم . . . .

در مشهورترین غزلیات دختران جوان به نامزدهایشان‌می‌گویند :

دشمن رابابارید‌ن گلوله‌های "خون" دفن کن
اگر ذخیرهٔ تو تمام شد

تلاش می‌نمایند". *

بعد از این مرور کوتاه به مطبوعات عربی، نمونه‌های از مواضع گروههای مارکسیست و چپ ایران مخصوصا حزب خائن و منحلهٔ توده، مزدور بنام روسیه در خاورمیانه که شائعه‌پردازی‌ها، اختلاف اندازی‌ها، کارشکنی‌های زیادی درحق انقلاب اسلامی افغانستان کرده، را دراین وجیزه می‌آوریم باشد که خوانندهٔ مسلمان وهموطنان گرامی دوست و دشمن‌خود را بهتر بشناسد و فریب مزدوران روسیه که درهمه جا سروکلهٔ شان پیدا است را نخورند، البته که بررسی و افشأ خیانتهای حزب خائن توده خود نیاز به یک کتاب مستقل دارد که باید در فرصت‌دیگر و با تفصیل بیشتر صورت گیرد ودراین‌جا تنهابه ذکر نمونه بسنده می‌نمائیم :-

کیانوری دبیر اول حزب مزدور توده می‌گوید :

"حزب حاکم یعنی‌حزب دیموکراتیک خلق یک حزب مترقی است که تمام نیروی خود را برای غلبه بر عقب‌ماندگی افغانستان بکار می‌برد. ما سیاست حزب و دولت افغانستان را تائید می‌کنیم‌ولی تعداد زیادی از افغانها در ایران هستند و نیروهای ارتجاعی‌هم درافغانستان خیلی فعال‌اند، این نیروهای ارتجاعی‌باپشتیبانی ارتجاع بین‌المللی تمام نیروی خود را برای ایجاد اختلاف در افغانستان و در نتیجه تضعیف دولت انقلابی بکار می‌برند" **

پشتیبانی و حمایت پاکستان ،چین و امپریالیسم آمریکا از نیروهای ضد انقلاب درافغانستان روز بروز با واقعیات تازه‌ای

---

* "السفیر"شماره ۲۰۴۹ تاریخ ۱۹۸۰/۱/۵

** روس‌نامهٔ "مردم "ارگان‌حزب‌توده‌شماره ۱۱ تاریخ ۱۳۵۸/۲/۱۹

از مهریهٔ خود برایت سلاح می‌خرم

سنتهای پشتونی :

آنان سنتهای ویژه‌ای در ازدواج دارند ، دختر باید با پسرعمویش ازدواج کند یا لااقل با یکی از فرزندان قبیله ونه با بیگانه ــ آنگونه که در میان قبائل عرب نیز چنین رائج است ــ مرد باید یکزن داشته باشد جز اینکه زن عقیم بوده و اولاد نیاورد که دراین صورت حق دارد زن دوم بگیرد . . . در شب زفاف باید برای جمعیت اعلان شود که پدرداماد و عروس برای فرزندانشان چه داده‌اند ؟ . . . اگر ازدواج صورت گرفت تا ابد ادامه دارد و طلاق یعنی‌جنگ . . . اگر جنگی میان آنان در گیرد ، دولت حق مداخله ندارد باید سران قبیله مصالحه یا آتش‌بس کنند که علامت آن گذاشتن یک " سنگ بزرگ " در وسط دو قبیله است و اگر این سنگ برداشته شود بیانگر یکی از دوحالت است : یا اینکه نزاع خاتمه یافته است و یا اینکه قبیله‌ای که سنگ را برداشته می‌خواهد جنگ را دوباره‌آغاز کند و اگرهمهٔ تلاشها نافرجام ماند حکومت دخالت می‌کند تا بین سران صلح ایجاد نماید .

آنان آنطوری‌که من شنیده یا خوانده بودم آنقدر هم برضد هر بیگانه نیستند ، همیشه برای مهمان غذای آماده شده دارند ، از هویت و هدف مهمان هرگز نمی‌پرسند جز بعداز سه‌روز (در سنتهای اصیل‌عربی نیز چنین است) و اگر کسی به آنان پناهنده شود قطعا پناه داده‌وازوی حفاظت خواهند کرد بگونه‌ای که متعرض شدن وی مساوی است با بازی‌ــ کردن با شرافت و کرامت آنان . قصاص هم ارزش اساسی دارد ، چشم با

چشم ، دندان با دندان...(۱) آغازگر، ستمگرتر است پس کیفرش هم بیشتر...

از رئیس دربارهٔ نوشتهٔ انگلیسی‌ها در مورد قبائل پشتون‌وقبیلهٔ افریدی پرسیدم حاجی ملک رحمه‌الله‌خان تبسمی کرد و سخنم را فهمید گفت : باید بما هر تهمتی را بچسبانند آنان زمین ما رااشغال کرده‌بودند و می‌خواستند سلطه‌شانرا بر ما تحمیل نمایند ، آنان کفار تجاوزگربودند ، ماهم‌خون و مال آنانرا مباح کردیم و تا زمانی‌که ما را نشناختندوبااحترام متقابل با مامعامله نکرده بودند صلح و مسالمت را نپذیرفته و نبرد را ادامه دادیم .

سپس حاجی‌ملک رحمه‌الله با رفیقم که مترجم ما از پشتو به انگلیسی بود مشغول صحبت گردید عنایه‌الله گفت : رئیس افریدی می‌خواهد از شما دو سوءالی نماید ، سوءال اول این‌بود :

چگونه شماعربها باآن امکانات و مال و سلاح و با این دین‌ومکتبی که شما را به"جهاد" فرا می‌خواند در برابر اسرائیل شکست می‌خورید و نمی‌توانید حق‌تانرا بازستانید آیا عربها "مجاهدین" ندارند ؟

این سوءال‌غافل‌گیرم کرد طبعا جوابی جز این نداشتم که‌اعتراف کنم : این واقعا یک حقیقت شرم‌آور و ذلت‌باری است برای عرب .

سئوال دوم این‌بود که : آیا درست است که قیامت در قرن ۱۵ هجری‌که از سال دیگر آغاز می‌شود برپا می‌گردد ؟ آیانزدعربها سندی

۱ــ اشاره به آیه قرآن : کتبنا علیهم فیها ان‌النفس بالنفس‌والعین بالعین والانف بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن‌والجروح قصاص...
(مائده ۴۵)

و مدرکی برای اثبات این امر که‌علما٫ و سران قبیله در اینجا اظهار می‌دارند وجود دارد ؟

جواب من آن بود که علم این مسئله پیش خدا است ، هیچ‌کس نه عرب و نه‌عجم نمی‌تواند قبلا از این مطلب مطلع باشد .

مرد سرش را تکان داد و ساکت شد !

برای ما دوغ آوردند و برای دهمین‌بار به خوردن بادام‌وکشمش دعوت شدیم .

حاجی ملک انتقادی بر عربها داشت وی‌گفت :

در هنگام سفر حج دیده‌ام که اکثر مسلمانان عرب‌رفتار "فرنگیس" مآبانه دارند !

مترجم اضافه کرد که‌حاجی‌ملک این کلمه را برای بیان‌غربزدگی یا روش تقلید مآبانه از غرب استخدام می‌کند ،این کلمه ترکیبی است از کلمهٔ فرنگ وانگلیس(فرنگ ــ یس)وی همیشه ناامیدی خود را در مورد نسلهای‌آینده حتی پشتونها ابراز می‌دارد و می‌گوید که آنهافرنگیس شده‌اند !

این قضیه مرا وادار کرد که از ملک دربارهٔ نسلهای نو وجوان سوٴال کنم :

لبانش با ناامیدی درهم پیچید وگفت : روزهای‌سعادت‌وخوشبختی رخت بربسته ومردم تغییر کرده و آینده هم خبرِخوشی را نویدنمی‌دهد . از سخنش چنین پیدا بود که او واقعا به پایان یافتن عمر جهان یقین پیدا کرده‌است .

از وی اجازه خواستم که عکسی بگیریم ، چند لحظه از مامهلت خواست و در اطاق دیگر رفت و در حالیکه سلاحش را بر بازو و گلوله‌ها

را بر سینه و کمر آویخته و عمامه‌اش را به‌شکل خوبی اطراف سرش‌پیچیده بود ، بالباس رسمی خود برگشت وعکس گرفتیم .

در بازار :

کودکان خردسالی را دیدم که بهمان آسانی که از کنار خیابان حلوا می‌خرند از مواد مخدرفروشان قطعات چرس می‌خریدند . . . بازار لندیکوت از دو طبقه تشکیل شده که‌یکی مستقیما با گذرگاه متصل می‌شود و دیگری کمی باید از روی پله‌ها پائین‌بروی واین دومی بخاطر محلات تجاری و چاپخانه‌ها و غذاخوری‌ها و فروشگاهها شلوغ‌تر از اولی است .

توجه ما را جمع کثیری از ماشینهای نقل‌جلب کرد که دردوطرف گذرگاه در لندیکوت صف کشیده بودند و نیز مخازن بزرگی مملو از لاستیک و تایرهای ماشین که در آنجا انباشته شده بودند به ما گفتند : این مخازن منبع قاچاق تایر بهمهٔ نواحی‌پاکستان است واین تایرها با قاطر و الاغ از میان صحراها بسوی شهرها انتقال داده می‌شودوماشینهای نقل هم از این فرصت استفاده کرده ودر هرسفر تایرهای کهنهٔ شانرا به تایرهای جدید بدل می‌کنند وبلکه ماشین‌هائی هستند که کارشان همین است یعنی از این‌جا تایرهای نو گرفته به شهر می‌روند و می‌فروشندواز آنجا دوباره‌چرخهای کهنه نصب کرده واین‌جا می‌آیند و به‌نو تبدیل می‌نمایند و همیشه برای این‌غرض در رفت‌وآمد هستند .

تا مرز افغانستان :

ماشین ما از این دنیای عجیب وغریب حرکت کرده و بسوی آخر گذرگاه یعنی مرزهای افغانستان پیش رفتیم ، راه وحشتناکی بود ،قریه‌های پشتون از دور نمایان می‌شد ، سکوت سنگینی درآن بیابان حاکم بود ،

مردان قبیلهٔ افریدی هم گهگاهی پدیدار و سپس مخفی می‌شدند ، بیشتر میله‌های تفنگ آنانرامی‌دیدیم تاچهرهٔ خودشانرا . . . به "تورخم" رسیدیم یعنی‌آخرین قریهٔ گذرگاه و آخرین قریهٔ مرزی پاکستان (آنگونه که‌جمرود اولین قریه بود تورخم آخرین آن) دراین‌جا افراد حکومتی و مسافرین بیگانه بیشتر دیده می‌شدند تا افراد پشتون ولی صحنه‌ها در این جا غیر از آن بود که دیده بودیم یکی آن حائل لرزانی بود که در آنجا نصب شده و دو کشور را ازهمدیگر جدا می‌ساخت و در دوطرف‌جمعی از پاسبانان دوکشور ایستاده‌بودند ، از قید وحدی برای‌عبور و مروراهالی هیچ خبری نبود گرچه پاکستان نقل وانتقال مواد غذائی وغله‌جات رابه آنسو منع‌کرده بود .

جمعی از جوانان وخردسالان را دیدیم که از آنسوی مرزهای افغانستان برای بازار گردشی در تورخم آمده و مقدار گندم وآرد و شکر خریده و در هنگام عبور سربازان پاکستانی مانع شده و طبق تعلیمات می‌خواستند وسائل آنها را پس بگیرند ولی بمن گفته شد که آنان چند ساعت را برای یافتن فرصتی منتظر می‌مانند و بعد بهر قیمتی‌که شده مشکلشانرا حل می‌کنند .

در بالای آن حائل لرزان آهنی روی پلاکارتی نوشته شده بود :

(در افغانستان . . .دست‌راست بروید (۱) . . .) یعنی که باید بسوی پیشاور برمی‌گشتیم وجلوتر از این حق رفتن نداشتیم .

حاجی‌آرمزستورز وتجارت اسلحه :

مسافرت ما تمام نشده بود چون می‌خواستم منبع این‌همه‌اسلحه‌ای

۱ــ این‌جمله‌رانویسنده‌بازبان‌فارسی درمتن‌کتاب‌ثبت‌نموده .

که بدست پشتونها می‌دیدم را کشف کنم با توجه به اینکه در کتابها خوانده بودم که پشتونها خودشان اسلحه می‌سازند و قبیلهٔ افریدی ساختن و تجارت اسلحه را در احتکار و انحصار خود قرار دارد ازرفیقم عنایت‌الله پرسیدم این همه تفنگ و شش‌تیر و توپهای سبک از کجا می‌آیند ؟ به‌آرامی گفت : اهل آن دره می‌تواند جوابت را بدهند .

این دره همان قریه‌ای بود که همهٔ اسلحهٔ مورد نیاز ده‌ملیون پشتون را تامین می‌کرد اسم کامل آن " دره آدم خیل " بود که درآغوش کوههای سلیمان و در ۲۷ کیلومتری پیشاور آرمیده وجمعیتش ۱۰۰هزارنفر است که اکثرشان یاسازندهٔ اسلحه و یا تاجر آن می‌باشند .

چرا تنها اهل این دره؟ و از قبیلهٔ افریدی؟

تصادف و ضرورت اهالی این دره را به ساختن اسلحه وادارکرده، هنگامی‌که در نیمهٔ قرن گذشته واحدهای ارتش انگلیسی منطقه رااشغال کردند و زدوخورد آغاز گردید مردم این دره جز شمشیر ، سلاحی‌نداشتند در حالیکه سربازان انگلیس تفنگهای از نوع قدیم ، زیاد داشتند ،بعداز چند روز زدوخورد ، کفهٔ ترازوی جنگ به نفع انگلیس بود و مردم دره شکست را در چند قدمی‌شان نظاره می‌کردند در این موقعیت برچند تفنگ انگلیسی دست یافتند فورا باز کردند ، سرش را فهمیدندوتوانستند که با زکاوت و مهارت عجیبی تقلید کنند و تفنگ بسازند واز آن زمان به‌بعد ساختن سلاح شغل رسمی آنان و نیز یک تجارت سودمندی گردید که سنتهای‌پشتونی و حرص آنان به حمل سلاح اگرچه که هیچوقت نیاز عملی هم بدان پیدا نگنند ، بیشتر ساختن آنرا ترویج کرد .

راهی که بسوی قریه می‌رفت بسیار آسان و ساده بود ، از میان زمین‌های زراعتی که در کنار آنها مجاری خشکیدهٔ آب باران کشیده‌شده

بود می‌گذشتی ، ابتداء قبرستان قریه و بعدهم خانه‌های محقری نمودار می‌گردید بعدهم به بازار می‌رسیدی در ابتدا با دکانهای بقالی وغذا۔ خوری وچایخانه برمی‌خوردی (شاید اینها هم برای گول‌زدن و راه‌گم کردن بود) بعد ناگهان به محلات فروش اسلحه مواجه می‌شدی که در دوطرف آن تعداد بیشماری از اسلحه در دیوارها و گوشه‌ها آویزان شده بودند و گلوله‌های (مرمی) زیادی هم درمیان دیگها و ظرفهای شیشه‌ای دیده می‌شد ،درست مانند آن ظرفهای شیشه‌ای پراز "ترشی" و سرکه که در جلو غذا خوری‌های کشورهای ما دیده می‌شوند .

رفیقم توضیح داد : این یک تجارت مشروعی است ، هیچ ربطی بدولت ندارد ، هر فردی می‌تواند صدها تفنگ و قطعات وابزار آنرا بخرد و هیچکس هم سوءال نمی‌کند که تو کی‌هستی و کجامی‌بری؟

این منطقه آزاد است ، بعد از خریدن سلاح خودش مسئول است و اختیار دارد که پیش خود نگهدارد یا قاچاقی آنرا می‌فروشد ،انقلابیون افغانستان هم می‌آیند از این جا اسلحه می‌خرند و می‌برند بعد دولت پاکستان را متهم می‌کنند که به انقلابیون کمک نظامی می‌کند ، این‌دروغ است ، آنان اسلحه را از قبائل واز مناطق آزادی‌که دولت هیچ سیطره‌ای برآن‌ندارد می‌خرند .

جلو یک مغازه توقف کردیم که سردرآن به اردو نوشته شده بود :

(Stores hagi Arms Pistol)

یعنی مخزن اسلحه و شش‌تیرهای حاجی‌آرمز . صاحب مغازه خود را بنام حاجی آرمزجلخان افریدی معرفی کرد (کلمهٔ آرمز بمعنای‌سلاح است که جزء اسم آن مرد شده) عمرش ۲۵ ساله و متاهل و این حرفه را از پدرش به ارث برده بود .

حاجی آرمز گفت : الحمدلله تجارت سودمندی است ، تقاضای سلاح هرروز زیاد و سلاح هم بسیار ارزان است ، توپ سبک درحدودهزار روپیه و تفنگ بین یک هزار و دوهزار روپیه و شش‌تیر بین سیصدوهزار روپیه ، ما سلاح می‌سازیم ، این راست است ولی ما آنرااز تمام نقاط دنیا وارد می‌کنیم ، حاجی ساکت شد و سپس گفت : ما تفنگهائی از آلمان‌غربی اسپانیا ، انگلستان ، ایتالیا و چکوسلواکی داریم ، اسلحهٔ آمریکایی بخاطر مصارف حمل و نقل بسیار گران است و اسلحهٔ روسی که هیچ وجود نداشت ولی اخیرا باورود روسها در افغانستان زیاد شده‌است .

به گردش در محلات اسلحه‌سازی پرداختیم و این چهرهٔ عجیب وغریب دیگری است در جامعهٔ پشتون چون‌هیچ خانه‌ای در قریه نیست که در تولید سلاح سهمی نداشته باشد ، در پشت بازار محلات وسیعی بود که در آنجا از طلوع خورشید تا غروب‌آفتاب مشغول ساختن تفنگ و شش‌تیر بودند ، امکانات و مواد خام همه محلی است ، تقلید از سلاحهای خارجی با مهارت فوق‌العاده‌ای صورت می‌گیرد و چرخ تولید بدون توقف د رحرکت است .

همه پیچیدگی‌ها و فصلها و صحنه‌های شگفت‌انگیز جامعهٔ پشتون به این‌زودی‌ها برایت کشف نمی‌شود اما باکل تاکید می‌توان گفت که‌آنان با این زندگی خود را سعادتمند می‌یابند و به آن افتخار می‌کنندوهرگز حاضر نیستند تغییرش دهند واین غرور و افتخار را فرهنگ شعری آنان در قصیده‌های طولانی و بیشماری بیان می‌دارد ، دریکی از آن قصیده‌ها پشتون خطاب به‌جهانیان می‌گوید :

در جنگ نظیر ندارم در دنیا

نه در بخاری یا کابل

و نه زابل یا در سند
تیر من با قوت و جسارت فضاء را می‌شکافد
بسان رعد دشمنان را درهم می‌افکند
از پیروزی‌های من آسمان‌ها تجلیل می‌کند
در زیر سم اسبم زمین می‌لرزد



ضمیمهٔ دو

مقدمهٔ مترجم: اسلام، مارکسیسم و شوروی

دنیای مسلمانان شوروی

۱ـ دو اکتشاف
۲ـ خارهای بر سر راه
۳ـ عرب در شوروی!
۴ـ مقاومت با تولید نسل
۵ـ اسماعلیه و تصوف!
۶ـ چهره‌ای که تغییر یافت
۷ـ به کارگران مسلمان
۸ـ لنین رجعت می‌کند
۹ـ نقش جنگ جهانی دوم
۱۰ـ آزادی مطلق در ختنه!
۱۱ـ جشنهای همیشگی
۱۲ عقیده یا سنت؟
۱۳ اسلام انقلابی
۱۴ داستان نالوج
۱۵ـ آخرین سخن

افشا وآشکارتر می‌گردد، گروههای خرابکار و تروریستی به‌سر ـ کردگی فئودالهای افغانی . . . باکمک وحمایت پاکستان و چین، عاملین دوایر جاسوسی آمریکا می‌کوشند با شیوه‌های تروریستی و خرابکاری نهادهای انقلابی نظام دیموکراتیک خلقی در جمهوری دیموکراتیک افغانستان را متزلزل سازند". *

"نخست‌وزیر افغانستان در مصاحبهٔ دیگری اینها را اینطور معرفی کرد :

امپریالستها بویژه امپریالیستهای آمریکا وانگلیس ،باهمکاری مائوئیستهای پکین و دارودستهٔ صهیونیست‌های حاکم بر اسرائیل، اسلحه و پول برای باندهای تروریست و فئودالهای خلع ید شده در افغانستان می‌فرستند آنها وانمود می‌کنند که رژیم انقلابی افغانستان دشمن دین اسلام است و می‌خواهد احساسات وعلائق‌مذهبی مردم را سرکوب کند". **

درجای دیگر می‌گوید :

" کوششهای حزب ما برای اثبات حقانیت حکومت انقلابی افغانستان و افشای توطئه‌های امپریالیسم آمریکا علیه انقلاب افغانستان و هشدارهای مسوءلانهٔ ما به‌نیروهای ناآگاهی که در کشور ما ناخواسته در جهت مقاصد شوم امپریالیسم آمریکاعلیه انقلاب افغانستان و بالنتیجه علیه انقلاب ایران اندیشه وعمل می‌کردند بسیاری از این‌نیروها را به اندیشه واداشته‌است" ***

---

* روس‌نامهٔ "مردم "ارگان‌حزب‌توده‌شماره ۴۹تاریخ۱۵ /۵۸/۵

** روس‌نامه‌مردم ارگان‌حزب‌توده‌شماره۴ تاریخ۱۵/ ۱۳۵۸/۱

*** همان مدرک شماره ۱۳۸ تاریخ ۱۳۵۸/۱۰/۱۸

تحلیلی از اوضاع سیاسی، طبیعی و انسانی

افغانستان سقف جهان

نوشته: فهمی هویدی
ترجمه ونگارش: سرور دانش

اسلام، مارکسیسم و شوروی

چرا شوروی از اسلام و مسلمانان می‌ترسد؟
تاکتیکهای شوروی در مبارزه با اسلام چیست؟
مسلمانان چگونه مقاومت می‌کنند؟

یکی از خاصیتهای امپریالیزم، جهانخوارگی است و استثمار ملتها و اشغال کشورها نه مرز "ملیت" می‌شناسد و نه پایبند وجدان و اخلاق است و نه معتقد به مکتب و ایدئولوژی و بل ایدئولوژی را وسیلهٔ توجیه اهداف توسعه‌طلبی و جهانگشائی خویش قرار می‌دهد.

آنسان که امپریالیزم آمریکا بخطر افتادن "دموکراسی" را بهانه‌ای و حیله‌ای می‌سازد برای تجاوزات غیر انسانی خود در آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین (نمونهٔ اخیر آن اشغال نظامی جزیرهٔ کوچک "گرینادا" در دریای کارائیب) روسیه نیز نفی استثمار انسان از انسان و حاکمیت جامعهٔ بی‌طبقه کمونیستی و آزادساختن ملتها را وسیله‌ای و شعار و ستاری قرار می‌دهد برای دخالتهای نابجا و تهاجمات سبعانهٔ خود در جهان (نمونهٔ اخیر آن اشغال نظامی کشور مظلوم مسلمان افغانستان).

در واقع هم برای توجیه اهداف توسعه‌طلبی واستعماری ضدانسانی هیچ فلسفه وایدئولوژی رساتر و جذابتر و فریبنده‌تر از "مارکسیسم "پیدا نمی‌شودمارکس که برای اشباع عقده‌های شخصی ناشی از فقر و محرومیت در زندگی و متاثر از وضعیت وضعیت فلاکت‌بار طبقاتی در اروپا ، درصدد تدوین فلسفه‌ای برآمد و با التقاط از اندیشه‌های این وآن ، جسته‌وگریخته "مارکسیسم " را بنیاد نهاد و دیالکتیک هگلی را با حک و اصلاحی به "ماتریالیزم " چسپاند و از تلفیق آن دو" ماتریالیزم دیالکتیک" را جهان‌بینی و پایهٔ فلسفی آرمانها واهداف سیاسی واجتماعی خویش قرار داد و " انترناسیونالیزم طبقاتی " و "پیروزی حتمی پرولتاریا " و"نفی استثمار انسان از انسان" را شعار مبارزاتی خود ساخت آگاهانه یا ناآگاهانه ، ایدئولوژی را تدوین کرد که وسیله‌ای شد برای توسعه‌طلبی‌ها ، اشغالگری‌ها ، کشتارها ، استثمارها و . . . که‌نمونهٔ عینی آنرا در کشور به‌اصطلاح" شوراها " در می‌یابیم .

روسیهٔ تزاری یک امپراطوری و یک کشور استعماری و امپریالیستی بود اما با ایدئولوژی مسیحیت ارتدوکسی ولی بسال ۱۹۱۷ که لیدران کمونیست و در واقع جاسوسان آلمانی (۱) لنین و رفقایش که در خارج کشور پرسه می‌زدند ، به کمک و بل به دستور دولت آلمان در موقعیتی‌که تزار بخاطر فشارهای جنگ جهانی و فساد و پوسیدگی درونی ، آخرین دقائق عمر را طی کرده‌و انقلاب ملی اکتبر برهبری روشنفکران و مبارزان و کارگران و مردم داخل روسیه به پیروزی رسیده بود ، پنهانی وارد

۱ــ "لنین‌بدون‌نقاب "نوشتهٔ دیوید شوپ یکی ازیاران وهمکاران‌نزدیک‌لنین ترجمهٔ محمد با مدادص ۱۱۴ وکتاب (اسرارمرگ‌استالین)ص ۲۶

روسیه شده و بعد از مدتی با ترفندهای ویژهٔ مارکسیستی وایجاد اغتشاشات و جنگها وکشتارهای داخلی زمام حکومت را بدست‌گرفتند، ایدئولوژی توجیه‌گر ارتدوکسی عوض شد وجای آنرا ایدئولوژی توجیه‌گر دیگری بنام مارکسیسم ـ لنینیسم گرفت اما ماهیت و محتوا همان بودکه بود یعنی رژیم امپراطوری توسعه‌طلب و استعمارگر ولی این‌بار با نام "کشور شوراها".

شوروی امروز از یکطرف‌وارث روسیهٔ تزاری است و از طرف دیگر پیرو ایدئولوژی مارکسیسم و روشن است که‌از ازدواج مشروع یا نامشروع "تزاریسم" و "مارکسیسم" و تلفیق فرهنگ تزاری روسی و فرهنگ مارکسیستی ـ لنینیستی چه مولود نحسی زائیده می‌شود؟!

آری" کشور شوراها" وراث‌امپراطوری تزاری‌گردید و اشغالها و تجاوزات نابجا با شدت بیشتری آغاز گردید، شوروی تصمیم گرفت که جهان گشائی خود را از اطراف خود و از ملتها و کشورهای همسایه‌آغاز کند و وجب به وجب و گام به گام و کشور به کشور بسوی جهانی‌ساختن امپراطوری خود (انترناسیونالیزم کارگری) پیش رود.

نخستین قربانی‌خودکامگی رفقا! ملت مسلمان آسیای میانه‌بود.

آسیای میانه از شمال با مغولستان و دریای خزر و سیبری واز جنوب با ایران و افغانستان و تبت وکشمیر و پاکستان و از شرق با چین و از غرب با دریای سیاه و روسیهٔ اصلی هم‌مرز است، مناطق مسلمانان عبارتند از قفقاز (شامل گرجستان و آذربایجان و منطقهٔ چرکس) و ادیل‌اورال (شامل شش ایالت) و کریمه (شبه‌جزیره‌ای در شمال دریای سیاه با مساحت ۲۶۱۵۰ کیلومتر مربع) و ترکستان (شامل بخش‌شرقی که چین در سال ۱۹۴۹ اشغال کرد وْ سینگ یانگ" یعنی ایالت جدید

نامید و بخش غربی که‌شوروی اشغال نمود و شامل پنج جمهوری است: اوزبکستان، قازاقستان، قیرقیزستان، تاجیکستان و ترکمنستان) این مناطق دارای مساحتهای وسیع زمین زراعتی ومعادن :آهن، نفت. پلاتین اورانیوم، فولاد، سرب، زغال‌سنگ، گوگرد، آهک، مرمر و غیره‌می‌باشد.

البته اشغال این مناطق به تدریج و گام‌بگام در طول ۱۲ سال صورت گرفت اولین منطقه که در سال ۱۹۱۷ به‌اشغال بلشویکها وارتش سرخ درآمد ترکستان و آخرین آن که درسال ۱۹۲۹ اشغال شدتاجیکستان بود.

• * •

این مناطق که در کل ۱۶ کشور مرکب از ۲۷ ملیت مسلمان‌باجمعیت در حدود ۵۰ ملیون راتشکیل می‌دهد بعد از اشغال، ۶ دولت آن نام جمهوری و بقیه نام‌جمهوری خودمختار را گرفت:

۱ــ جمهوری سوسیالیستی اوزبکستان شوروی
۲ " " قازاقستان "
۳ــ " " تاجیکستان "
۴ــ " " ترکمنستان "
۵ــ " " قیرقیزستان "
۶ــ " " آذربایجان "
۷ــ جمهوری خودمختار سوسیالیستی باشقرشوروی
۸ " " " تاتار "
۹ــ " " " قاراقالپاق "
۱۰ــ " " " داغستان "
۱۱ــ " " " چه‌چن اینگوش"

۱۲ـ جمهوری خودمختار سوسیالیستی قوری‌اوست شوروی
۱۳ـ " " " قاباردین "
۱۴ـ " " " آبخاذ "
۱۵ـ " " " آجار (گرجی‌ها) شوروی
۱۶ـ " " " نخچوان شوروی

بدین‌سان مساحت عظیمی از سرزمین اسلام که تاریخ سرشار از افتخارات و خدمات بجهان انسانیت واسلام داشت و در روزگارانی‌مرکز تمدن وعلم و فرهنگ بود. و دهها دانشمند و فیلسوف و فقیه و ادیب‌را در آغوش خود تربیت کرده بود، به کام غول جهان‌خوار روسیه فرورفت و مسلمانان مقاوم و دلیر آن سامان، شکنجه، زندان، تبعید و اعدام گشته وآثار تاریخی علمی و فرهنگی واسلامی نابود و مساجد و مراکز عبادی ومدارس علمی ،تخریب و هزاران‌تن مسلمان، ناجوانمردانه‌وتنها بخاطر مقاومت برای حفظ استقلال و آزادی و فرهنگ خویش بشهادت رسیدند اما تنها نیروئی که در برابر تهاجمات روسیه مقاومت کرد و همچنان‌مقاومت می‌کند وهم‌اکنون هم مایهٔ نگرانی و دلهرهٔ رهبران مارکسیست روسیه می‌باشد، اسلام است و فرهنگ اسلامی چراکه اسلام از اساس با مارکسیسم در تضاد است گذشته از اینکه اسلام یک "دین" است و مارکسیزم نفی آن، در ابعاد گوناگون سیاسی، اجتماعی‌واقصتادی دیگر نیز اسلام بعنوان یک مکتب حیات‌بخش انسانی با مارکسیسم در رقابت و بل آنرا تحت‌الشعاع قرار داده است.

اسلام با جهان‌بینی توحیدی وایدئولوژی مجاهدپرور وانسان‌ساز خود، رسالت عظیم تربیت وخلق انسان" مفلح" و جامعهٔ "خلافت اللهی" را بردوش دارد و فلسفهٔ تاریخ متحرک‌تر و پویاتر از فلسفهٔ

تاریخ مارکس ارائه می‌دهد و در مسائل مبارزاتی نیز براساس معیارهای ناب توحیدی مبارزهٔ همیشگی حق و باطل، فرهنگ انقلابی‌تری را فرا راه انقلابیون و پیشتازان مبارزه با استعمار و استثمار قرار می‌دهد ودر بعد اقتصادی مشکلات زندگی وتضاد طبقاتی و استثمار انسان ازانسان را بنیادی‌تر و اصولی‌تر از مارکسیسم حل می‌کند و باتجربهٔ تاریخی‌خود نیز عملا به اثبات رسانده که می‌تواند بعنوان یک مکتب زنده ومتحرک بشریت مظلوم را رهبری کرده و آرمانهای متعالی انقلابی واسلامی‌خودرا در عمل تحقق بخشد.

گذشته از همهٔ اینها روح آدمی مخصوصا انسانیت معاصر تشنهٔ "معنویت" و "غیب" است، انسان الینه شدهٔ مصرفی وماده زدهٔ امروز بیش از پیش در اندرون خود و در زندگی اجتماعی خود احساس نیاز می‌کند، نیاز به مبدئی‌که باعث آرامش روحی وی گردد و اضطراب‌ونگرانی روانی اورا تسکین بخشد یعنی آنچه که در ادیان" خدا " نام دارد‌واین "خلاء "را مارکسیسم نمی‌تواند پر کند هرچند که پولیتزر خودرا درفلسفه ماتریالیست و در اخلاق ایده‌آلیست معرفی می‌کند و هرچندکه‌مارکسیستها آرمانهای مشترک انسانی و طبقاتی را مطرح نمایند بازهم عاجزتر از آن هستند که بتوانند روح تشنهٔ انسان را سیراب نمایند.

آلکساندر سولژنیستین نویسندهٔ تبعیدی شوروی که زمانی مارکسیست بوده وبه خاطر انتقاد از استالین ۸ سال در اردوگاه کار اجباری بسر برده و در آنجا بیمار شده و بعد از آن دوباره به"خدا "رو آورده واز کشور تبعید شده و به غرب رفته، در جلسهٔ منعقد در گیلدهال لندن می‌گوید:

" ما تنها با ارادهٔ‌راسخ می‌توانیم‌دست خود را بسوی **دست**

گرمابخش خداوند که آنرا شتاب زده و از سرنادانی پس زده‌ایم دراز کنیم . . . جز خداوند کسی نیست که بتواند ما را از این گرداب هولناک برهاند ، دستهای ملتمس خود را بسوی او دراز کنیم فقط خداوند بزرگ است که می‌تواند باور ما را به هستی‌ازنو بارور کند " .

در سخنرانی دیگر خود در دانشگاه هاروارد آمریکا به سال ۱۹۷۸ می‌گوید :

" این مهم نیست که کمونیسم با تانکها وموشکهایش چگونه در این‌جا وآنجا می‌غرد واین مهم نیست که به چه توفیقهائی در این کره خاکی ونیز فضا دست می‌یابد مهم اینستکه کمونیسم هرگز نتوانسته است" ایمان به خدا" را شکست دهد و نابود کند ، کمونیسم محکوم به هراس از"مذهب" است . (۱)

نمونهٔ دیگر را از" روژبه‌گارودی" فیلسوف کمونیست و یکی‌از رهبران حزب کمونیست فرانسه که کتابهای زیادی در بارهٔ فلسفهٔ مارکسیسم نوشته و بعد از حزب خارج شده و پس از مطالعات زیادی اسلام اختیار کرده و کتابی بنام "وعده‌های اسلام" نوشته نقل‌می‌کنیم :

"خبرنگار : شما که نظام سرمایه‌داری را نفی می‌کنید و هم‌دهسال است که از حزب کمونیست فرانسه که خود یکی از رهبران آن بودید خارج شده ونظام کمونیستی را پس‌از آنکه برای شماکشف شد که مارکسیسم نمی‌تواند مشکلات جهان را از راه صحیح

۱ــ مراجعه شود بــه مجلهٔ "علمی" شماره ۱۵ تیرماه۱۳۶۲ چاپ تهران .

واصولی حل کند هم انکار و نفی می‌نمائید ، اینک نظام ایده‌آلی را که برای حل مشکلات جهانی ارائه می‌دهید کدام‌است؟

گارودی : من تصور نمی‌کنم که تنها بازگشت به"اصول" بتواند مشاکل جهان را حل نماید ولی معتقدم که جامعه‌ها نباید تنها رشد تولید وازدیاد ثروت را هدف اساسی خود قرار دهند زیرا که این روش بیشتر فردگرائی است و برزیان جامعه و منجرمیشود به اینکه انسان در سلوک خود تنها منافع شخصی و فردی رامد نظر قرار دهد که در نتیجه جامعه هم یک جامعهٔ مادی خواهد بود و خودپرستی در سلوک افراد آن حاکمیت خواهد یافت. سرمایه‌داری وکمونیزم هردو جامعه را به یک حالتی ازهم‌گسیختگی وخودپرستی می‌رساند که همهٔ ارزشهای بلندی‌که ادیان آسمانی بدانها معتقد است ،پنهان می‌گردد. دراین عصر مادی تنها سلاح اساسی برای درمان مشکلات جوامع "ایمان" است ، برای‌من مهم نیست که انسان مسلمان باشد یا مسیحی یا یهودی و یا بودائی آنچه که مهم است آن تاثیری است که" ایمان" درسلوک بشر دارد .و من تکرار می‌کنم که تنها راه خروج از این‌انحطاطیکه دنیای عرب در بدترین مراحل حیات خود بدان‌گرفتار شده بازگشت به تعالیم اصیل اسلام است و نیز بدور انداختن اختلافات شخصی و اتحاد و یکپارچگی د ربرابر اسرائیل‌ودولت صهیونیستی که استعمار آنرا بعنوان حافظ مصالح نفتی خود در خاورمیانه بوجود آورده است". (۱)

۱ـ مجلهٔ "الموقفالعربی "سال‌سوم شماره۱۰۴ تشرین ۱۹۸۲

مارکسیسم مکتب دگمی است‌که نه می‌تواند اندیشه‌های متعالی و مقدس مذهب را تحمل کند ونه اندیشه‌ها ومغزهای علمی معاصر را، همانگونه که مسیحیت قرون وسطی باعلم و اندیشه‌های نوین علمی به اتهام‌منافات با اصول‌آسمانی کلیسا به مخالفت بر می‌خواست‌ودانشمندان رامحاکمه و اعدام می‌کرد، مارکسیسم در شوروی امروز نیز چنین‌می‌کند و داستان آندره‌ی ساخاروف شاهد این مدعا، ساخاروف که" پدر بمب اتمی شوروی "لقب دارد چرا از آکادمی علوم شوروی اخراج و بدون محاکمه به شهر گورکی تبعید می‌شود؟ جواب این سوءال را دانشمندپیری بنام" پطرکاپیکا" در هنگام انعقاد جلسهٔ هیئت‌رئیسه آکادمی علوم برای اخراج ساخارف بسال ۱۹۸۹ داده است وی گفت: "سابقه دارد، انیشتاین را نیز به سال ۱۹۳۳ از آکادمی علوم آلمان اخراج کردند" همین جواب کوتاه کافی بود که سروته قضیه را آشکار نماید.

اتهام ساخاروف چه بود؟ او از وحشت‌و شکنجه و ترور سخن می‌گفت. او تزریق مواد مخدر را به زندانیان محکوم می‌کرداردوگاههای کار اجباری را "زندانهای کوچکی در زندان‌بزرگ" می‌شمرد و بالاخره او اشغال افغانستان را بعنوان آخرین ماجراجوئی دولت شوروی محکوم کرد و گفت که این جنگ در ضمن خطرناکترین ماجراجوئیهاست زیرا که دنیای اسلام وچین وغرب را مورد تهدید قرار داده است. (۱)

اما اسلام مکتب دگم نیست، اسلام قطع نظر از اینکه بعنوان‌یک دین خلاهای روحی انسانرا پر می‌سازد مکتب آزادی است و به علم

۱ــ مراجعه شود به کتاب "غولهای بیمار" نوشتهٔ آلبرتورونکــــی ترجمهٔ پیروز ملکی چاپ تهران صفحات‌آخر.

کیانوری در جزوهٔ "پرسش و پاسخ" می‌گوید :
" ما بارها گفته‌ایم که در افغانستان ،ضد انقلابی (ساواکی)هست شاه‌پرست‌هست، بزرگ مالک هست ، سرمایه‌دار هست ، گروه‌طرفدار (کومله) نوع افغانی هست ،ملی‌گرائی دروغین‌و (مجاهد)هست و (رنجبری) وغیره‌هست ، همهٔ اینها همان گروههائی هستندکه در مجموع علیه انقلاب افغانستان مبارزه می‌کنند درست درهمان جهتی که‌علیه انقلاب ایران مبارزه می‌کنند ، دشمنان داخلی و خارجی انقلاب افغانستان عینا از همان قماش هستندکه‌دشمنان داخلی وخارجی انقلاب ایران و تاوقتی که رهبری انقلاب ایران به این حقیقت تاریخی توجه نکند یکی از مسائل عمدهٔ سیاسی داخلی ما حل نشده می‌ماند . . . ! "*

اینک ببینیم سران خائن حزب منحلهٔ توده بعد از دستگیری به دست توانمند سپاهیان گمنام جمهوری اسلامی ایران چگونه به خیانت ، مزدوری و جاسوسی برای روسیه ومواضع منافقانه و خرابکارانهٔ شان برضد انقلاب اسلامی افغانستان به صراحت و رسوائی اعتراف می‌نمایند :

محمد پور هرمزان عضو کمیتهٔ مرکزی و مسئول شعبهٔ انتشارات توده می‌گوید .

"در افغانستان چه می‌بینیم؟ شوروی به بهانه‌های ساختگی نیروهای خودش را وارد خاک افغانستان کرد وآن کشور را تحت اشغال نظامی درآورد و الان چندسال است که در مقیاس وسیع به سرکوب ملت افغانستان مشغول است واین را دفاع از آزادی

۱ــ جزوهٔ پرسش و پاسخ ۱۰/اسفند/۱۳۶۰ چاپ اول ازانتشارات حزب توده ایران .

و دانش احترام می‌گذارد و هرگز اصول انسانی را قربانی مصالح سیاسی نمی‌سازد و تاکنون هیچ یک از رهبران اسلام همچون لنین نگفته است که همه‌چیز را فدای هدف کنید وی می‌گوید :

"درصورتی که ضرورت ایجاب کند باید به هرکاری دست زد وبه هر قربانی تن درداد ، تمام حیله‌گری‌ها ،رندی‌ها ، کارهای غیر قانونی و تحاشی و کتمان را بکار برد . . . ضمن تن در دادن‌به هرگونه سازشهای عملی و مانورها وسازشکاری‌ها و پیچ وخمهای نیرنگ و دسیسه وعقب‌نشینی‌ها باید نیروهای وفادار به‌کمونیسم را متحد کرد . (۱)

این‌سان است که مارکسیسم از اسلام وحشت دارد و سران روسیه آنرا همچون خاری در چشم و مانعی بر سر راه‌شان می‌یابند و گذشته از آن اسلام در میان مسلمانان شوروی نه‌تنها بعنوان یک محور غنی ایدئولوژیک که بعنوان یک محور وحدت ملی آنان نیز مطرح است یعنی که اسلام و ملیت در میان مسلمانان آسیای میانه در همدیگر ادغام شده‌اند ، ملیت‌شانرا در اسلام و مسلمان بودن را در ملیت‌شان‌میشناسند یکی از اهالی قرقیز که ظاهرا کمونیست بوده هنگامی‌که در یک مزرعهٔ اشتراکی مشغول دادن یک کنفرانس ضد دینی بود یک کارگر جوان ازوی پرسید آیا تو مسلمان؟ او گفت نه من ملحدم کارگر با تعجب از وی‌پرسید چطور جرات می‌کنی خود را ملحد بنامی؟ مگر از اهل قرقیز نیستی؟واین بدین معنی است که هرکسی عضو ملیتی باشد باید خودبخود پایبند به اسلام نیزباشد وگرنه باید ازملیت‌خودهم صرف‌نظر نماید .

۱ــ مجموعهٔ آثار لنین جلد ۲۵ چاپ سوم صفحات ۱۱۹ و ۲۳۱

وبهمین جهت است که در روسیه ملیت مسلمانان هم نفی می‌شود و ملیت روس و فرهنگ روسی محور قرار می‌گیرد و مسلمانان بومی به زور از مناطق مسکونی‌شان کوچانیده می‌شوند و روسهای غیر بومی راجایگزین آنان می‌سازند تا از یکسو از تجمع وتمرکز مسلمانان و خطرات احتمالی آن کاسته شود و از سوی دیگر باخلط نژادها وملیتها، اصالت وهویت‌ملی مسلمانان تضعیف و فرهنگ نژاد روس حاکم گردد و لذا خط روسی در جمهوری‌های مسلمان واجب و رسمی می‌گردد و خطهای محلی و ازآن‌جمله فارسی و دری، اعتبار رسمی ندارد حتی در خود همین جمهوری‌ها.

مقامات دولت شوروی چون احساس کردند که با اعمال زور و خشونت نمی‌توانند مردم را از اسلام جدا کنند تاکتیک دیگر در پیش گرفتند یعنی تبلیغات ،تبلیغات الحادی برای تضعیف اصول اسلام و ناچیز جلوه‌دادن نقش آن در زندگی و منحصرساختن آن در یک‌سلسله شعائر و سنتهای عبادی، آنان باتمام امکانات و استفاده از کلیهٔ وسائل ارتباط جمعی و گاهی هم با پخش مقالات ساختگی در روزنامه‌ها ومجله‌ها تحت عناوین: چرا از اسلام برگشتیم؟ چراکمونیست شدم؟ تلاش‌می‌کنند که اسلام را در ذهنیت مسلمانان ناقص و بی‌اهمیت جلوه داده ودرنتیجه اعتقاد مردم را به اسلام سست گردانند گذشته از آنکه تبلیغات دینی ممنوع است و تعلیم آن در مدارس و مؤسسات جرم شناخته شده و کیفر و تنبیه هم دارد (۱) ولی آنچه که بیشتر خطرناک و زیان‌بار است نقشهٔ مسخ‌کردن وبه‌اصطلاح سوسیالیزه‌کردن اسلام و تربیت روحانیون‌ومسلمان—

۱— ماده ۳۵۳ از بند ۱۸ مجموعهٔ قوانین شوروی مورخ ۱۹۳۹ونیز ماده ۱۲۲ قوانین جنائی شوروی.

نمایان مزدوری است که می‌کوشند اسلام و مارکسیسم را تلفیق کرده‌واصول سوسیالیزم مارکس را موافق اصول اسلام معرفی کنند.

خود استالین در رابطه با این نقشه می‌گوید:

ما درمبارزهٔ آشتی‌ناپذیر خود با دین درآذربایجان ابتداپیروز می‌شویم، بهمین که تودهٔ مردم در مقام مخالفت با مقدسات خود و توهین به‌آن درآمدند و نسبت به آن تجاوز کردند بسنده می‌کنیم، برای اینکه‌موجبات بروز حوادث ناگوار را فراهم‌نیاوریم هرگز مستقیما وارد مجادله نمی‌شویم فقط برای مسموم‌کردن‌افکار توده‌ها بایستی مطالب بی‌اساس وافکار ضد مذهبی را وارد دین سازیم، حتی گاهگاهی در مقام ادعای خود وجه تشابه مابین اصول اسلام وکمونیسم در می‌آوریم و کمونیسم واندیشه‌های کمونیستی را در وجود آنها شعله‌ور می‌سازیم... آرام آرام ایده و اندیشهٔ سوسیالیسم را در افکار مردم رسوخ می‌دهیم و سعی برآن می‌کنیم که این کلمه ورد زبان آنان شده و ذهن‌شان به‌آن عادت کند. (۱)

بعنوان نمونهٔ دیگر عبارات چندی از کتاب (اسلام ومسلمانان در کشور شوراها) نوشتهٔ روحانی‌نمائی مزدور و جاسوس کا.گی.بی‌مفتی ضیاالدین خان که توسط ادارهٔ نشر (پیروگرس) شعبهٔ تاشکند بزبان فارسی ترجمه شده و در سال ۱۴۰۰ قمری چاپ و منتشر گردیده رانقل می‌کنیم، این کتاب پنج فصل دارد: ۱ــ انتشار اسلام ۲ــ ارکان‌اسلام و مسائل اخلاق اجتماعی ۳ــ دولت و دین ۴ــ اسلام‌و ترقی اجتماعی

۱ــ کلیات استالین ج ۴ ص ۳۶۱

۵ـ اسلام دین صلح و دوستی میان خلقها .

در فصل چهارم وی می‌نویسد :

"عاقبت اندیش‌ترین شخصیتهای اسلامی‌کشور، مدتها قبل از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، شباهتهای زیادی در اصول اجتماعی اسلام و سوسیالیزم می‌دیدند . (ص ۱۰۹)

اساسات اسلام با اساسات سوسیالیزم مطابقت‌دارند (ص ۱۰۹)

سوسیالیزم علیه اسلام قرار ندارد . (ص ۱۰۹)

اگر گفته‌های علمای اسلام را که متکی به ایده‌های قرآن مجید می‌باشد با اساسات دانش سوسیالیستی ، باواقعیات علمی‌کشور شوروی مقایسه کنیم واضح خواهد شد که تفاوت یا فوق‌العاده کم است یا بکلی وجود ندارد . (ص ۱۱۱)

باید خاطرنشان ساخت که بسیاری از اصول عالی و فوق‌العاده بشردوستانهٔ اسلام در جامعهٔ شوروی سوسیالیستی عملی شد . ص (۱۲۴)

پیغمبر اسلام محمد (ص) راههای عملی‌شدن آرمانهای اسلام‌را نشان داد این آرمانها به کمک ایده‌آلهای دیگر تطبیق‌شد وفعلا در کشورما تمام خلق آزاد ، مرفه ، با آیندهٔ روشن که آن‌حضرت امیدوار آن بودزندگی می‌کند . (ص ۱۲۴)

من خوشوقتم و در برابر نبوغ پیغمبر اسلام (ص) سر تعظیم‌فرود می‌آورم که پرنسیب‌های اجتماعی سوسیالیزم را پیش‌بینی می‌کرد . من همچنان به آن خوشوقتم که بسیاری از مقررات سوسیالیستی‌که در کشور ماموجود است عملی ساختن آرزوهای پیغمبر اسلام محمد (ص) است . (ص ۱۵۵ و ۱۵۶)

اسلام در طول تاریخ از این واعظ‌السلاطین‌ها والان‌هم "واعظ‌ـ السوسیالیستها" ضربه‌های فراوانی خورده است ، مزدوران روسیه باند خلق و پرچم در افغانستان نیز چنین می‌کنند عده‌ای از روحانی‌نما و مولوی‌نماهای عقده‌ای بی‌شخصیت و یا نادان را زیر پوششهای‌گوناگون جمع‌کرده‌اند تا برای رژیم کمونیستی حاکم وجههٔ مذهبی دهند واز ترکیب اسلام و مارکسیزم ، معجون فریبنده و مسموم‌کنندهٔ دیگری بسازند اما اینک نسل جوان مسلمان ما به آن درجهٔ از رشد و آگاهی اسلامی و سیاسی رسیده است که دیگر فریب این پروپاگندها را نخورد ، اسلام گرچه در سیستم اقتصادی خود مخالف کاپیتالیزم و بل در نقطهٔ مقابل آن قرار دارد و بشدت با غول جهان‌خوار سرمایه‌داری غربی مبارزه‌می‌کند اما هرگز یک نظام سوسیالیستی به شیوهٔ مارکسیستی آن هم نیست و بل با شیوه‌های مترقی و اصولی‌تر به حل مشکلات اقتصادی و سیاسی‌جامعه می‌پردازد و از خود آئینی دارد و سیستمی مستقل از نظام دو بلوک شرق و غرب .

امروز دیگر مسلمانان بیدار شده‌اند واگر شعارهای پرآب‌وتاب و فریبندهٔ مارکسیسم تا دو روز پیش جذبه‌ای داشت و کشش و جوششی ، امروز دیگر پرده‌ها کنار رفته و واقعیتها آشکار شده است و جنایات‌شوروی (مادر مارکسیسم و قبلهٔ جهانی آن) در اروپا و آسیا وخاورمیانه وقتل و کشتار وی در افغانستان و خیانتهای آشکار و غیر قابل انکار احزاب مارکسیست در کشورهای اسلامی و در جنبشهای رهائی‌بخش بخوبی به اثبات رسانده است که مارکسیسم یعنی چه؟ و شوروی یعنی کی؟ .

شوروی که تا دیروز در شعار ، مبارزه با امپریالیزم را تضاداصلی می‌دانست امروز چرا با غول وحشی غرب به سازش و مصالحه در تقسیم

مناطق زیر نفوذ پرداخته و چرا در برابر اشغال لبنان از طرف آمریکا و صهیونیزم اسرائیل و قتل‌عام آوارگان فلسطینی در "صبرا"وشتیلا" و اخراج چریکهای سازمان آزادی‌بخش فلسطین از لبنان سکوت اختیار کرده و چرا از اشغال" گرینادا" توسط آمریکا هیچ سخن نمی‌گوید؟ جز اینکه‌اهداف‌امپریالیستی دارد و با آمریکا مصالحه کرده تا آن یکی آنجا را اشغال کند و این‌یکی این‌جا را!

امروز اسلام در داخل روسیه بعنوان یک "ارزش" مطرح است ویک "مکتب" و با آنهمه اختناق و سانسورمطبوعاتی و تبلیغات ضد دینی بازهم مسلمانان به هر نحوی که شده اسلام را بحیث یک محور مشترک ایدئولوژیک و فرهنگی و محور مشترک ملی می‌شناسند و بازنده‌نگهداشتن لااقل شعائر و سنتها واعیاد اسلامی، شخصیت مستقل خود را بعنوان "امت واحده" حفظ کرده‌اند و نفوذ و دست بدست گشتن کتابهای سید قطب در میان نسل جوان مسلمان شوروی ــ آنطوری‌که نویسنده در متن این مقاله بیان می‌دارد ــ نیز بیانگر این حقیقت است که فرهنگ روسی و مارکسیستی هنوز در آنجا نتوانسته مشعل فروزان اسلام را خاموش گرداند.

روزنامهٔ "اطلاعات" نوشت:

" بر اساس‌گزارشهای رسیده در نشست اخیر حزب کمونیست (کرمانکو عضو دفتر سیاسی حزب از مقامات درخواست کرد که بهیچ وجه از میزان مبارزات تبلیغاتی علیه مذهب نکاهند از سوی دیگر روزنامه" جرقه ترکمن" ارگان حزب کمونیست‌ترکمنستان نوشته است که مبارزه علیهٔ تاثیرات اسلام در بسیاری از نقاط جمهوری‌ترکمنستان رضایت‌بخش نبوده استاین روزنامه اعتراف

کرده است که اسلام بویژه در میان زنان ترکمنستان نفوذ زیادی کرده است واز این‌رو بایدکوششهائی جهت خنثی‌کردن‌آن انجام گیرد. روزنامهٔ "جرقه ترکمن" پیشنهاد کرده است که برای تحقق این هدف از سوئی فعالیت روحانیون مسلمان کاهش‌یابد و از سوی دیگر محدودیتی برای آن گروه از مسلمانان که قصد رفتن به اماکن مقدسه را دارند ایجاد شود . . .

از سوی دیگر نشریهٔ حزب کمونیست تاجیکستان نیز ماه گذشته در مقاله‌ای از طرح شعارهای مذهبی در اماکن عمومی ابرازنگرانی کرده به نوشتهٔ این نشریه نوارهای حاوی سخنرانی‌های مذهبی دست بدست می‌گردد این روزنامه به وضوح اعتراف می‌کند که بیشتر افرادی که در توزیع این نوارها شرکت دارند اعضای‌جوان حزب کمونیست هستند. (۱)

ناگفته پیداست که یکی از عوامل طرح مجدد شعارهای مذهبی‌در روسیه وتحرک جدید مسلمانان‌در شوروی، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران وآغاز و تداوم‌جنبش اسلامی مسلحانه و رهائی‌بخش ملت قهرمان افغانستان بر ضد نیروهای اشغالگر شوروی بوده است و آنروز که ملت قهرمان و مسلمان ما ارتش سرخ را در افغانستان کبیر، گور سازدواستقلال و آزادی و حاکمیت اسلامی و ملی خویش را باز یابد جرقه دیگری خواهد دمید در زندگی برادران مستضعف و مسلمان ما در روسیه و مقدمه‌ای خواهد شد برای حرکت وجنبش آن‌ملت بسوی استقلال وآزادی از زیریوغ استعماری امپریالیزم شوروی، وآنروز دور نیست.

۱ـ روزنامهٔ اطلاعات‌شماره ۱۷۱۱۱ تاریخ۲۶ شهریورماه ۱۳۶۲چاپ تهران.

بیش از این قلم نمی‌زنم و خواننده را به خواندن متن مقاله‌ونیز مطالعهٔ کتاب (اسلام و مسلمانان در روسیه) نوشتهٔ کاردانکاس ترجمهٔ حسن حبیبی و منابع دیگر ارجاع می‌دهیم . والسلام

(پایان مقدمه)

دنیای مسلمانان شوروی

در طی عملیات اکتشافی که بین مسلمانان شوروی انجام دادم حق دارم ، دو اکتشاف‌را در این‌جا به اسم خود ضبط کنم ، کشف اول‌در مورد سه گروه تصوف بنامهای نقشبندیه و شاذلیه و قادریه است که‌دوباره حیات‌در زندگی آنان دمیده و مراسم ویژهٔ خود را برپا می‌دارند که به بیان دیگر می‌توان آنرا " اسلام ارتجاعی" نامید ، کشف دوم بیانگر نسلی است که در میان صخره‌ها رشد نموده‌و کتاب استاد سید قطب "معالم علی‌الطریق" (نشانه‌هائی در راه) (۱) دست بدست آنان می‌گردد که بعبارت دیگر می‌توان آنرا " اسلام انقلابی "نامید .

در استخدام کلمهٔ اکتشاف"هیچ تردیدی ندارم چراکه دنیای ملسمانان شوروی همچنان تاکنون با غموض و پیچیدگی‌های زیادی پوشانیده شده است .

مساحات و مناطق کمی نیستند در این‌دنیا که تاکنون حکم

۱ــ این‌کتاب‌ظاهرابنام "چراغ‌راه "بفارسی ترجمه شده‌است .

مجهولات را داشته و سخنان متضاد و حکایات افسانه‌مانندی در بارهٔ آنهاروایت می‌شود و بسیار کم است کسانی که توانسته باشند در بارهٔ این"دنیای دور" دید واقع‌بینانه داشته باشند بدون اینکه تحت‌تاثیر تبلیغات آنانی‌که می‌گویند: مسلمانان شوروی در جهنم زندگی می‌کنند یا آنانکه اصرار می‌ورزند بر اینکه: مسلمانان شوروی در بهشت نعمتها بسر می‌برند، قرار گرفته باشند، تبلیغاتی‌که اکثرا شناخت صادقانهٔ چهرهٔ طبیعی و واقعی مسلمانان شوروی را بدون تحریف و توجیه‌ومغالطه و حساب این وآن و تنها برای خدا و درک حقیقت، دشوار ساخته‌است.

گرچه که در دهسال اخیر تلاشهای فراوان وآشکاری از جانب اروپائیان و آمریکائیان ــ عرب و سائر مسلمین را یادنمی‌کنم ــ در مورد مسلمانان شوروی صورت گرفته مخصوصا از زمانی‌که واژهٔ منشقین یا انشعابیون در قاموس حیات جدید شوروی اضافه شد وعلائم رشد روز‌افزون جمعیت مسلمانان (پنج برابر معدل رشد جمعیت روس) در افق شوروی ظاهر گشت تا آنجا که آنان ثقل سکانی موءثری را در حال حاضر و خطر محتمل سکانی را در آینده تشکیل می‌دهند و نیز با توجه به گرایشهای جدیدی‌که دراین مقطع زمانی پیش آمده که‌درخشش‌اندیشه‌های زیادی خاموش گشته و تحول جدیدی در مورد بازگشت به" دین"پدید آمده است مخصوصا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و درست در پشت شوروی و دقیقا در پشت جمهوری‌های مسلمان در جنوب‌شوروی ترکمنستان و آذربایجان که همگی بازبان فارسی یا نیمه‌فارسی تکلم می‌کنند.

بعد از حوادث ایران‌همهٔ چشمها از هرسوئی‌متوجه مسلمانان شوروی گردیده و هرآنکه غافل بود بیدار شده (بازهم‌با‌استثناء عرب

و استقلال یک ملت می‌نامد و مدعی است که‌بااین اعمال‌سعادت برای ملت افغانستان به ارمغان می‌برد غافل از اینکه‌حتی سعادت رانمی‌شود به یک ملت تحمیل کرد تاچه رسد به‌اسارت" .*

کیومرث زرشناس عضو کمیتهٔ مرکزی در مصاحبهٔ تلویزیونی خود بعد از دستگیری گفت :

" اگر دقت کرده باشید ما در مسئله بین‌المللی و ایران تابع سیاست خارجی اتحاد شوروی بودیم و مسئلهٔ افغانستان راتائید کردیم وآمدن تره‌کی بعد حفیظ الله‌امین و پس ازآن ببرک‌کارمل هم مورد تائید قرار گرفت و ورود ارتش سرخ هم همچنین در صورتی‌که این سیاست مورد تائید خط امام و جمهوری اسلامی نبود" . **

اما "سازمان چریکهای فدائی خلق" یکی دیگر از مزدوران امپریالیسم روسیه نیز نوشت :

" حمایت مستقیم اتحاد شوروی از دولت جدید افغانستان‌واقعیتی متناقض را در خود دارد این واقعیت از یکسو بیانگر آنست که اتحاد شوروی در برابر دسیسهٔ فئودالها ونیروهای ارتجاعی منطقه به دفاع از حکومتی برخواسته است که درجهت منافع‌تودهٔ مردمی عمل می‌کند که به منافع تاریخی خود آگاه نیستند واز سوی دیگر بیانگر شکست حزب پرچم در جلب اعتماد توده‌ها ،

---

*ـ روزنامهٔ اطلاعات شماره ۱۷۱۳۰ تاریخ ۱۹/مهرماه۶۲ متن اعترافات تکان‌دهندهٔ ۱۸تن از کادر مرکزی حزب خائن توده درمیز گرد تلویزیونی .

** مصاحبهٔ‌تلویزیونی شب سه‌شنبه ۶۲/۲/۱۳برابربا ۹/رجب ۱۴۰۳

و مسلمانان) و پروندهٔ مسلمانان" ماوراالنهر" از نو ورق خورد، مسلمانانی‌که تاآغاز قرن۱۹ جزٔ تجزیه‌ناپذیر" دارالاسلام" بوده و نشانه‌های آنان تاکنون در وجدان و ذهنیت اسلامی باقی مانده وبل تاثیرات و اضافات مهم وغیر قابل‌انکاری به فرهنگ انسانی‌بطور عموم داشته‌اند تا آن زمانی که روس آنرا از پیکر اسلام جدا ساخته و یکی‌از مستعمرات تابع حکومت تزاری گردانید و بعد از انقلاب اکتبر رسما از جمهوری‌های داخل در خانوادهٔ شوروی گردید .

بدین‌سان حوادث و رخدادها بار دیگر وضعیت مسلمانان شوروی را زیر سوٴال کشید، آنان کیستند؟ تعدادشان چند است؟ آیا خدارا یاد می‌کنند؟ چگونه و کجا؟ آیا آنان حقیقتا تحت فشار و ستم‌هستند؟ آیا مساجد آنان تخریب شده؟ آیا . . . .؟ در واقع اینها سوٴالهای تازه هم نیستند بل پیش از ۶۰ سال و از آن زمانی‌که کمونیستها روی کار آمدند مطرح بوده و هستند لکن طبق شرائط زمانی و مکانی و دشواری جوابها ـ که اغلبا یا ناقص بوده و یا بکلی از موضوع بیگانه ـ گاهی در اعماق حوادث پوشیده شده و مسکوت می‌مانند و گاهی هم در سطح آن ظاهر می‌شوند .

با اینکه این مسافرت دوم من بود که به زیارت مسلمانان‌شوروی می‌رفتم و با اینکه اکتشافاتی هم داشته‌ام، در عین حال احساس‌می‌کنم که ازامتحان بدون جواب وافی و کامل بیرون شده‌ام تا آنجا که‌امید و آرزویم کم شده و تنها به درجهٔ "قبول شده" در این امتحان قناعت ورزیده‌ام .

خارهای بر سر راه:

از پیش می‌دانستم که راه‌آسانی نیست و خارها و گرههای‌زیادی

وجود دارد نه تنها بدان جهت که حقیقتها تحریف شده و یا ناقص ومبهم جلوه داده شده بلکه بیشتر بدین خاطر که شوروی‌ها از هربیگانه‌ای اجتناب ورزیده و باشک و تردید می‌نگرند مخصوصا که اگر بحکم‌طبیعت و یا حرفه و شغل خویش ــ مانند خبرنگاری-یک آدم فضول و لجوج ــ هم باشد باضافهٔ اینکه مسلمانان راجع به شوروی و هرآنچه‌که منسوب بدان باشد یکنوع عقده و تعصب خاصی دارند وهمهٔ اینها نتائج‌تبلیغات و حملات تهاجمی مضادی است که در سالهای "جنگ سرد" بین دوابر- قدرت ــ برای زشت نشان‌دادن دولت و ملت شوروی و مسموم‌ساختن روابط شوروی بامسلمانان با استفاده از مسئلهٔ الحاد و کمونیسم‌و زیرفشار بودن مسلمانان شوروی بعد از انقلاب اکتبر صورت گرفته است .

ماجرای اتیوپی در سالهای اخیر بخوبی بیانگر تبلیغات‌خصمانه‌ای است که برای خلق یک جوّ دوستی با آمریکا و دشمنی با شوروی بدوراز حقیقتهای عینی انجام می‌گیرد چون در سالهای امپراطوری هیلاسلاسی که با اسلحه و پایگاههای نظامی آمریکا تائید و کمک می‌شد در کشورهای ما هیچ صدا و فریادی بلند نشد که از مسلمانان حبشی دفاع نماید با اینکه ۱۶ ملیون جمعیت مسلمان در اتیوپی همانند مسلمانان ترکستان‌در زمان تزارها ، تحت‌ستم و فشار بسر می‌بردند نه حقی در مالکیت‌داشتند و نه در اشغال پستهای‌ارزشمند و نه در بنا مساجد وانجام شعائر علنی و همانگونه که تزارها " ارتدوکس "را بعنوان دیانت رسمي وحاکم "اسلام " را صرف یک دین مجاز ، قلمداد می‌کردند ، در اتیوپی نیز چنین بودبا این تفاوت که دیانت رسمی در آنجا ارتدوکس بود و در اتیوپی کاتولیک .

بدین سان مسلمانان در طول ۳۰ سال همچون شهروندان درجه۲ می‌زیستند ولی چون رژیم حاکم آمریکائی بود همهٔ صداها خاموش بود

و اسلام هم در"امان" ! اما هنگامی‌که کودتا بر ضد رژیم هیلاسلاسی پیروز شد و در هفتهٔ اول‌آن اعلان گردید که بامسلمانان مانندهرشهروند عادی دیگر رفتار می‌شود و حقی در مالکیت و پستهای دولتی دارند و بااینکه در حدود ۳۰۰ هزار مسلمان قبل از آغاز جنگ رژیم بر ضد مسلمانان" اریتره" در خیابانهای "ادیس ابابا" ظاهر گشتند و درطی تظاهراتی ، تصمیم دولت را تائید و برای پیروزی آن جشن گرفتند ،آری علی‌رغم همهٔ اینها خطبا جمعه و آنچه که مطبوعات اسلامی نامیده می‌شود هرهفته مردم را برای نجات مسلمانان اتیوپی دعوت و تحریک می‌کردند تنها بخاطر اینکه رژیم ، طرفدار شوروی است !

نمی‌خواهم همهٔ تبلیغات کوبندهٔ ضد شوروی را ــ که ماخود صحنهٔ نمایش آنها بودیم ــ با عجله بیان کنم و تنها به یکی از آن مغالطاتی که در ذهنیت ما رسوب نموده اشارتی می‌کنم یعنی خلط بین آنچه که" کمونیستی " است و آنچه که"شوروی" است با اینکه اتحاد شوروی در حدود ۲۶۲ ملیون جمعیت دارد و اعضاء حزب کمونیست از ۱۶ ملیون تجاوز نمی‌کند (طبق آمار سال ۱۹۷۹) بازهم بسیاری ازما هر شخص شوروی را بصورت طبیعی یک"کمونیست" می‌پندارد و سپس کلیهٔ نظریات و موضع‌گیری‌های خود را براساس این"مغالطهٔ مسلّمه"پی‌ــ ریزی می‌نماید .

بدین ترتیب امثال این خارها و گرهها و مغالطه‌ها بناچار متعرض راه هرکسی می‌شود که می‌خواهد از هر کشور عربی یا اسلامی بسوی مسکو یا تاشکند مسافرت نماید ، برخی می‌لغزند و بعضی هم در دام می‌افتند وکسانی هم نجات می‌یابند .

واگر هم از همهٔ رسوبها واثرات منفی خلاص شوی و به مسکوبرسی

در آنجا مواجه با سایهٔ شک و تردید می‌شوی و بهر سو که بروی تعقیبت می‌کند واین مسئولیتی است که همراهات تو بعهده دارند ، همراهانی‌که غیاب تو را از پیش چشم‌شان حتی برای یک لحظه هم تحمل‌نمی‌توانند تاآن حد که برخی از آنان با ناراحتی و تلخی می‌تواند ترا در دستشوئی و توالت تنها بگذارد !

عرب در شوروی :

در هتل " پکین " در پایتخت شوروی که مخصوص مهمانان ادارهٔ امور دینی است و دهسال پیش نیز از آن عبور کردیم ، پیاده شدیم ، پیش از آنکه بسوی تاشکند ــ دروازهٔ آسیای میانه وعبورگاه طبیعی بسوی دنیای مسلمانان شوروی ــ پرواز کنیم و در خلال چندساعت کوتاه،با چهار ملیت و نژاد برخورد کردم که با زبانهای مختلفی تکلم می‌کردند و هیچ چیز مشترکی باهم نداشتند جز اینکه همه مسلمان بودند و همه‌در کنار زبانهای محلی خود به زبان روسی هم‌آشنا بودند ، نمایندهٔامور دینی که از ما استقبال کرد ، اوزبک بود و ازریشهٔ مغولی ، شخص همراهی که پاسدار و یا محافظ ما انتخاب شده بود ، داغستانی بود و از ریشهٔ ترکی و رانندهٔ ماشین ما مسلمانی بود تاجیک و از ریشهٔ هندو ــ افغان و مردی‌که مسئول جعبه‌ها وجنته‌های ما بود آذربایجانی بود وازریشهٔ فارسی و هنگامی‌که در ظهر وارد غذاخوری هتل شدیم دائره لوحهٔ بشری وسعت بیشتری یافت گو اینکه غذاخوری به یک سالن اجتماعاتی مرکب‌از همهٔ ملتها و قبائل آسیای کبیر و صغیر تبدیل شده بود و بل اگر بعض مهمانان راهم اضافه کنیم به سالن اجتماعات ملل متحد نزدیکتر بود تا سالن غذاخوری .

مشاهدات روز اول نمایش کوچکی بود از یکی از حقیقتهای مهمی در بافت جامعهٔ شوروی و در نتیجه دربافت جامعهٔ مسلمانان ــ که‌مقصود ماهمین اخیر است ــ و نوشته‌های شوروی به وضوح از این پدیده یادمیکند و نوشته‌های غیر شوروی بیشتر به آن اهمیت می‌دهد و آمال و آرزوهای گسترده‌تری را در رشد و احتمالات آن بسر می‌پرورانند.

شوروی‌ها هیچ تردیدی ندارند در اینکه حقائق اساسی آشکار را برای مهمانان‌شان بیان دارند، آنان رسما می‌گفتند: علی‌رغم اینکه در شوروی ۱۵ جمهوری وجود دارد ولی ملتها و خلقهای داخل شوروی علی‌الاقل به ۱۰۰ عدد می‌رسد که با صد زبان مختلف سخن می‌گویند و در شوروی ۴۰ مذهب و ایدئولوژی وجوددارد و اسلام بعد ازمسیحیت ارتدوکسی، درجهٔ دوم را اشغال می‌کند.

با اینکه سرشماری رسمی در بارهٔ آمار مسلمانان وجود ندارد ــ چون بعد از انقلاب اکتبر خانه دین از اعلامیه‌های آمار حذف شده و تنهاخانه قومیت و نژاد باقی مانده ــ ولی بازهم در نوشته‌های شوروی و تخمین‌های مجلس شؤن ادیان جمعیت مسلمانان چهل ملیون (۱) ذکر شده است.

نکتهٔ دیگر آنستکه در بیانیه‌های آمار آمده است که در جمهوری اذبکستان جماعتی از ساکنین، در خانه‌قومیت خود را "عرب" معرفی کرده‌اند و تاکنون‌هم قریه‌شان که در نزدیکی‌بخارا قرار دارد بنام "عربخانه" یاد می‌شود و پیرمردان آنان می‌گویند که قبائل گذشته‌شان نامهای عربی مانند: قریشیین، شیبانیین و بعلیین داشته‌اند اما این عربها که ۲۸ هزار جمعیت دارند زبان عربی را بجز چند کلمه فراموش کرده‌اند و به اوزبکی و روسی صحبت می‌نمایند و از تقدیر این قریه در

۱ــ منابع دیگر ۵۰ ملیون ذکر کرده‌اند.

دسته‌بندی اقتصادی منطقه" مزرعهٔ مسکو" نامیده می‌شود .

این چارچوب کلی است‌که در ضمن آن جزئیات‌زیادی وجوددارد که د رمجموع ترسیم کنندهٔ موزائیک بشری شوروی بویژه در مناطق مسلمانان می‌باشد و در زمان قدیم در این مناطق قبائل ترکی ساکن بوده‌اند و بعد عناصر مغولی ، هندو ـ افغان و ایرانی نیز اضافه شده است و اکثر این جزئیات در نوشته‌های شوروی آمده وهیچ سر و اسراری هم ندارد .

جمهوری‌هائی که ۸۰٪ مسلمان هستند عبارت‌اند از : اوزبکستان ، قازاقستان ، آذربایجان ، تاجیکستان ، ترکمنستان و قرقیز . . . این جمهوری‌ها هرکدام در داخل خود سلطهٔ مستقل (رئیس ومجلس وزیران و پارلمان) دارد اما در مجموع جزو اتحاد فیدرالی است که سائر جمهوری‌های شوروی را نیز در بر دارد به‌اضافهٔ اینکه چهار جمهوری غیر اتحادی هم وجود دارد که مستقیما تحت سلطهٔ مرکزی مسکوبوده و مسلمانان‌شان بین ۵۰ و ۷۰٪ تخمین‌زده می‌شود و اینها عبارتند از : بشکیر یا ، تتاریا ، داغستان و اجاریا و البته دهها هزار مسلمان دیگری نیز هستند که در سائر جمهوری‌های شوروی پراکنده‌اند .

اوزبکها بیشتر از همه‌هستند (۱۱ ملیون) بعد تتارها (۷ملیون) و قزاقهای شجاع (۶ملیون) و بعدهم ازیریها در جمهوری آذربایجان (۵ ملیون) . . . تاآخرلیست که ترکمان و قرقیز و باشکیریها وقفقاز و داغستانیها نیز به آن افزوده می‌شوند وهریک از آنان بین یک‌ملیون وسه‌ملیون جمعیت دارند و دربعض جمهوری‌ها ، موزائیک بشری دریک ترکیب و بافت خاصی قرار گرفته مثلا در جمهوری داغستان بیش ازده نژاد و ملیت با بیش از ده‌زبان زندگی می‌کنند : افاریها ، دارغینها ،

لزغینیها ، کرمیکیها و لاکیها و . . . .

مناطق مسلمانان در چهار بخش اداری دینی تابع مجلس شوءن ادیان که خودوابسته‌به‌مجلس وزیران‌شوروی در مسکو می‌باشد، تقسیم شده‌اند وهربخش، رئیسی دارد که باید اورا علما دین یا به تعبیر خود شوروی‌ها " رهبران روحانی " انتخاب نمایند .

ادارات دینی بدین ترتیب است : یکی در تاشکند برای مسلمانان آسیای میانه و قازاقستان و این بزرگترین ادارات است و رئیس آن یکی از مشهورترین رهبران روحانی مفتی ضیاءالدین باباخان می‌باشد که‌این منصب را از ۳۵سال پیش یعنی از زمان‌استالین تاکنون بعهده دارد — و دومی در شهر اوفا پایتخت بشکیر یا برای مسلمانان بخش اروپائی شوروی و سیبری و سومی در شهر بویناسک در جمهوری داغستان برای مسلمانان شمال قفقاز و چهارمی در شهر صنعتی باکو پایتخت‌آذربایجان برای مسلمانان ماورا قفقاز .

مقاومت با تولید نسل :

بافت سکانی مسلمانان شوروی چهرهٔ دیگری نیز دارد که‌نوشته‌ها و بیانیه‌های رسمی شوروی کمتر به آن اعتنا دارند و آن عبارت است از معدل رشد در جامعه‌های مسلمانان .

جدیدترین نوشته‌دراین موضوع تصریحاتی است که یسوبوف مدیر ادارهٔ آمار در مجلهٔ (فرزندان مسکو) شماره ۲۴ بیان داشته است وی می‌گوید که سرشماری سال ۱۹۷۹ ثابت کرد که جمعیت اتحاد شوروی ۲۶۲ ملیون و ۴۴۳ هزار می‌باشد یعنی از سرشماری سال هفتاد، ۲۱ ملیون زیاد شده است . وی سپس توضیح می‌دهد که اثرات جنگ‌جهانی

دوم تاکنون هم در رشد جمعیت شوروی نمایان است زیرا عدد زن در جا معهٔ شوروی ۱۷/۶ ملیون از مرد بیشتر است (شوروی‌ها درجنگ ۲۰ ملیون نفر را از دست دادند) .

سپس مدیر آمار به‌موضوع رشد جمعیت پرداخته و گفته است که : شمار جمعیت روسیه اتحادی بین سالهای ۷۰ و ۷۹ به نسبت ۶% افزایش داشته در حالیکه نسبت جمعیت (مسلمانان) د رجمهوری تاجیکستان در همین سالها ۳۱% و در اوزبکستان ۳۰% و در ترکمنستان ۲۸% افزایش داشته است (یعنی که نسبت‌افزایش مسلمانان پنج برابر افزایش روس می‌باشد) .

یوسوبوف اضافه کرد : تبلیغات بورژوائی می‌گوید : این افزایش مسکو و سران شوروی را نگران کرده است ، این تهمت است و رفیق برژنف در سخنانی‌که نشریه لوموند فرانسوی در سال ۱۹۷۷ آنرا منتشر کرداین تهمت را رد نمود و گفت : این پدیده به‌هیچ شکلی ما را نگران نمی‌کند و بل خوشحالمان می‌گرداند چرا که این منعکس‌کنندهٔ رشد اقتصادی جمهوری‌های ما است با درنظر گرفتن رشد سطح معشیت ساکنین‌اطراف روسیهٔ تزاری و پیشرفت عظیمی که آنان در سایهٔ رژیم جدید کسب کرده‌اند .

همهٔ آنچه یاد شد بیانگر این مطلب است که‌افزایش غیرعادی جوامع مسلمین در شوروی یک پدیدهٔ مسلم بوده و سران شوروی رسما بدان اعتراف می‌نمایند واین پدیده‌ای است که واقعیت آنرا تائیدمیکند در میان مسلمانان آن سامان بسیارند خانواده‌های ۱۵ نفری و۲۰ نفری .

عبدالله عبدالغنی نائب‌رئیس اداره امور دینی درتاشکند بمن گفت :

آنجا خانواده‌ای است که ۲۵ نفر دارد زن و شوهر(تعدد همسر ممنوع است) و پسران و دختران که از یک همسر، ۱۳ پسر و ۷ دختر دارد شخص دیگری بمن گفت : الحمدلله ۱۷ پسر و دختر دارم .

شوروی برای تشجیع تولید نسل برای هر خانواده بعد از فرزند چهارم ، جوائز و کمکهای مالی تعیین کرده وبرای خانواده‌ای که ۱۰ فرزند یا بیشتر داشته باشد ، امتیازی از قبیل استفادهٔ مجانی از وسائل نقل و ارتباطات عمومی را تجویز کرده است ولی آنانکه بیش از همه از این قانون سود می‌برند ، مسلمانانند تاآنجا که‌قاضی عبدالله‌خان جالانوف نمایندهٔ ادارهٔ دینی در تاجیکستان (۳ملیون) گفت : در این‌جمهوری ۱۵ هزار زن از این امتیازات استفاده می‌کنند چونکه هرکدام آنان مادر ده فرزند می‌باشد و دراین جمهوری هرسال نیم‌ملیون نفر زیادمی‌شود یعنی که نسبت افزایش جمعیت در تاجیکستان در هرده سال ۵۰% است .

مسئله تنها در افزایش سریع مسلمانان و رشد کند روسها خاتمه نمی‌یابد بل عنصر مهم و مؤثر دیگری نیز وجود دارد یعنی اضطراب وتزلزلی‌که دامنگیر زندگی خانوادگی روسی است و همیشه علماءالاجتماع شوروی از آن سخن می‌گویند و وسائل تبلیغات و ارتباطات جمعی‌شوروی تاکید بیشتر بر درمان آن با تکیه مرکّز بر مبارزه با مشروبخواری که‌یکی از عوامل تزلزل و ازهم‌پاشیدگی خانواده‌است ، دارند و بهمین‌جهت است که طلاق بین زنان روسی به نسبت ۳۰% می‌باشد یعنی از هرسه‌زن شوهردار، یکی قطعا مطلقه است واین عین همان معدلی است که در آمریکا و اروپا نیز وجود دارد وهمین سبب شد که حد متوسط تولیدنسل در هر خانوادهٔ‌روسی سه نفر باشد در مقابل ۱۲ و ۱۵ که‌حد متوسط جوامع مسلمین است . (۱)

پاورقی درصفحه‌بعد—

نظرات در تفسیر این پدیده مختلف است، مسکو آنرا بعنوان‌یک نقطهٔ مثبت و به نفع رژیم یاد می‌کند آنچنانکه پیشتر از برژنف نیز نقل شد اما غیر شوروی‌ها مطالب دیگری درآن می‌خوانند، نوشته‌های غربی افزایش جمعیت مسلمین را یک "مقاومت" در برابر عنصر روسی حاکم و نفوذ وهجوم سکان روسی بسوی مناطق مسلمان‌نشین می‌شمارد وآنرا به رشد روزافزون فلسطینیان تشبیه می‌کند زیرا فلسطینیان نیز معتقدند که نفی و رد عملی تلاشهای دشمن مبنی بر نابود کردن آنان استمرار در تولید نسل است چون مادامی‌که فلسطینیان در تناسل و تکاثر باشند، امید بازگشت به "میهن" نیز برای همیشه زنده خواهد بود.

البته نوشته‌های غیر شوروی عنصر عشق و حرص مسلمانان را به تولید نسل بجهت اجابت دعوت پیامبر اکرم که فرمود: " تناسلواتکاثروا فانی مفاخر بکم الامم یوم القیامه" نیز از یاد نبرده‌اند این نوشته‌ها اضافه می‌کنند که طبق سنتهای جامعهٔ دامداری که در میان ساکنین آسیای میانه رائج است، زاد و ولد یک "ارزش اقتصادی و اجتماعی" نیز دارد چراکه چوپانی هزاران رأس مواشی و گوسفند وآب دادن وشیر دوشیدن آنها نیاز به افراد زیادی دارد و هرچند که خانواده بزرگتر باشد یعنی شمار فرزندان آن زیاد باشد ثروت او نیز زیاد و پیش همسایه‌ها نیز مکانت و احترام بیشتر خواهد داشت.

از یک جوانی‌که در مدرسهٔ دینی بخارا مشغول تحصیل بود و رقم چهاردهم را در میان فرزندان خانواده تشکیل می‌داد پرسیدم

۱ــ دررابطه‌با این‌موضوع مراجعه کنید به‌مجلهٔ "الجهاد" شماره۸ سال‌اول شوال ۱۴۰۳ هـ ص ۶۳ و ۶۴

شناسانیدن خود به آنها ، تربیت وتشکل و تسلیح آنها و اتکا به نیروی آنها است . . .

ما در عین حال سیاست کنونی دولت ایران را نسبت بهافغانستان سیاستی در جهت مخالف منافع مردم ما و مردم افغانستان می‌شناسیم ، دولت ایران در مبارزات طبقاتی که اکنون‌درسرزمین افغانستان در جریان است بطور آشکار جانب فئودالها و سران مرتجع عشائر را گرفته است ! " .*

اما سازمان بهاصطلاح مجاهدین خلق ایران نیز موضع مشابهی دارد و دخالت روسیه در افغانستان را یک عمل "مثبت" تلقی می‌کندچرا که روسیه از دیدگاه اینها " امپریالیست" و "استعمارگر" نیست‌امپریالیزم تنها خلاصه می‌شود در آمریکا و بنابراین اشغال نظامی افغانستان را نمی‌توان یک‌عمل امپریالیستی دانست و تعجب بیشتر از آنانی است که در افغانستان نیز "مجاهدین خلق" هستند و یا پیرو خط‌فکری آنان وِدر عین حال می‌خواهند بر ضد روسیه مبارزه کنند و نقشی در انقلاب‌اسلامی داشته باشند ! باکدام منطق و باکدام زیربنای فکری و تئوریک‌شان می‌خواهند مبارزه نمایند؟ با منطقی که هنوز روسیه را بعنوان یک "امپریالیست" نمی‌شناسد یا با تئوری" تضاد طبقاتی " و" مستضعفین پرولتر ! " چه فرقی است بین تضاد اینهابا دولت و تضاددو جناح خلق و پرچم؟ حقیقت آن است که هدف "قدرت" است و " ریاست" برای همهٔ اینها .

سازمان مجاهدین خلق ایران نوشت :

---

*ـ کار ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران تاریخ چهارشنبه ۱۲ دی ۱۳۵۸

که این افزایش جمعیت‌خانواده را درکشورتان چگونی تفسیر می‌کنید ؟

وی یک لحظه ساکت شد تا بتواندباجمع مفردات یک جملهٔ عربی بسازد سپس گفت : "حتی نحارب اعدأ الاسلام " (تا با دشمنان‌اسلام بجنگیم) و بیش از این زبانش اجازه نداد که به عربی سخن گوید .

اسماعیلیه و تصوف :

در لوحهٔ موزائیک جامعهٔ مسلمانان شوروی نشانه‌های دیگری نیز پدیدار است که‌بیشتر رنگ مذهبی دارد ، غالبیت عظیمی از آنان ،سنی و حنفی‌مذهبند و بیشتر در اوزبکستان و در سیبری متمرکزند و از نظر تاریخی امام ابوحنیفه نیز ریشهٔ آسیای میانه‌ای دارد و اکثر سران و بزرگان مذهب حنفی نیز از همین مناطق نشات یافته‌اند ، بعد ازحنفی‌ها نوبت شافعیه می‌رسد که اکثرشان در مناطق قفقاز در دو جمهوری‌داغستان و شاشانیا و . . . . بسر می‌برند .

بعدهم شیعهٔ جعفری است که در جمهوری آذربایجان تمرکزدارند و چون مسلمانان این جمهوری با جمعیت چند ملیونی خود بالمناصفه شیعه و سنی هستند لذا رئیس ادارهٔ دینی شیعی است و با لقب "شیخ الاسلام " یاد می‌شود و نائب وی سنی است که با لقب "مفتی‌الاسلام " نامیده می‌شود .

ومذهب اسماعیلی (یکی از فرق شیعه) نیز در کوههای پامیر در اطراف جمهوری تاجیکستان وجود دارد که تعداد پیروانش‌از نیم ملیون تجاوز نمی‌کند .

آنگونه که مذاهب متعدد است راهها و طریقت‌ها نیز متعدد است بسیار غافلگیرانه بود ـ لااقل برای من ـ که‌شاخه‌ها و طریقتهای متعدد

صوفی‌گری را در آنجا کشف کنم که گرچه فعالیتهای آنان تنها در اقامهٔ جلسات ذکر و حفظ دعا و ماثورات خلاصه می‌شود ولی هنوز هم درداخل اتحاد شوروی در قید حیاتند .

مرا به این اکتشاف مفتی ضیاءالدین باباخان هنگامی‌که با وی اسامی علما مسلمان که از مناطق آسیای میانه بروز کرده‌اند را برمیشمردم راهنمائی کرد چون من تصور می‌کردم که نوشته‌های شوروی در اغلب از "فقها" یادی نمی‌کند و به ذکر نام آنانکه در رشته‌های طب ، فلک ، ریاضیات و شیمی و . . . دانشمند بوده‌اند از قبیل فارابی و ابن‌سینا و خوارزمی و فرغانی بسنده می‌نماید واگر هم در میان‌آنان کسانی‌باشند که از فقه بهره‌ای داشته بوده بازهم تنها بعنوان یک فیلسوف یا متفکر و یا مورخ یادمی‌شود . مفتی ضیاءالدین گفت : اداره دینی هزار ودو صدمین سالگرد میلاد امام بخاری را دوسال پیش جشن گرفت و سپس وی شروع کرد به شمردن نامهای سایر فقهاء از قبیل ترمذی ، یعقوب شرجی و قفال شاشی و نقشبندی . . .

پرسیدم آیا مقصودهمان نقشبندی معروف و رهبریکی ازطریقتهای تصوف‌است که شنیده‌بودیم ؟ وی به عربی و باحماسهٔ آشکار جواب‌داد : بلی او شیخ مکرم ما محمد خواجه بهاءالدین نقشبندی است که در قریه "قصرعرفان" نزدیک شهر بخارا در عصر طلائی آن که علماء و فقهاء بزرگ‌فراوانی را تحویل داد متولد شد و مرد جلیل و محترمی بودودر عین حال یک آدم حرفه‌ای نیز بود یعنی کار می‌کرد و لذا طریقهٔ او (نقش ــ بندی) نامیده شده چون شغل او نقش و نگار حریربود .

پرسیدم آیا نقشبندی ، پیروانی هم بجا گذاشته؟

با حماسهٔ بیشتر گفت : بلی ! بلی ! طریقهٔ نقشبندی‌وجوددارد

و پیروانش در بخارا و خوارزم و نمنجن در صحرای فرغانه اوزبکستان به صدهاهزار می‌رسد واین بزرگترین طریقت‌های تصوف در آسیای میانه است .

گفتم : آیا می‌گوئی که دراین مناطق طریقه‌های دیگری نیزوجود دارد ؟

گفت : بلی ! این‌جا پیروان طریقت" شاذلیه" هم هستند که‌در داغستان پیروانی دارد و طریقت" قادریه" نیز هست که در جمهوری شاشانیا در شمال قفقاز انتشار دارد .

سپس مفتی ضیاءالدین اضافه کرد : در اعمال این طریقت‌ها فعلا "بدعتها" کنار گزارده شده و نقش‌شان تنها محکم‌کردن رابطه با خدا و تطهیر نفوس مؤمنین است بالمناسبه پرسیدم مقصود ازبدعتها چیست ؟

گفت : تمسک به ضریحهای زیادی که در کشور ما هست و توسل به اولیا و عادات و سنتهای کوچک روزانهٔ دیگر که فعلا علماءدین باهر وسیله‌ای که شده با آنها مبارزه می‌کنند وی سپس گفت : نقشبندیه نقش بارزی در مبارزه با این بدعتها ایفا کرده است .

یکی از حاضرین در جلسه که متوجه تعجب من شده بود بگوش من گفت :

ظاهرا تو نمی‌دانی که پدر مفتی ضیاءالدین یکی از رهبران نقشبندی بود و خود وی نیز نقش‌بندی است ولی بجهت مشاغل خود نمی‌تواند بطور حرفه‌ای برای طریقت خویش کار کند .

چهره‌ای که تغییر یافت :

غالبیت عظیمی از مسلمانان بیشتر در مناطق‌آسیای‌میانه‌متمرکزند

یعنی منطقه‌ای که قطرش بیش از ۱۴۰ کیلومتر و مساحتش متجاوز ازیک میلیون کیلومتر مربع می‌باشد و پایه‌اش از انباشته‌های قدیمی سخت و درشت تشکیل می‌شود و حلقهٔ دائره‌مانندی از ارتفاعات و کوههای بلند آنرا احاطه کرده است و حدودش در ماسوای دریای قزوین‌عبارت است از سلسله کوههای عظیم و مشهور آسیای میانه: هندوکش، پامیر، اورال و کازاک. ونهرهای فراوان و بلاحصری دارد که با آبها(؟)سرازیرشده از قله‌های برفی کوههای سرکش در مدار سال در جریان هستند ودر نهایت به دریاچهٔ بلکاش و اورال و قزوین توزیع شده‌اند.

این صحنهٔ طبیعی و جغرافیائی عظیم دارای بهترین منابع طبیعی ثروت در شوروی است یعنی که جامعهٔ مسلمانان شوروی تنها از نظر" کمیت" در رشد نیست که در کیفیت و ثروت نیز چنین است،طبق بیانیه‌های رسمی شوروی،جمهوری‌های اسلامی ۷۰٪ پنبه و ۷۰٪میوه‌جات و $\frac{٤}{٥}$ پوستین را در شوروی تولید می‌کند و معادن زغال‌سنگ در قازاقستان هشت برابر انگلستان و ایتالیا و یونان و معادن آهن درهمین جمهوری بیشتر از مجموع تولیدات آلمان غربی‌وایتالیا و ژاپن است.

شوروی همچنان تا به الان به‌نفتهای دو جمهوری مسلمان آذربایجان و تتاریا متکی ااست و طبق آمارها تولید نفت در تتاریا ۱۰۰ ملیون‌تن در سال ۱۹۷۰ بوده است.

اماراجع به صنایع، مراکز صنعتی که دولت شوروی در این‌مناطق برپا داشته چهرهٔ آن مناطق را کاملا تغییر داده و دگرگون ساخته‌گواینکه آن مناطق را از یک عصر به عصر دیگر و از یک‌قرن به قرن دیگر تحول داده است.

این سخن حقی است که باید گفته شود آنسان که خود مسلمانان

نیز آنرا بعنوان یک حقیقت مسلم قبول دارند و حتی یکی از آنان بمن گفت : علی‌رغم همهٔ چیزهائی‌که می‌توان بر ضد شوروی نسبت به رفتارش با مسلمانان گفت بازهم مهم‌ترین چیزی‌که موجب محاسبه به‌نفع شوروی است این تحول عظیم اقتصادی است‌که برای جامعهٔ مسلمانان بوجود آورده و ما هروقت که به همسایه‌هایمان ایران وافغانستان‌مینگریم اهمیت‌این تحول را درک می‌کنیم و بدون کمک شوروی قطعا مانمونهٔ جامعه‌های بودیم که هنوز از عقبماندگی و انحطاط رنج می‌برند و درگیر مبارزه با بی‌سوادی و فقر و گرسنگی هستند .

به کارگران مسلمان :

اگرچنانچه بافت جامعهٔ مسلمانان شوروی بخاطر مردم و زمین خود اهمیت داشته باشد ، مضمون رابطهٔ دولت بامسلمانان از آن‌مهم‌تر است و همین مسئله است که تاکنون جزو مجهولات پیچیدهٔ کشف‌ناشده باقی مانده و در بارهٔ آن تبلیغات متضاد موافق و مخالف در جریان است و بدین‌جهت دراین قسمت باید دقت بیشتری کرد .

خواستم گام به‌گام این مجهول را کشف کنم ابتداء پرسیدم : رابطهٔ دولت با مسلمانان و موضع او در برابر آزادی دینی چگونه است از همه یک جواب شنیدم ،از مفتی ضیاءالدین گرفته تا ائمه مساجدی‌که باآنان ملاقات کردم و تا شخص همراهم که در هر مناسبتی همان جواب را تکرار می‌کرد .

" دولت کاری به دین و متدینین ندارد ،ماهمهٔ حقوق‌وفعالیتها و شعائرمانرا با آزادی مطلق انجام می‌دهیم و قانون نیز همهٔ اینها را تضمین‌کرده است " .

این مضمون راهمهٔ نوشتهای شوروی تکرارمیکندوکتاب (مسلمانان در اتحاد شوروی) که بهمهٔ مسلمانان عرب ومسلمان توزیع می‌شود هیچ صفحهٔ آن‌ازاشاره بدین مسئله خالی نیست .

گذشته از بوی تبلیغاتی که دراین جوابها به مشامم می‌رسید ،شک من از این جهت بیشتر شد که انجام آزادانهٔ فعالیتهای اسلامی حتی دراکثر کشورهای اسلامی مجاز نیست چه رسد به شوروی!

چون از بدست‌آوردن پاسخ اساسی عینی سوءالم از کسانی‌که با آنان ملاقات کردم مایوس شدم خواستم در دیگری را بکوبم یعنی اسناد و مدارک شورویراکه بعداز انقلاب اکتبر راجع به موضوع دولت در برابر مسلمانان نوشته شده مطالعه کنم .

یک نوشته از خود لنین رهبر و بنیان‌گذار شوروی یافتم که قبل از انقلاب آنرا نوشته و از قوانین تبعیض دینی در روسیه تزاری‌انتقاد کرده،دراین نوشته آمده: این قوانین صریحا این‌دین‌یاآن دین‌رانفی واز نشر آن جلوگیری می‌کند و یا گرویدگان به این دین یا آن دین را از بعض حقوق‌شان محروم می‌سازد ، این قوانین ظالمانه و ننگ‌آوراست . سپس اضافه می‌کند : هرفرد در انتخاب دین مورد نظرش و همچنین در نشر وتبلیغ آن دین و یا انتخاب دین دیگر باید آزادی کامل داشته باشد . (۱)

این موضع ایده‌آلی بود که‌همهٔ متدینین ازآن راضی بودند .

قبل از سپری‌شدن کمتر از یک ماه از انقلاب اکتبر ، در ۲۰نوامبر ۱۹۱۷ حکومت شوروی بریاست لنین پیام مشهور خود را به"همهٔ

۱ــ لنین ــ الی الفلاحین الفقرأ چاپ عربی

کارگران مسلمان در روسیه و شرق" منتشر کرد و گفت :

"حکومت شوروی در کنار زحمت‌کشان مسلمان می‌ایستد ، آنانکه مساجد و مراکز عبادی‌شان در زمان تزار تخریب و به عقائد و سنن‌شان توهین شده است ،دولت رسما اعلان کرده کهازالان به‌بعد ، عقائد و عادات و نهادهای ملی و فرهنگی شما آزاد و محترم و محفوظ خواهد بود ، زندگی ملی‌تانرا آزادانه وبدون هیچگونه مانعی سازمان دهید و این حق شما است" . (۱)

چه اینکه این قانون بخاطر تامین مصالح انقلاب درآنزمان‌صادر شده و یاموضع حقیقی دولت وبیانگر آرمانها وامیدهای انقلابیون در آغاز باشد در هرحال برای مسلمانان یک موضع‌گیری رضایت‌بخش و امیدوار کننده بود .

در سال اول انقلاب ،لنین برای ابراز محبت واحترام خود به احساسات مسلمانان دستور داد که" قرآن عثمان" ــ که ارزش تاریخی عظیمی داشته وگفته می‌شود که تاکنون آثار خون خلیفهٔ سوم را در هنگام کشتنش در حالیکه او مشغول تلاوت بوده در بعض صفحات خود دارد ــ را به‌مسلمانان برگردانند ، این قرآن را یکی از جنرالهای تزار از یکی از مساجد سمرقند در زمان اشغال ترکستان اسلامی از طرف روس در مقابل پرداخت ۱۰۰ روبل خریده و سپس در سال ۱۸۶۹ به‌مقر تزاردر بطرسبورگ انتقال داده است . (۲)

۱ــ مراسیم السلطه السوفیته ج ۱

۲ــ برای اطلاع از تفصیلات مسئله مراجعه کنید به‌کتاب " تاریخ المصحف العثمانی فی طشقند" نوشته شیخ اسماعیل مخدوم .

لنین رجعت می‌کند :

ولی این اقدامات واحساسات که از انقلاب دیده شد در موضع‌گیری‌های حزب و دولت پس از چندسال منعکس نشد ، هنگامیکه قانون اساسی شوروی در سال ۱۹۲۱ صادر شد ، در ماده ۵۲ تصریح کرد :

" برای‌اهالی اتحاد شوروی آزادی‌وجدان یعنی حق پذیرفتن هر دین یا نپذیرفتن هیچ دینی و بجاآوردن مراسم مذهبی‌و یا حق تبلیغات اتها یستی (الحادی) تضمین می‌شود و برانگیختن دشمنی و کینه در ارتباط با عقائد مذهبی ممنوع است "

همین ماده در آخر خود تصریح می‌کند :

" در اتحاد شوروی مذهب از دولت و مدرسه از مذهب جدا است " . (۱)

۱ــ خواننده‌ٔ عزیز بد نیست مقایسه‌ای کند بین این ماده‌از قانون شوروی وماده‌ٔپنجم قانونیکه‌مزدوران‌شوروی‌درافغانستان‌تصویب‌کرده‌اند :

درجمهوری دموکراتیک افغانستان احترام رعایت وحفظ دین مبین اسلام تامین می‌شود وآزادی اجرای مراسم دینی و مذهبی برای تمام مسلمانان تضمین می‌گردد . پیروان‌سائر ادیان دراجرای مراسم دینی و مذهبی‌شان که‌آسایش‌وامنیت جامعه‌را تهدید ننماید آزادی کامل‌دارند. هیچ‌یک از اتباع حق ندارد از دین به مقصد تبلیغات ضد ملی‌وضدمردمی و وسیله‌ٔارتکاب‌اعمال‌خلاف منافع جمهوری دموکراتیک افغانستان وخلق افغانستان استفاده کند . (اصول‌اساسی‌جمهوری دموکراتیک افغانستان) ــ چاپ مطبعه دولتی ــ وزارت‌اطلاعات‌وکلتور ــ ریاست‌نشریات‌ماده‌پنجم‌ص۵

آنچه که دراین ماده تازگی دارد وتاکنون هم هست آنستکه‌قانون برای متدینین تنها حق اعتقاد و انجام شعائر دینی را اما برای غیر متدینین حق انجام تبلیغات الحادی و ضد دینی را تضمین می‌کند یعنی که قانون برای متدینین حق دعوت و تبلیغ دینی را آزاد نمی‌گذاردچون صراحتا این حق را برای یک‌طرف داده و از طرف دیگر ساکت‌است .

روشن است کسانی‌که از حق تبلیغات ضد دینی والحادی استفاده خواهد برد حزب حاکم است ،حزبی‌که بر دولت وهمهٔ وسائل ارتباط ــ جمعی و موٴسسات و مراکز علمی و ارتش و ناوگان وسازمان امنیت و منابع مالی مسلط است اما طرف دیگر (مسلمانان) در برابر این امکانات عظیم تبلیغات الحادی هیچ چاره‌ای ندارند جز اینکه به"عبادت" بپردازند و فعالیت‌شانرا دراین چارچوب کوچک ومحدود منحصر سازند .

معنای آنچه گفته شد آنستکه بین آزادی‌های متدینین وغیر ــ متدینین برابری نیست یکطرف همه‌چیز در اختیار دارد اما طرف دیگر هیچ چیز جز عقیده و دین ندارد و طبیعی است که همه‌چیز به نفع طرف اول صورت خواهد گرفت و دیگر آنکه در کنار هم قرار دادن"دین" و "برانگیختن دشمنی و کینه" بیانگر یک موضع غیر دوستانه است که‌معنای ضمنی آن این‌است که دعوت و تبلیغ دینی بمثابهٔ تحریک دشمنی وکینه است .

واگر ماده ۵۲ قانون را در پرتو ماده ۲۵ آن بخوانیم مطلب بیشتر روشن می‌گردد چون درماده ۲۵ تصریح شده است :

" تعلیم عمومی و آموزش حرفه‌ای در خدمت اصول کمونیزم‌و رشد فرهنگی و بدنی جوانان خواهد بود " .

یعنی اگر ماجمله‌های دوماده را بهمدیگر وصل کنیم این‌معادله را

خواهیم داشت :

دین از دولت جدااست ــ مدرسه از دین جدا است ــ مدرسه تابع دولت است ــ دولت کمونیزم را بعنوان هدف تعلیم و آموزش در مدارس تعیین می‌کند !ــ

بجهت همین موضع‌گیری جدید بود که حکم قضاوت طبق‌شریعت اسلام و مدارس مسلمانان لغو شد واوقاف مصادره گردید واین گامهای اجرائی بود که باخط ایدئولوژیکی دولت انطباق داشته و نتیجهٔ حتمی سیاست جدائی دین از سیاست بود و کمال اتاترک‌نیز بعداز الغاء حکومت اسلامی امثال این اجرائات را در ترکیه انجام داد .

با گذشت زمان روابط دولت با مسلمانان سردتر و متشنج‌ترمی‌شد مخصوصا درزمان استالین . نوشته‌های غیر شوروی گرچه خالی از مبالغه نیست معلوماتی را دراین زمینه برای‌ما بیان می‌دارد : مجلهٔ " یو . اس نیوز " منتشر کرد که در تحقیقی که در بارهٔ وضعیت‌مسلمانان در دههٔ سی به‌کنگرهٔ آمریکا در سال ۱۹۵۸ داده شد ، آمده است که: از هرسه‌نفر دهقان مسلمان در مناطق قزاق در اثنأ تطبیق نظام مزارع اشتراکی‌یک‌نفر جان داده و بیش‌از نیم‌ملیون از روشنفکران مسلمان که در میان آنان فقها و علما نیز بودند یا اعدام شدند ویا به خارج کشور هجرت‌نمودند .

آماری را که نوشته‌های غیر شوروی ارائه می‌دهد نشان می‌دهد که پیش از انقلاب اکتبر مسلمانان ۲۴ هزار مسجد داشتند و درسال ۱۹۶۰ به ۱۲۰۰ عدد رسید والان تنها ۳۰۰ مسجد وجود دارد اما منابع‌شوروی در بارهٔ آنچه که بر مسلمانان در آن مرحله گذشته چیزی ذکر نکردوتنها کتاب(مسلمانان در اتحاد شوروی) (۱) راجع به این موضوع اشاراتی

پاورقی در صفحه بعد ــــ

"واقعیت این است که تاکنون در افغانستان بسیاری مرتجعین و روٴسای قبایل تحت عنوان اسلام عمل کرده‌اند ، پاره‌ای‌گزارشها حاکیست که حتی پول و نفرات و سلاحهایی نیز به میزان زیاد از جانب برخی محافل ایرانی به حضرات رسیده است ، از سیاست برخی روزنامه‌های معلوم‌الحال دست‌راستی ایران نیز ناگفته پیداست که از هر مرتجعی تحت عنوان اسلام حمایت کرده و می‌کنند که گوئی معیار اسلامیت و مسلمانی ضد مارکسیست‌بودن است . . .

حملهٔ مشترک آمریکا ، پاکستان ، چین برای اشغال افغانستان بویژه باتوجه به پایگاههای عشیرتی و فئودالی‌شان البته چیزی محتملی بود و در همین‌جا است که اگر بطور استاتیک و مقطعی به ورود نیروهای شوروی به افغانستان نظر کنیم ممکن است‌عملکرد شوروی را "مثبت" و "مشروع" تلقی کنیم ". *

اما آقای پیمان رهبر جنبش مسلمانان مبارز ایران" امت" نیز در مصاحبهٔ خود سخنان چندی دارد که به نمونهٔ از آن اشارت می‌شود :

"ما یک تحلیلی در آن اوائل درهمین نشریه امت راجع به افغانستان داشتیم و ذکر اینکه اقداماتی‌که انجام گرفته اقدامات مترقی است اما تحلیل‌ما اینستکه اقدامات مترقی هرقدرهم که انجام بگیرد اگر یک جریانی در حال وابستگی اینکار را انجام بدهد در درازمدت بازهم شکست می‌خورد یعنی وقتی‌کهامیگوئیم در مبارزه وقتی‌که استقلال وجود ندارد اولویت با شعار استقلال است یعنی باعدم استقلال شما حتی نفی استثمار راهم اگر بکنید

---

* "مجاهد " ارگان سازمان مجاهدین خلق شماره ۲۳ و ۲۴

دارد . این کتاب دریک فصل تحت عنوان" قانون شوروی در بارهٔ دین" ص ۶۰ نوشته :

" در بناء سوسیالیزم مخصوصا در سالهای اول حکومت شوروی برخی حوادث پراکنده‌ای اتفاق افتاد که عده‌ای از رهبران محلی سازمانهای اجتماعی یا هیئتهای دولتی اشتباهاتی را در بارهٔ بعض موءمنین یا طوائف اسلامی مرتکب شدند که بسرعت این اشتباهات تصحیح شده و مرتکبین آنها در پی‌گرد مسئولیت جنائی قرار گرفتند " .

در فصل دیگر تحت عنوان" تنها حقائق" ص ۷۰ نیز اشارهٔ مشابهی دارد :

" د رآغاز دههٔ بیست ، سلطه‌های محلی در بعض مناطق زیر پوشش شعارهای چپ‌روانه ، تبلیغات الحادی را با خشونت‌وروش تحقیرآمیزی‌آغازکرده‌بودندوحکومت شوروی این اعمال‌راباقاطعیت محکوم نموده و متخلفین از قانون رازیر سوءال کشید " .

اگر در نظر بگیریم که این اشارات و تصریحات بجهت علل‌روشن و آشکاری تاحد زیادی از جریان ، سبک و آسان و خلاصه رد شده است آنگاه درک می‌کنیم که مسلمانان لااقل در دههٔ بیست وسی دریک‌مرحله بسیار سخت و دشواری زیسته‌اند و آرمانها و آرزوهای "کارگران مسلمان شرق" یکی پس از دیگری نقش برآب شده‌اند !

۱ــ از انتشارات بخش روابط بین‌المللی سازمانهای اسلامی دراتحاد شوروی ــ مسکو .

نقش جنگ جهانی دوم :

در دههٔ چهل بخاطر جنگ دوم جهانی گشائش نسبی ومحدودی پیش آمد، در کتاب "امپراطوری متلاشی" خانـم فرانسوی هیلین ــ کاردانکاس کارآگاه شؤن شوروی می‌نویسد : (۱)

" در هنگامی‌که استالین سرکوبی مسلمانان را ادامه می‌دادوحتی استخدام حروف عربی را در جمهوری‌های مسلمان مخصوصا بعد از بالارفتن احساسات ملی و تشکل گروههای مقاومت درآسیای میانه ممنوع اعلام کرد، جنگ جهانی دوم درگرفت و نیروهای آلمان وارد اراضی شوروی شدند، آلمانی‌ها برگ ملیتها را به بازی گرفته و برنامهٔ اعادهٔ استقلال برای‌جمهوری‌های غیرروسیه را در پیش گرفتند و با ایجاد دولت مستقل‌در قفقاز بدست رهبران مسلمان و نیز دولت دیگری در کاراتشای برهبری شخص مسلمانی بنام قاضی ابراهیموف آن برنامه را به مورداجرا گذاشتند ولی آنان بعد از آنکه کفهٔ‌میزان جنگ به نفع شوروی تغییر یافت نتوانستند برنامه‌شانرا ادامه دهند و از سوی دیگر در خلال سالهای جنگ‌همهٔ کارخانه‌های ذخیره و تولید ازتمام نواحی اتحاد شوروی بمناطق مسلمان‌نشین در جنوب انتقال یافته بود و استالین درک کرد که ادامهٔ سیاست سرکوب در درازمدت نتائج معکوسی خواهد داشت و بدین جهت ازخشونت

۱ــ بخشی از این کتاب را دکتر حسن حبیبی تحت‌نام "اسلام و مسلمانان در روسیه" بفارسی ترجمه کرده است.

کاسته و بعض مساجد را دوباره گشودد و بعض تقییدات را ازسر مسلمانان برداشته و نسبتا تبلیغات ضد اسلامی هم کاهش‌یافت تصادفی نبود که بدنبال جنگ جهانی در سال ۱۹۴۶ ادارهٔ امور دینی مسلمانان آسیای میانه تشکیل یافت و دوباره در همان سال مدرسه" میرعرب" در شهر بخارا برای تعلیمات‌دینی فرزندان مسلمان بازگشایش یافت".

نوشته‌های غیر روسی خاطرنشان می‌سازد که فشار و تحت ستم قرار گرفتن مسلمانان شوروی در زمان خروشچف در دههٔ ۶۰ دوباره تجدید شد و سپس تخفیف یافت وبه وضعیت فعلی انجامید.

آزادی مطلق ـ ر ختنه :

انعکاسات این سیاست خشن در اعمال و رفتار مسلمانان چه‌بوده است؟

طبیعی بود که اعمال مسلمانان در مساجد و منازل منحصر شود و شناخت اسلام هم در اداء آنچه که" شعائر دینی" نامیده می‌شود خلاصه گردد و همین، چارچوب مشخصی بود که قانون تعیین کرده‌بود.

قاضی شاکر خیال‌الدینوف مفتی بخش اروپائی روسیه و سیبری در مجله(اسلام دراتحاد شوروی) می‌نویسد:

"ما شعائر عمومی دینی را بدون هیچگونه مانعی انجام‌می‌دهیم بسیاری اوقات ائمه مساجد به منازل مؤمنین دعوت می‌شوندتا مراسم دعای ویژهٔ نوزاد و عقد ازدواج را انجام دهند. مسلمانان باآزادی، ختنه می‌کنند! و در تعدادی از شهرها و از آن‌جمله در خود مسکو قبرستان ویژهٔ مسلمین وجود دارد که درآنجا تنها

اموات مسلمین دفن می‌شوند".

و بهمین مضمون کتاب (مسلمانان در شرق شوروی) (۱)فعالیتهای مسلمانانرا چنین خلاصه می‌کند :

" آنان خودشان مسائل مربوط به تهیهٔ کادرهای علمای دین‌وچاپ کتب دینی و ساختن مواد لازم برای عبادت و هکذا . . . !راحل و فصل می‌نمایند و اتحادیه‌های اسلامی مساجد را بطور مجانی برای اداء فریضهٔ روزانهٔ نماز و اقامهٔ جشنهای دینی‌درمناسبات عید قربان وعید رمضان ومیلاد پیامبر استخدام می‌کنند".

طبیعی بود که همهٔ اعمال مسلمانان در خارج این چارچوب‌باید طوری انجام می‌شد که در خدمت خط سیاسی ــ ایدئولوژیک دولت باشد کتاب عبدالوهابوف که عین عنوان قبلی را (مسلمانان در اتحاد شوروی) دارد این حقیقت را بیشتر تاکید می‌کند چون می‌نویسد که مسلمانان در تصویب قانون جدید شوروی شرکت جستند و حاج آقا جان عبداللایف امام مسجد تلحطان بابا در ترکمنستان بعنوان موٴید قانون جدید دریک مجمع مردمی شرکت کرده وگفت : این قانون ، آزادی همهٔ خلقهای‌کشورما و حقوق برابر آنانرا تضمین می‌کندو مشتمل بر مواد فراوانی است که‌کاملا با آیات قرآن و روایات پیامبر ما انطباق دارد و ماهمگی و بصورت‌کامل این قانون را تائید می‌کنیم .

در همین کتاب عبداللایف نمونه‌ای از خطبهٔ عید قربان رانقل می‌کند که شیخ احمد قدری عزیز حجایف در مسجدشهرک‌نمنجن‌اوزبکستان

۱ــ از مطبوعات جمعیت اوزبکی صداقت و تعاون با کشورهــــای خارجی .

القا کرده و گفته است :

" ما امروز در حالی این عید بزرگ اسلامی را جشن می‌گیریم که در وضعیت خوبی بسر می‌بریم ،جمهوری مابرنامهٔ پنج ماده‌ای اقتصادی و فرهنگی خود را اجراء نموده و تولید صنعتی به‌نسبت ۵۱% افزایش یافته و بیش از ۵۰۰ هزار هکتار زمین زیرکشت‌آمده و دهقانان ما تنها در همین سال بیش از ۵ ملیون تن" طلای سفید" تقدیم میهن کرده و رفاه‌مادی مردم شوروی تاحد زیادی بالا رفته است و ما خدا را برای همهٔ اینها شکر می‌کنیم و برای او نماز می‌خوانیم و او را می‌پرستیم وهمگی‌مان بمناسبت اتفاقیهٔ ۳۵ دولت در "هلسنکی" برای تضمین صلح وامنیت مشترک در اروپا ابراز خوشحالی و خرسندی می‌کنیم واز خداوند امیدواریم که در قارهٔ آسیائی مانیز روح صلح و دوستی و تعاون را حاکم گرداند " .

با این خطبه مسلمانان جشن‌شانرا در عید مبارک قربان آغاز کردند .

بدین‌سان فتواهائی‌که از طرف علما دین صادر می‌شود نیز تحت تاثیرهمین جریانها قرار می‌گیرد گرچه که احیانا و ناخودآگاهانه‌نقطه‌های مثبتی هم داشته و برخی ازآلودگی‌ها و شوائب را از دامن اسلام زدوده است . کتاب (مسلمانان در شرق شوروی) می‌نویسد : مفتی ضیاءالدین باباخان در بارهٔ "چادر زنان" فتوائی صادر کرد وگفت :

در بارهٔ این سنت هیچ مدرک معتبری در قرآن و کتابهای‌دینی ذکر نشده و نبابراین همهٔ زنان مسلمان می‌توانند خود را از"چادر"که مانع‌حرکت و کار آنان می‌شود آزاد کنند و در فتوای دیگر آمده : درعید

قربان ذبح حیوان واجب نیست .

مفتی محمد حاج قربانوف رئیس ادارهٔ امور دینی مسلمانان شمال قفقاز در کتاب (مسلمانان در اتحاد شوروی) بعد از آنکه اشاره‌ای به قداست و مصونیت سنتهای نوزاد و مراسم نام‌گذاری و ختنه وازدواج و اعیاد مختلف اسلامی و سائر سنتهای دینی نموده می‌گوید :

" سنت انتقام‌گیری (شاید مقصود قصاص باشد .م) که در مناطق کوهستانی قفقاز بعنوان یک اصل دینی مطرح بود تنها عامل آن تفاوت و تبعیض اقتصادی بین فقرا و ثروتمندان بود وهنگامی‌که همهٔ اراضی به کسانی سپرده شد که روی آنها کار می‌کردند وهنگامی‌که قانون شوروی استثمار انسان‌از انسان را تحریم کردآن سنت نیز الحمدلله رخت بربست " .

مفتی قربانوف در فتوای دیگر اضافه می‌کند :

" مهر ازدواج که در زمان صدر اسلام بعنوان عامل محرک برای ایجاد یک خانوادهٔ سالم و بااطمینان و صفا وضع شده بود بعدا عامل فشار بر فقرا و موجب نفی حاکمیت ارادهٔ انسان گردیده بود و این مخالف اسلام است ، این عادت که علاقهٔ پیامبر رابه سعادت مردم به شکل زنده‌ای می‌نمایاند الان تقریبا از میان‌ما برداشته شده وجای آنرا سنت جدیدی گرفته است یعنی پدرومادر و نزدیکان داماد وعروس هدایایی را به آن‌دو تقدیم می‌کنند و بسیاری اوقات در این هدایا موٴسساتی‌که آندو در آنها کار می‌کنند و کولخوزها و سازمانهای اجتماعی نیز سهم می‌گیرند ! !

در همان کتاب شیخ‌الاسلام علی‌آغا سلیمان‌زاده رئیس ادارهٔ دینی مسلمانان ماوراء قفقاز که نمایندهٔ شیعه‌ها است‌می‌نویسد :

" اخیرا در مورد شعائر ویژهٔ عاشورا در خلال روزهای عزاداری ماه محرم ، تغییراتی داده شده وعلما شیعه درآذربایجان‌مومنین را از "شکنجهٔ نفس" منع نموده و با استشهاد به شریعت اثبات کردند که برپاداشتن شعائر محرم به‌آن شکل با عقیدت اسلامی موافق نبوده وگناه بزرگی است " .

سپس مفتی علی آغا اضافه می‌کند :

"تغییر شعائر عاشورا از اهمیت این تاریخ عظیم و مورد احترام مسلمین نکاسته وبرعکس موءمنین الان در وضعیت‌مطمئن‌تری‌بسر برده و با شنیدن دعاهای مذهبی احاسات دینی عمیق‌تری‌پیدا می‌کنند " .

جشنهای همیشگی :

خلاصه آنکه انجام عبادات وشعائر و سنتها در صورتیکه باخط حاکم دولت تصادمی نداشته باشد بدون هیچ قید و شرطی آزاد است .

آنچه که جالب توجه است آنستکه جامعهٔ مسلمانان همهٔ شعائر و سنتهای مرتبط به دین را به مناسبتهائی تبدیل کرده‌اند که همیشه جشن می‌گیرند واین جشن با تلاوت قرآن و موعظه ونصیحت از طرف علما دین وبرپا داشتن مجالس که در آنها افراد خانواده وخانواده‌های نزدیک شرکت می‌جویند صورت می‌گیرد واین خود یکنوع تمسک به ایدئولوژی و حفظ شخصیت ویک مقاومت ناخودآگاهانه‌ای استکه دربرابر خطر هضم شدن در خطوط فکری و نژادی دیگر انجام می‌شود .

و با این تحلیل می‌توان سر این همه مجالس جشن را فهمید ، هر خانوادهٔ مسلمان درتولد نوزاد و سپس درنامگزاری او جشن‌می‌گیرد ،

امام مسجد دعوت می‌شود تا قرآن بخواند وحاضرین را موعظه کند ودر مرتبهٔ سوم باجشن باشکوهتر مراسم ختنهٔ کودک صورت می‌گیرد ، دوروز پی‌درپی قرآن را یکدوره ختم می‌کنند و در روز سوم بعد از موعظه وصرف غذا در میان تهلیل و تکبیر جمعیت ختنه انجام می‌شود گو اینکه ختنه هم یکی از "اعیاد اسلامی" شده است .

بخاطر انگیزهٔ تمسک‌به‌آنچه که از اسلام در دست‌شان باقیمانده جشنهای وسیع‌تر و بزرگتری بمناسبت میلاد پیامبر برپا می‌دارند ،ابتدا در مسجد و سپس بخانه‌ها انتقال می‌دهند ،قرآن تلاوت می‌شود وموعظه صورت می‌گیرد و مجالس صرف غذا برپا می‌شود و بل در داغستان و تتاریا و بشکریا و ادمورتیا یک ماه کامل راجشن می‌گیرند .

در مسئلهٔ ازدواج هم به دفتر ثبت مدنی مطابق قانون دولتی اکتفا نمی‌کنند و در مسجد مراسم را برپا می‌دارند و از امام مسجد موعظه می‌شنوند و بعداز سه‌روز مجلس زفاف برگزار می‌شود که درآن‌قرآن تلاوت می‌شود و عقد ازدواج خوانده می‌شود و ولیمه داده می‌شود .

هنگامی‌که مرد به سن ۶۳ سالگی برسد درخانهٔ وی جشنی برپا می‌دارند . قرآن و دعا و سرود می‌خوانند و ولیمه می‌دهند واین‌مناسبت در نوع خود بی‌نظیر است چراکه ۶۳ همان سن پیامبر اسلام (ص) است .

حج در آنجا داستان دیگری دارد بعد از نماز جمعه در مساجد ، اسامی آنانکه به این جائزه نائل آمده‌اند در میان تهنیت‌ها وتکبیرها اعلان می‌شود (تعداد آنها هرسال بین ۲۵ و ۵۰ نفر است) حجاج از مناطق دوردست در قافله‌هائی‌که نزدیکان و دوستان‌شان نیز شرکت می‌جویند بسوی مسکو مسافرت می‌نمایند و علما دین با لباسهای زیبا و روشن به بدرقهٔ شان می‌شتابند و هنگامی‌که از حج برمی‌گردند بازهم

مجالس جشن به احترام آنان برپا می‌شود . تسبیح‌ها و جانمازی‌هائیکه از مکه و مدینه آورده می‌شوند (جانمازی‌های خوب‌ساخت آلمان غربی هستند !) هدایای گران‌قیمتی است که تاآخر عمر فراموش نمی‌شود ،آب زمزم نیز که مردم سرآن به جنگ ومنازعه بر می‌خیزند ! .

اما در دو عید قربان و رمضان ، جشن‌ها شکوه بیشتری می‌گیرند ، همگی مرد و زن به نماز عید می‌روند و در عید قربان حیواناتی در نزدیکی مساجد ذبح می‌شوند و در منازل ، مجالس برپا می‌گردد قرآن و دعا خوانده می‌شود ، غذا و میوه توزیع می‌گردد .

در مناسبات عزاداری طبق عادت همهٔ مسلمین ، قرآن تلاوت می‌شود ولی آنچه که بسیار برای من شگفت‌انگیز است ــ آنگونه که یکی‌از روٴسای اداره امور دینی بمن گفت ــ آن بود که‌حداقل ۹۰%ازکمونیستهائی که از خانواده‌های مسلمانند در وصیت‌نامه‌هایشان تقاضا می‌نمایند که‌نثار ارواح‌شان قرآن‌خوانده شود و یکی از کسانی‌که به این امر وصیت کرده یکی از وزراء جمهوری اوزبکستان وعضو بارز حزب بوده ونیز یکی دیگر از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی .

هنگامی‌که به قبرستانی نزدیک مسجد شهر دوشنبه پایتخت تاجیکستان که درآن نماز خواندیم رفتم صحنهٔ دیگری توجهم راجلب کرد وآن اینکه قبرها هریک علائم ویژه‌ای دارد ، قبور مسلمانان باهلال و از مسیحیان باصلیب واز کمونیستها باستارهٔ سرخ علامت‌گزاری شده‌اند .

عقیده یا سنت :

اما این وابستگی شدید به شعائر و سنتهای مرتبط به اسلام ،دین را در نظر بسیاری از اقشار مسلمانان به یک سلسله" سنتها " تبدیل‌کرده

است یعنی عاداتی‌که مردم در سلوک و روابط شان وجدا از عقیدت،از نیاکانشان به ارث برده‌اند تاآنجا که کلمهٔ "مسلمان" هم درنظر آنان تنها صفتی و لقبی مانند اوزبکی، تاجیکی و قرقیزی و... شده است و بدین جهت هیچ قابل تعجب نیست‌که یکی از آنان بتو بگوید که‌ملحد است و بعد اضافه کند که مسلمان هم هست و هیچ تضاد و تناقضی راهم بین آندو درک نکند ونیز بهمین‌جهت ممکن است که مردی در قهوه‌خانه یا دکانی بنشیند و شیشهٔ ودکای روسی را سر بکشد و بعد ازآن بادست صورتش را مسح کند و بگوید : آمین!

این مسئله در میان جوانان بیشتر دیده می‌شود چه اینکه آنان از آوان کودکی که به کودکستان می‌روند طبق تصریح قانون، روشهای آموزشی مبتنی بر انکار خدا را تلقین می‌شوند وهنگامی‌که به مرحلهٔ دانشگاهی رسدند تاریخ حزب کمونیست را به تفصیل درس می‌خوانند و در سال چهارم، تحصیل آنان با تعلیم علم الحاد (اتهایزم) مبتنی بر نفی ادیان و انکار وجود خدا، پایان می‌پذیرد و لابد ادامهٔ این‌روش در طول ۶۰ سال با استفاده از همهٔ وسائل تبلیغاتی و فرهنگی،تغییرات زیاد وانکارناپذیری در ساختمان فکری و روانی نسل جوان مسلمان پدید آورده است مخصوصا با فریفته شدن جوانان به امتیازاتی‌که دانشجویان در صورت پذیرفتن عضویت در حزب کمونیست داده می‌شوند چون‌اعضاء کومسومول (سازمان کمونیست جوانان) درداخل شدن در دانشگاه‌ومراکز تحصیل و بدست‌آوردن وظائف و پستهای عالی درآینده، اولویت‌وامتیاز دارند و غیر اعضا سازمان که به دانشگاه داخل می‌شوند حق اشتراک در فعالیتهای مختلف دانشجوئی ندارند و بعد از پایان تحصیل هم مجالی جز در قلمرو پستهای عادی و رتبه‌های پائین ندارند، بدین جهت

این نفی استثمار نمی‌ماند بنابراین شعار مترقی برای یک کشوری که در حال یکنوع وابستگی است" استقلال" است حالا ما مطمئن هستیم که حکومت افغانستان اقدامات مترقی زیادی! کرده است اما این اقدامات در حالی که در حال وابسته‌شدن و اتکاء به دولت شوروی است این تمام اقداماتش را درآینده خنثی‌می‌کند این وقتی ارزش دارد که در عین استقلال و عدم وابستگی بکند والا این نیست که ما این واقعیت را نبینیم که نسبت به‌حکومتهای قبلی مترقی است نسبت به حکومت‌های شاهی صددرصد مترقی‌تر است". *

ما که مسائل افغانستان را در نظر می‌گیریم صرفا از موضع مکتب باید برخورد کنیم موضع مکتب بما می‌گوید دشمن اصلی آمریکا است هرچه فریاد دارید برسر آمریکا بکشید حالا وزیر خارجه اصرار دارند براینکه نه چنین نیست شوروی دشمن اصلی ماست واین شوروی است که می‌خواهد به ما حمله کند. **

اما موضع سائر گروهها و نهادها و مقامات جمهوری اسلامی‌ایران و در صدر آنها سخنان بحق و فریادهای رسا و صریح رهبر کبیر انقلاب امام خمینی دام‌ظله روشن و آشکار بوده و نیازی به توضیح ندارد وفقط چند نمونهٔ کوتاه می‌آوریم :

حزب جمهوری اسلامی در بیانیهٔ خود ضمن محکوم کردن‌دخالت شوروی نوشت :

---

*ـ نشریه "امت" ارگان جنبش مسلمانان مبارز سال دوم شماره۶۵ ۲۵ /تیرماه/ ۵۹ مصاحبهٔ پیمان با خبرگزاری شوروی "تاس"

** امت ۲۸ خرداد ۱۳۵۹ شماره ۶۱

طبیعی است که اکثر کسانی‌که بامسجد سروکار دارند پیرمردان وکهن ـ سالان و کارمندان بازنشسته باشند و در میان همین‌ها کسانی هم هستند که در صفوف ارتش دولت عثمانی جنگیده‌اند .

اسلام انقلابی :

اما در برابر اینان که دین را به"سنت" تبدیل کرده و یا موقتا آنرا به کناری نهاده‌اند . هستند گروههای دیگری‌که با شوق و علاقهٔ تمام وعلی‌رغم تندبادها ، ،مشقت‌ها و دشواری‌ها . "دین"شانرا حفظ کرده‌اند و حقا اینها کسانی هستند که حدیث پیامبر در آنها مصداق می‌یابد :

" کسانی که اخگر و پارهٔ‌آتشی دردست گرفته باشند " .

همین دسته هستند که پسرانشانرا به شهر اوزبکی" نمنجن" می‌فرستند تا در پیش علما و حافظان قرآن ، فرهنگ اسلامی را تاحدممکن تعلم کنند وهم اینها هستند که خود را نذر حمل این رسالت کرده‌اند ، رسالت حفظ قرآن لااقل در قلب وزبان مسلمانان و نه فقط حفظ قرآنهای خطی برای تقدیس و تبرک .

و هم همین‌ها هستند که پسرانشان را بعد از مرحلهٔ‌تعلیم‌ابتدائی به مدرسهٔ دینی بخارا می‌فرستند تا بعداز هفت‌سال تحصیل درآنجا ، بمدت‌چهارسال‌دیگربمدرسهٔ عالی‌تاشکندبپیوندندتاخطیب و واعظ‌وعالم دینی شوند با اینکه غیر معقول است که برای ۴۰ ملیون مسلمان تنهادو مدرسهٔ دینی که بیش از صددانشجو نمی‌تواند بپذیرد ، وجودداشته باشد ولی آنان بهمین مقدار هم اکتفا می‌کنند و صبر و غیر از صبر چه چاره؟! .

و هم همینها هستند که مصارف مالی همهٔ فعالیتهای دینی را تامین می‌کنند چونکه دولت با اینکه اوقاف آنانرا مصادره کرده هیچ‌کمک مالی به آنان نمی‌کند. این خود آنان هستند که تبرعات‌شانرا بعنوان زکات برای مصارف امور دینی جمع می‌کنند و در موارد زیر به مصرف می‌رسانند:

ـ مصارف مسجد و صیانت و رواتب امام.

ـ مصارف ادارهٔ دینی و تامین رواتب کارمندان وماهانه طلاب دومدرسهٔ دینی.

ـ روابط خارجی مسلمانان شوروی و کنگره‌ها و کنفرانسهاوهیئتها.

ـ یک‌قسمت هم باید به دولت داده شود تا ضمیمهٔ بودجهٔ "حفظ‌آثار قدیمه" گردد.

ـ وقسمت پنجم راهم دولت تحت عنوان "امنیت‌وصلح جهانی" می‌گیرد.

همینها هستند که این نسل دهشت‌انگیز را بوجود آورده‌اند، نسلیکه ازهمهٔ دامها بسلامت گذشته، گوش را ازهمهٔ آنچه ازاطرافش می‌شنودکر گرفته،ازهمهٔ فریبندگی‌ها مصون مانده وهمچنان در کاوش حقیقت دین وجمع پراکندگی‌های آن ادامه می‌دهند اینها با شمار اندک برهمهٔ سنتهائی که بنام اسلام یاد می‌شوند شوریده و خویشتن را برای شناخت اسلام راستین آماده کرده‌ادند.

همینها هستند که نسخهٔ منحصر بفرد کتاب معالم علی‌الطریق (نشانه‌های در راه) که به عنوان دستور اساسی دعوتگران اسلام پویا و انقلابی یاد می‌شود را از همدیگر می‌ربایند و بدقت مطالعه می‌کنند، کتابی‌که در سالهای ۶۰ حتی در بعض از کشورهای اسلامی داشتن و یا

خواندن آن جرم حساب می‌شد و کسی هم نمی‌داند که این کتاب چگونه به‌کتابخانه ادارهٔ دینی تاشکندراه یافته است. برای من باور نکردنی و تعجب‌آور بود که‌جمعی از جوانان را دیدم در بارهٔ مطالب کتاب (شبهات حول‌الاسلام) بین خود بحث و گفتگو می‌کردند و در بارهٔ موءلف آن محمد قطب می‌پرسیدند که آیا او پسر سید قطب است یا برادرش؟!

داستان نالوچ:

دراثناء صحبت با جوانانی‌که می‌خواستند درس دینی در دو مدرسهٔ بخارا و تاشکند بخوانند آهسته بگوشم گفتند که آنها علی‌رغم اینکه باید یک قسمت از ماهانهٔ شانرا (در حدودماهانهٔ دوماه در یک سال) بعنوان مالیات ـ که‌آنان " نالوج" می‌نامند یعنی "جریمه" بزبان روسی ـ بدولت بپردازند بازهم اصرار دارند که درس‌شانراادامه‌دهند.

گوینده‌ـ که مرا بخدا سوگند داد که نامش را نبرم ـ گفت: آنان این مالیات را بااین منطق توجیه می‌کنند که هرفرد در جامعهٔ شوروی در مقابل دریافت خدمات مجانی تعلیم و درمان و مسکن باید" کار تولیدی" انجام‌دهد و کسانیکه حرفهٔ دینی دارند چه طلاب یاخطبا و وعاظ چون افراد مولد و تولیدگر نیستند و بدون افاده، استفادهمیبرند باید یک چیزی شبیه عوض به دولت بپردازند و بهمین مقیاس مساجدرا هم در مصرف آب و برق حساب کنید، کارخانه‌ها چون واحدهای‌تولیدی هستند بهای اندکی می‌پردازند و منازل و اذرات دولتی هم نرخ دیگری دارند اما مساجد چون موءسسات غیر تولیدی هستند باید پنج برابر کارخانه‌ها و دوبرابرونیم منازل و دستگاه‌های دولتی قیمت آب و برق

بپردازند .

می‌خواستم در صحت یاعدم صحت این معلومات ، تحقیق بیشتر کنم ، مفتی ضیاءالدین بمن گفت :

" نظام نالوج تا دوسال پیش اجرامی‌شد ولی خطباء مساجد تهدید به اعتصاب‌کردند و من هم جلو مقامات وساطت کردم به این اعتبار که این نظام یکنوع اهانت و ظلم به علما دین حساب می‌شود و از آن تاریخ به‌بعد لغو شده است " .

نائب وی شیخ عبدالله عبدالغنی گفت :

" نظام نالوج نه جریمه است و نه کیفر بل یک‌سبتی از درآمدی است که باید علما دین هم مانند دیگران بعنوان "بیمهٔ زندگی" بعد از بازنشستگی بدولت بپردازند " .

قاضی عبدالله‌خان نمایندهٔ ادارهٔ دینی در تاجیکستان بمن‌گفت "نظام نالوج تا به‌الان‌تطبیق می‌شود" . وی سپس به تفصیل علت و سبب‌تحمیل این جریمه را از طرف دولت شرح داد ، به نظر وی این یک سبب منطقی و معقولی داشت .

اما این سه نفر مسئلهٔ پرداخت بهای خاص مساجد در مصرف‌آب و برق را تکذیب کردند ولی یکی از خطبا مساجد بمن گفت که وی همین الان در قبال مصرف آب و برق بهای زیادتر از هر قیمتی که مؤسسات دیگر می‌دهد ، پرداخت می‌کند و مستمرا "نالوج" راهم برای حکومت واریز می‌نماید .

چون حقیقت این دو مسئله را درست نفهمیدم لذا همهٔ نظریات را آنطوری‌که شنیده بودم دراین جا ثبت کردم بعنوان نمونه ازمجهولات پیچیده و غیر قابل شناختی که در زندگی جامعهٔ مسلمانان شوروی‌وجود

دارد .

آخرین سخن :

آخرین سوءالی‌که دراین مسافرت طولانی برایم باقی مانده آن است که الان موضع دولت در برابر اسلام و مسلمانان چگونه است ؟

جواب من براین‌سوءال ــ با تذکر اینکه من چهرهٔ کامل جامعهٔ مسلمانان شوروی را ندیدم و نتوانستم از حدودی‌که دراین مسافرت‌برایم قبلا ترسیم کرده بودند تجاوز کنم جز در موارد کمی که موجب‌مشکلات فراوانی برایم گردید و با اجازه از شخص همراهم که همیشه ملازم من‌بود تاآن حد که‌خیال می‌کنم در خواب و بیداری بمن چسبیده است وشاید هم که چه بسا نسل من و فرزندان من راهم تعقیب و دنبال کند ــ آن استکه در آنجا خط اساسی دولت .حاکم است و قانون هم بوضوح آنرا مشخص کرده وتاکنون هم همچنان اجرا می‌شود ، به"اسلام تعبدی" خوش‌آمد گفته می‌شود و در واقع هم ، استمرار و انجام "سنتهای اسلامی" مانند جشن نامگذاری نوزاد و ختنه وعلامت هلال روی قبر مسلمانان هیچ مشکله یا مزاحمتی برای دولت ایجاد نمی‌کند وحتی دعوت وتبلیغ دینی هم مادامی‌که در حدود و چارچوب موعظه و خطبه عید و خطبهٔ نکاح انجام گیرد قابل چشم پوشی است و گشائشهای نسبی که اخیرا بوجود آمده هم چهرهٔ دیگری دارد که فقط به ساختن‌چند مسجد جدید (تقریبا ۱۰ مسجد در سال ۷۹ آنطوری‌که بمن گفتند) که یکی از آنها را در شهر باکو پایتخت آذربایجان دیدم خلاصه می‌شود .

خلاصه کلام :

در شوروی هیچ اعتراض اساسی برآنچه که می‌توانیم " اسلام تابع



انتشارات مالك اشتر

قم : اول خیابان انقلاب جنب ابن بابویه
درب غربی مسجد امام زین العابدین (ع)



قیمت ۲۰۱ ریال

و سازشکار" بنامیم نیست و حقیقتا اگر بسنجیم در اکثر کشورهای اسلامی هم به استثنا مسئلهٔ دعوت الحادی مگر تنها همین "اسلام‌تابع‌وسازشکار" نیست که مجاز است؟!

آیا این سوٴال نیاز به کمی تامل و صراحت ندارد؟؟!.

پایان

"آنچه ملت‌مسلمان افغانستان‌می‌خواهند اینستکه تحت لوای‌مکتب اسلام سرنوشت سیاسی خود را بدست گیرند و براین اساس از هرگونه مداخلهٔ استعمارگران شرق وغرب بدور باشند" .*

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران نوشت :

" آنچه که مسلم است ابرقدرتها ، اختلافشان بر سر تقسیم‌جهان سوم است و در حقیقت باهم اختلاف هدف ندارند بلکه جهت است که فرق می‌کند و درهمه‌جا که لازم بوده این دوابر قدرت باهم توافق کرده‌اند . . .

از تمامی هموطنان و ملت مسلمان و قهرمان ایران خواستاریم قاطعانه از مبارزات برادران مسلمان افغانستان حمایت کرده واز بذل هرگونه کمک خودداری ننمایند چه این کمک برای انقلاب اسلامی برادران افغان‌مان پراهمیت می‌باشد که اکنون مستقیما با ابرقدرت متجاوزی چون شوروی دست و پنجه نرم می‌کنندازاهمیت ویژه‌ای برخوردار است . اکنون برادران مسلمان‌مان در کوهها و دره‌ها وهوای سرد افغانستان تفنگ بردوش در صف‌های جماعت ، تجلی پرشکوه دیگری از اسلام انقلابی شده‌اند یاوری شما وظیفه‌ای اسلامی است" .**

شهید دکتر بهشتی گفت : تاآنجاکه به اصول سیاست خارجی ما مربوط می‌شود و در قانون اساسی ماهم آمده و در مواضع روشن سیاست خارجی حزب جمهوری اسلامی آمده، ما موظفیم از

---

* روزنامهٔ جمهوری اسلامی شماره۱۷۵ تاریخ ۱۳۵۸/۱۰/۱۰

* بیانیه شماره ۴۵ بمناسبت اشغال نظامی افغانستان‌تاریخ۱۰/۲۳/ ۱۳۵۸

مجاهدین افغانستان باهر مقدار امکاناتی که داریم پشتیبانی‌کنیم علاوه براین هر راه‌حلی‌مربوط به مشکل افغانستان تنها وقتی می‌تواند راه‌حل منطبق باموازین انقلاب اسلامی باشد که‌خدمتی به پیدایش جمهوری اسلامی افغانستان باشد . . ."*

بدین‌سان دریافتیم که اشغال نظامی افغانستان وتجاوزات امپریالیزم روسیه چگونه نام افغانستان را در صدر اخبار و تفسیرها و تحلیلهای متفاوت روز قرار داده است و نیز اینکه اکثریت این‌موضع‌گیری‌ها برخواسته از مصالح و منافع سیاسی و پایگاههای فکری و اجتماعی افراد و گروهها بوده و نه بخاطر دفاع از ملت مستضعف وتنهای‌افغانستان که میهنش اشغال گشته و آزادی و استقلال و فرهنگ ملی واسلامی‌اش مورد تاخت و تاز امپریالیزم سرخ روسیه کمونیست قرار گرفته است واز همین‌جا درک می‌کنیم که ملت مظلوم و انقلاب اسلامی ما چقدر در تنگنا و محدودیت تبلیغاتی در سطح داخلی وخارجی قرار گرفته وهنوز هم فریادش وچهرهٔ واقعیش برای جهانیان شناسانده نشده است .

وهمین عوامل سبب می‌شود که ملت مسلمان ما بیش ازپیش‌بیدارتر شده و با تکیه به الله و نیروی خلاق خود وامید نبستن به بیگانه این راه طولانی و پرخار وخاشاک را ــ هرچند باقربانی چندین نسل از فرزندان قهرمان خویش ــ ادامه دهد چراکه آهسته رفتن و اصولی و آگاهانه‌قدم برداشتن بهتر است از ماندن و بعقب رفتن و یاکج رفتن و به زور و ناآگاهانه حرکت کردن و در واقع هم امروز هرچند که یک سلسله نقصها و نارسائی‌ها در صف جنبش اسلامی ملت ما دیده می‌شود اما در مجموع ، تشکل و انسجام نیروها بیشتر شده و راهها و خطها بهتر مشخص گشته

---

* کنفرانس مطبوعاتی ورادیوتلویزیونی خردادماه ۱۳۵۹

و توان رزمی و تجربیات چریکی مجاهدین زیادتر شده و رشد فکری و سیاسی ملت افزونتر شده است ، امروز در داخل افغانستان سه تضاد وجود دارد یکی تضاد ملت و روسیهٔ اشغالگر و دیگری تضاد گروههای رقیب و سومی تضاد شدید دو جناح خلق و پرچم در باند حاکم و باوجود این ، ملت ما در مرحلهٔ اول تضاد با روسیه را اصل دانسته و در برابراو متحد و منسجم و در مرحلهٔ دوم در برابر خلق و پرچم نیز مقاوم‌وسازش ناپذیر باقی مانده است و روسیه بعداز چندین سال تلاش و کوشش از کودتاهای پی‌درپی گرفته تااشغال نظامی و تامذاکره و کنفرانس "ژنو" و تا جنگهاو اختلافات داخلی راه‌انداختن‌و"جبههٔ ملی پدروطن"تشکیل دادن هنوز هم‌ناموفق بوده و نتوانسته است که پایه‌های لرزان رژیم ببرک را در زمین سخت و شکاف‌ناپذیر افغانستان مستحکم گرداند ودرمقیاس بین‌المللی نیز باآنهمه تبلیغات وسیع گمراه‌کننده از طرف خود روسیه وکمونیستهای محلی مزدور و نیروهای وابسته یا فرصت‌طلب دیگر ،هرروز رسواتر و چهرهٔ‌کثیفش برای خلقها و ملتهای آزادهٔ جهان آشکارتر می‌گردد .

در پایان هم اشارتی به پیدایش این کتاب کنیم :

آنچنانکه درخود کتاب خواهید خواند مجله کویتی " العربی "هم یکی دیگر از مانندههای خود بود که در روزهای اول کودتای باندخلق و پرچم ، خبرنگار و مدیر تحریر خود را بسوی افغانستان فرستاد ونتیجهٔ گزارشات و تحلیلات وی را در دوشمارهٔ مجله نشر داد و بعد از آن خود خبرنگار هم تصمیم گرفت که مجموعهٔ گزارشها و معلومات خویش را از نو به صورت کتابی در بارهٔ افغانستان بنام " حَدَثَ فی‌افغانستان"عرضه نماید .

شرح حال نویسنده آنطوری‌که در پشت جلد متن عربی کتاب‌آمده

بدین قرار است :

" فهمی هویدی خبرنگار مصری ، شغل خبرنگاری خود را بیست سال پیش در روزنامهٔ " الاهرام " مصری آغاز کرد و الان بعنوان مدیر تحریر مجلهٔ کویتی "العربی " مشغول کار است وی در "اهرام" و سپس در "العربی " تلاشهای آشکار خود را در مورد قضایاومسائل اسلامی به شکل خاصی و بدور از اندیشه‌های بسته و خشکیده و منجمد آغاز کرد و نوشته‌هایش در طول چندسال نظر اهتمام دهندگان به شؤن اسلامی راجلب نموده واهتمام آن قشر از خوانندگان روشنفکری که امید پاک وناب ساختن اسلام را ازآنچه که در طول قرنها برآن روا شده و دورکردن آنرا از یک وسیله و ابزاری بدست حکام و رژیمها ــ آنسان که در بسیاری اوقات اتفاق می‌افتد ــ در ذهنیت و ادراکشان می‌پرورانند ،را بر ــ انگیخت ولی این‌خط‌اساسی وی را از اشتغال حرفه‌ای وی به‌مسائل و رخدادهای سیاسی غافل و دور نساختو بدین‌سان اولین خبرنگار عرب بود که بعد از کودتائی که در افغانستان رخ داد بسوی کابل پرواز کرد و در آنجا با رهبر کودتا ملاقات نمود .وبه حسب قدرت از زمان حادثه و مکان آن با وی به گفتگو پرداخته است ! !

آنچه‌که ما را به‌ترجمهٔ این کتاب ــ که‌چندسال پیش نوشته‌شده بود و با تجدید نظری الان در اختیارتان قرار می‌گیرد ــ واداشت دوچیز بود : یکی یک سلسله از معلومات مفیدی‌که در بارهٔ اوضاع سیاسی‌وانسانی افغانستان ارائه می‌دهد و دیگر آشناساختن فارسی‌زبانان و مخصوصا هموطنان گرامی را با نظرات ، دیدگاهها و برداشت‌هائی‌که برادران‌عرب ما آنهم قشر تحصیل‌کرده و روشن‌فکر آنان در مورد افغانستان دارند

و بناء آنچه که نویسنده گفته و نوشته نه همهٔ مورد تائید مترجم است ونه مورد انکار و تنها در برخی موارد توضیحاتی در پاورقی‌ها اضافه کرده‌ایم .

اما ترجمهٔ دومقالهٔ دیگری راکه درضمیمهٔ این‌کتاب می‌خوانیدنیز بقلم همین نویسنده است که یکی زیر عنوان "گذرگاه خیبر: تاریخ‌زنده "در مجلهٔ "العربی" شماره ۲۵۰ شوال ۱۳۹۹ و دیگری تحت عنوان "دنیای مسلمانان شوروی" در شماره ۲۵۴ صفر ۱۴۰۰ همین مجله‌منتشر شده است و چون مطالب جالبی دراین دو موضوع داشت و با موضوع‌کتاب نیز بی‌مناسبت نبود ضمیمهٔ آن گردید .

البته ذکر این نکته هم بجا است که اکثر عناوین مطالب راخود برگزیده‌ایم و "سقف جهان" هم تعبیری است از خود نویسنده که‌بعنوان نام کتاب انتخاب گردید .

تنی چند از دوستان و یاران که از کمک و یا راهنمائی‌شان دریغ نکردند پاداش‌شان باخدای باد .

والسلام محرم ۱۴۰۴

تذکر:

نسخهٔ ماشین‌نویسی شدهٔ این کتاب در زمستان ۱۳۶۲ آمادهٔ چاپ و نشر شده بود اما به عللی، چاپ آن به‌تاخیر افتاد و بدینوسیله از دوستان و برادرانیکه در این مدت، انتظار چاپ آنرا داشته و همیشه با سوٴالات و تشویقهای‌شان این حقیر را مورد لطف قرار داده‌اند، تشکر و سپاسگزاری می‌شود.

شناسنامه کتاب:

اسم کتاب : سقف جهان

نوشته‌ی : فهمی هویدی

ترجمهٔ : سرور دانش

حروفچینی : مرکز بررسیهای اسلامی ــ قم

چاپ : چاپخانهٔ امیرالموٴمنین

تاریخ چاپ : تابستان ۶۴

تیراژ : ۵۰۰۰ جلد

ناشر : مترجم

مرکز پخش : انتشارات مالکاشتر

مقدمهٔ نویسنده

اینک یکسال تمام از عمر این حادثهٔ که پیرامون آن بحث می‌کنیم گذشت (۱)

در طول این یکسال (آوریل ۱۹۷۸م – آوریل ۱۹۷۹م – ثور ۱۳۵۷– ثور ۵۸ش) تحولات تاریخی شورانگیزی در جهان اسلام‌ودرست در پشت جهان عرب – اگر حدود جغرافیائی را لحاظ کنیم – به وقوع پیوست تحولاتی‌که از حوادث و رخدادهای یکسال بسیارزیادتر است.

مبالغه نیست اگر بگوئیم که دنیا در سال ۷۹م (۵۸ش) غیر دنیای سال گذشته است گو اینکه‌فاصلهٔ آندو، یکقرن و هریک منسوب به یک عصری است.

اگر در مورد پیشرفت علم می‌گوئیم که پیشرفتهای یکسال علم در زمان ما معادل است با دستاوردهای آن در یکقرن گذشته، امروز عین این سخن در جهان سیاست نیز کاملا تطبیق می‌گردد زیرا که اهمیت پیاده‌شدن انسان در کرهٔ ماه بیشتر از اهمیت پیاده‌شدن امام خمینی در فرودگاه مهرآباد تهران بعد از برگشت پیروزمندانه‌اش از

پاریس نیست .

هریک از ایندو، جهشی بود بس شگرف وعظیم که جهانی وبل جهانهای جدیدی را در برابر چشم انسان گشوده عالم دیگری ازمعرفت و قدرت انسانی‌را مجسم نمودند .

همانگونه که سیر بشر بسوی کرهٔ ماه بعد از اکتشافات عظیم در بارهٔاسرار اتم[۵] و انفجار آن امکان‌پذیر شد ، سیر انقلاب بسوی"تهران" نیز بعد از مروری به"کابل" انجام گرفت گرچه که‌هریک از این دو گرائشها و تمایلات سیاسی وایدئولوژیکی مختلفی دارد ولی آن باد تندی‌که از هردو وزیدن گرفت ، یکی است ، ماهیت انقلاب هرچه که‌باشد مسیرش را معتقدات سیاسی نمی‌تواند محدد سازد ، بلکه بیشتر هرانقلابی معلول اسباب وعوامل خارجی می‌باشد زیراکه گرایشهای سیاسی ،نمیتواند یک انقلاب را خلق کند وتنها تخم آنرا در زمین شائسته مستعدافشانیده و یا تنها فتیلهٔ آنرا در فضای قابل انفجار ، شعله‌ور می‌سازد .

روی همین جهت ،نبرد و تضادی‌که بین تودهٔ مردم‌وپادشاهان انگلیس درگرفت و یکی از ثمراتش، اعلان حقوق بشر در نیمهٔ دوم‌قرن ۱۷ بود ، گامی بزرگی بود بسوی تعیین‌آزادی‌های‌انسانی در مورداعلان استقلال آمریکا در قرن ۱۸ و نیز یکی از شدیدترین‌بازتابهایش، شعار "آزادی و برابری" بود که انقلاب کبیر فرانسه در نیمهٔ قرن ۱۹پرچم آنرا برافراشت واین همان بادی بود که تاج و تخت تزارهای روسیه را با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ قبل از پایان یافتن ربع اول قرن ۲۰ واژگون ساخت .

وبهمین میزان تندباد انقلابی‌که در اوائل دههٔ پنجاه میلادی این قرن درایران بر ضد شاه و نفوذ آمریکا وزیدن گرفت ، با انقلاب‌مصر برهبری‌جمال عبدالناصر در سال ۱۹۵۲ م و یا باانقلاب عراق برضد

نظام پادشاهی ونفوذ انگلیس بی‌ارتباط نیست و نیز این،همان بادی بود که ریشهٔ رژیم " امامی‌ها " را در یمن و رژیم پادشاهی را در لیبی در دههٔ ۶۰ م از بیخ وبن برکند وهمچنین . . .

سالهای هفتادکه برما با موجهای خروشان و متراکم شکست‌وحسرت بعد از شکست حزیران ۱۹۶۷ (جنگ اعراب و اسرائیل) آغاز شده بود از جانب دیگر با یکنوع حالت وحشت‌انگیزی از "تکیه‌بر خویشتن" و "فرو رفتن در خود" همراه بود که نتیجتا ما را از رخدادها و حوادث بسیاری‌که در اطراف‌مان در جریان بود ، منعزل ساخته و از موقعیتهای فراوانی‌که بعنوان عرب درآن‌ها نقشی داشتیم ، دورمان گردانیده واز همان لحظه که جهان عرب ، رهبری راستین خود را از دست داد هدف و نقش خود رانیز گم کردیم و در راه رسیدن بهدف ، وسائل مختلف وبل متناقضی را بکار بردیم تاآن حد که این سردرگمی هدف گاهی‌متحیر و مدهوش‌مان می‌ساخت .

وجالب‌توجه آنکه این مرحلهٔ از عقب‌نشینی و تکیه بر خویشتن و فرورفتن در خود همراه بود با ثروت هنگفت عربی ، ثروتی‌که محصول عائدات نفت بود یعنی که در نتیجه" ثروت ما بیشتر" ، شد و "ارزش ماکمتر" .

درهمین لحظات متشنج بود که" زلزله" آغاز شد ولی نه در کشورهای عربی که در بلندی‌های پامیر . . . در افغانستان . . . وایران‌که همسایهٔ دیوار بدیوار آن هست باد از نقطهٔ وزیدن گرفت که غیرقابل پیش‌بینی و غیر منتظره بود و به تعبیر جهان‌گشتان مسلمان قدیم : از بلاد عجم . (۲)

این انقلاب نه تنها رژیم خاندان"درانی" (۳) را درافغانستان وحکمروائی خاندان پهلوی را درایران سرنگون کرد بلکه دو دژ محکم

آمریکا را در مرکز قارهٔ آسیا نیز واژگون ساخت و سیاستهای ابرقدرتها ومحاسبات جهانی را کاملا و با شدت هرچه بیشتر دراین منطقه درهم کوبید.

این تندباد واین زلزلهٔ شدید در پهلوی ما درحرکت است، طنین صدای‌آن گوش ما را کر می‌کند و لرزش آنرا با اندازه‌های مختلف در زیر قدم‌مان و بلکه در عمق جان مان احساس و لمس می‌کنیم آیا نباید چشم باز کرده به اطراف خود بنگریم و بفهمیم که چه مسائلی در جریان است؟

گذشته از اینکه ما با آنان در"اسلام" شریکیم و همه مسلمان هستیم و قطع نظر از آنکه صحنهٔ حادثه و دامنهٔ آن تا دروازهٔ پترول عربی و مخارج و مداخل ثروت نفتی ما کشانده‌خواهد شد آیا همین‌مقدار کفایت نمی‌کند که ازاین حوادث درسی بگیریم وتجربه‌ای بیاموزیم، درسهائی که به درد خودمان بخورد؟

همین عامل بود که مرا وادار کرد تا بسوی افغانستان بروم، من تنهاخبرنگار عربی بودم که بعد از سپری‌شدن چند روز از پایان یافتن حکمروائی خاندان" درانی" ــ که یکقرن‌ونیم درافغانستان حکومت داشتند ــ این اجازه را یافتم که درکابل بروم و نیز تنها خبرنگارعربی بودم که فرصت ملاقات با رئیس جدید افغانستان نصیبم شد تا با او گفتگوی طولانی انجام دهم.

اینک این سرگذشت وآزمون تبدیل به"کتابی" می‌شود اگرچه‌در آغاز این مقصود را نداشتم زیرا بعد از کودتای آوریل ۷۸(۷ ثور۵۷) بعنوان نمایندهٔ مجلهٔ "العربی" کویتی به افغانستان رفتم و نتیجهٔاین مسافرت هم در دوشمارهٔ مجله پشت‌سرهم درهمین‌سال نشر داده شد.

این سخن را بدان جهت متذکر شدم که اولا امانت را رعایت‌کرده

باشم و ثانیا می‌خواهم توجه‌تانرا به این نکته جلب کنم که این گزارش، کتاب بمعنای اصطلاح شائع و معروف آن گفته نمی‌شود تنها یک سرگذشت و تجربهٔ خبرنگاری بود در ارتباط با پاپدیدهٔ مهمی‌که در زمان ومکان خاصی بوقوع پیوست و هنوز احتمالات و ابهامات زیادی در بر دارد و ممکن است که واقعتیهای موجود تغییر کند و اشخاص عوض شوند اما این خود درسی است وعبرتی و ارزش عبرت بودنش هیچوقت از بین نمی‌رود .

این گزارش خبری تنها از یک جهت با کتاب‌مشارکت دارد که در آن " تالیف " صورت گرفته یعنی تالیف به‌معنای لغوی آن که‌عبارت است از جمع و گردآوری وخواندن تاریخ و واقعیتها نه‌تالیف به معنای مشهور آن که‌عبارت است از آفریدن و ابتکار و نوشتن و تحلیل مسائل درقالب نوین .

نکتهٔ دیگری‌که ذکر آن برایم اهمیت دارد آنستکه من در یکی از فصلهای کتاب در بارهٔ تاثیرات جریانات افغانستان برهمسایگانش‌سخن گفته‌ام و طبیعی بود که اشارهٔ به ایران نیز می‌شد من قبلا اینگونه می‌سنجیدم که درایران تنها نیروی سازمان‌داده شده که توان حرکت و جنبش دارد ،سازمانهای دست‌چپی است که در راس آنهاحزب‌کمونیستی "توده" قرار دارد ولی آنطوری‌که بعد ثابت شد ، این سنجش غلط بوده زیرا تنها نیروی که انقلاب را در ایران رهبری کرد ، در درجهٔ اول ، حرکت و جنبش دینی بود که در راس آن امام آیت‌الله خمینی قرار دارد این اشتباه در تحلیل و ارزیابی حوادث دلالت می‌کند بر عدم درک درست از نیروهای راستین و حقیقی که درصحنهٔ سیاست ایران، نقش و حضور دارند واین چیزی است که‌خود بدان اعتراف دارم وگمان‌دارم که تنها من نبوده‌ام که دچار این اشتباه شده‌ام بلکه ابرقدرتهاوسازمان‌ـ

های مهم و خطیرتر ــ از ساواک ایران گرفته تا " سیا " و مخابرات‌مرکزی آمریکا ــ مثل من در این محاسبه اشتباه کرده وغافل‌گیرانه کوبیده شده‌اند .

درهرحال این کوتاهی‌ها ما را وادار می‌کند که‌هرچه‌بیتشر به واقعیتی که اطراف مانرا احاطه‌کرده نزدیک شویم واز این گوشه نشینی و گوشه‌گیری فکری که درآن بسر می‌بریم ، بیرون بپریم .

این گزارش خبری در دو بخش تقسیم شده، در بخش اول خود حادثه را تشریح کرده و پیرامون آن به بحث می‌نشینیم و اسم آنرا "سیری در زمان" گذاشته‌ایم و در بخش دوم می‌خواهیم افغانستان را بعنوان یک کشور معرفی کنیم و نام آنرا " سیری درمکان" نهاده‌ایم یعنی که می‌خواهم هم خود حادثه را بیان‌کنم و هم صحنهٔ را که این حادثه با تمام فصول و بخشهای شورانگیزش درآن به نمائش گذاشته شده و به‌عبارت دیگر هم زمان این حادثه را وهم مکان آنرا ، در بخش اول ماخود واقعه و حادثه را درچارچوب زمانی محدود مورد تفسیر و کاوش قرار می‌دهیم همانگونه که نامش راهم " سیری درزمان" نهاده‌ایم .

زمانی‌که تازه انقلاب (کودتا) بوجود آمده و گامهای نخستین خود را برمی‌داشت ، بااینکه در طول این یکسالی‌که سپری شد ، مسائل جدیدی در صحنه ظاهر شده است ، مسائلی‌که مختصرا باید درج‌گردد :

اولا :

انشقاق و اختلاف در دوجناح حزب چپگرای که کودتا را بوجود آوردند یعنی جداشدن حزب خلق و پرچم ، حزب خلق برهبری تره‌کی ، سلطه را تنها دردست گرفته و سرنوشت رهبران حزب پرچم یا تبعید به خارج کشور و یا دستگیری و زندان در داخل کشور شده است . (۴)

ثانیا :

ظهور مقاومت مسلحانهٔ که از جانب گروههای طرفدار اسلام در نواحی مناطق مرزی بوجود آمده است ، گروههائی‌که همه تحت نام‌حزب اسلامی وحدت پیدا کرده و فعالیت می‌کنند واین انقلابیون مسلمان از طرف خبرگزاری‌های غربی مورد عنایت خاصی قرار گرفته‌اند گاهی به شکل‌تائید وگاهی بصورت تشجیع و گاهی هم به‌شکل دیگر در حالیکه همین خبرگزاری‌های غربی در برابر انقلاب اسلامی ایران یک موضع خصمانه و دشمنی‌جویانه گرفته‌اند . (۵)

اما اگرچنانچه‌انقلاب اسلامی ایران کاملا استقرار یافته‌ومسیرش را همچنان ادامه دهد ، مسلما پژواکهای مهمی‌در رابطه باجنبش مقاومت اسلامی برعلیه رژیم حاکم افغانستان خواهد داشت گرچه‌که احتمال زیاد نمی‌ورد که این محاسبه و معادله ، درست از آب‌در آید بدان‌خاطر که ممکن است "مسکو" که هم‌پیمان کابل و همسایهٔ مشترک افغانستان و ایران است موضع دیگری اتخاذ نموده وتصرفات دیگری انجام دهد .

نکتهٔ دیگری‌که باید متذکرشوم آنستکه من در طول این مسافرت که‌از افغانستان دیدن کرده ومسائلی را به تحریردرآورده‌ام ، چه درسیر زمانی‌و چه در سیر مکانی ، هیچ اشارهٔ به سیدجمال‌الدین افغانی‌نکرده‌ام با اینکه سیدجمال در نظر روشن‌فکران و طرفداران تجدد وتحول در اندیشه و فرهنگ اسلامی ، موقعیت ومکانت خاصی داشته و دارد و قبر وی راهم در داخل دانشگاه کابل زیارت کردم ، تنها چیزی‌که مرا در بارهٔ سیدجمال‌الدین افغانی دراین کتاب به سکوت واداشت ، نظریات و فرضیاتیست که دراین اواخر مبتنی برایرانی بودن وی ابراز شده‌است و اینکه این "مرد" معروف به افغانی شده نه بدان جهت که او ازخوانواده افغانی است بلکه لقب و شهرت او" افغانی" بوده واسم حقیقی او "سید

جمال‌الدین اسدآبادی" می‌باشد . (۶)

و در اخیر امیدوارم از موضوع بحث خارج نشده و سیر دیگری را مغایر سیر سیاسی که موضوع بحث است آغاز نکرده‌باشم وهمهٔ این ملاحظات و نکات بدان جهت نگاشته شد که مسئله برهمه روشن بوده و هیچ کس مورد ظلم و ستمی قرار نگیرد نه خواننده و نه موءلف ونه‌کتاب

پایان مقدمه

بخش اوّل:

سیری در زمان

ما از ملت مسلمان و دلیر افغانستان کاملا پشتیبانی می‌کنیم ،ملتی که علیه تجاوزگران به مبارزه برخواسته‌اند بدانند که خدا با آنان است هرچه بیشتر صفوف خود را فشرده‌تر کنند و باایمان راسخ بجنگند تا پیروزشوندوبدانند که پیروزی نزدیک است .

"پیام امام خمینی در ۲۲ بهمن"

امیدواریم که صلح جهانی بر پایهٔ استقلال ملتها وعدم مداخله در امور یکدیگر ومراعات اصل حفظ تمامیت ارضی کشورهای منطقه بناگردد وهرگونه تعرضی به‌کشورهای دنیای سوم و اسلامی و بخصوص دراین منطقه برخلاف موازین است‌که باید پایه واساس دوستی مابین‌ملتهاباشد .

"تلگرام امام خمینی به لئونید برژنف"

به‌نقل از کیهان شماره۱۰۹۲۸تاریخ ۵۸/۱۱/۲۴

از کویت تا کابل

در اطاق یکی از هتل‌های کابل نشسته بودم که زنگ تلفن بصدا درآمد ، بزبان انگلیسی بمن گفت : رئیس ساعت ۹ صبح در انتظار شما است . . . و ادارهٔ برگزاری مراسم از شما خواستار است که در مقر وزارت خارجه ساعت ۸/۳۰ حاضر شوید تا شما را مدیر اطلاعات بسوی کاخ ریاست جمهوری‌که در مقابل ساختمان وزارت قرار دارد ، هدایت کند .

قبل از آنکه در ساعت ۸ از هتل بیرون شوم ، زنگ بار دیگربصدا درآمد ، سخنگوی آن گفت : معذرت می‌خواهم رئیس در مجلس شورای انقلاب که نابهنگام انعقاد یافته شرکت نموده است و ملاقات شماتاساعت ۱۱ بتاخیر افتاد و سپس عین تعلیمات قبلی را تکرار کرد و درخواست ادارهٔ برگزاری مراسم را بازگو نمود . . .

ولی در ساعت ۱۰ بازهم همان شخص دوباره بامن تماس برقرار کرد ، تابازهم معذرت بخواهد زیرا مجلس شورای انقلاب بیشتر ازمدتی که توقع می‌رفت بطول انجامیده است سپس تاکید کرد که ساعت‌دو بعداز

ظهر، موعد نهائی ملاقات شما با رئیس جمهوری خواهد بود.

کم‌کم احساس خستگی می‌کردم و شکست از آغاز این مسافرت همراه و ملازم من بود، امیدم به ملاقات با رئیس مجلس انقلاب به ناامیدی مبدل می‌شد زیرا موعد ملاقات دوبار به‌تاخیر افتاده بود، ممکن که همین تاخیر انداختن خود پوششی می‌شد و عذری، مخصوصا که شنیده بودم فرماندهی انقلاب از روزنامه‌ها و بنگاههای خبری جهانی زیاد خوشحال نیست و چندان میلی به ملاقات باخبرنگاران مخصوصا غربی‌ها ندارد.

بدین سان خود را بایک "روتین" و تشریفات عجیبی مواجه‌دیدم چراکه این روش برخلاف روش عمومی انقلابها در جهان سوم بود چون در ابتدا از من خواستند که سوءالاتم را نوشته و به‌اداره اطلاعات تسلیم کنم تا او سوءالها را به اداره برگزاری مراسم داده و به دبیرخانه رئیس برساند تا راهی بسوی خود رئیس بیابد و این هم نماینده وزارت خارجه بود که چند بار بامن تماس برقرار کرده و با معذرت‌خواهی موعد مقرر را به تاخیر انداخته و تعلیمات اداره برگزاری تشریفات راتکرار می‌کرد.

بااینکه انقلابهای جهان سوم کاملا ما را برعکس این روش عادت داده بودند، در هرکجا که انقلابی می‌شد، می‌رفتیم نه سوءالات ازپیش نوشته شده بودو نه اطلاعات ونه مراسم و نه دبیرخانه، خبرنگار بود و بخشش... اگر می‌توانست که خود را به مسئولین امر معرفی‌کند، فورا درها بررویش باز می‌شد وگرنه باید منتظر می‌ماند تا انقلاب دیگر بوقوع بپیوندد و او ارتباطی بایکی از اطراف قضیه برقرار کند.

دریک سرگذشت شخصی خودم از من خواستند که در هتل کنار تلفن منتظر بمانم تا در موعد مقرر با رئیس جوانی‌که یک انقلاب پیروز را در یکی از کشورهای عربی رهبری کرده بود، ملاقات کنم. چهارروز تمام را گو اینکه در هتل زندانی بودم، دوچشمم را به دستگاه تلفن

دوخته و گوشم در انتظار صدای زنگ آن بود، نتوانستم بااین‌رئیس ملاقات کنم، مجبور شدم با تاکسی در مقر حزب رفتم وموضوع را به‌یکی‌از رفقایش تذکر دادم، او بعد از نیم‌ساعت‌دستم را گرفته و مرا بسوی رئیس که در مجلس هیئت وزیران شرکت کرده بود هدایت نمود.

بدین خاطر بورکراسی را که در کابل مشاهده کردم اندکاطمینانی بمن می‌داد علی‌رغم آن خستگی و شکستی که حس می‌کردم چون لااقل شخص دیگری درآن طرف خط تلفن بود که هرلحظه ملاقات رابه تاخیر می‌انداخت و مراسم را تکرار می‌کرد.

• ✱ •

این کار از آغاز یکنوع بی‌پروائی و بی‌باکی بود که به‌آن دست‌زده بودم، کاردار سفارت افغانستان در کویت برای ما روادید دخول نداد و گفت که: او هیچ اجازهٔ ندارد برای خبرنگاران روادید دخول بدهد جز اینکه ازجانب‌مقامات کابل موافقت بدست آورد و باکمال صراحت‌بمن گفت که درخواستهائی بوزارت خارجه فرستاده است ولی هیچ کس‌نمیداند که‌تصمیم‌گیری بعهدهٔ‌کیست؟ همه نگران و مضطربند،حتی رؤسایش هم نمی‌دانند که‌آیا در مقام‌شان باقی خواهند ماند یا نه؟

چارهٔ جزآن نداشتیم که در انتظار پاسخ بمانیم.

• ✱ •

از چهرهٔ این کاردار افغانی کاملا مشاعر و احساسات کارمندانی که‌در نظام پیشین مشغول وظیفه بودند، درک می‌شد، او نمی‌دانست که قدرت در دست کیست؟ وحتی نمی‌دانست که در مقامش باقی می‌ماند یانه؟!

یک تلگراف و دو تلگراف از دفتر مجلهٔ " العربی " فرستادیم‌هیچ پاسخی دریافت نداشتیم،تصمیم گرفتیم که بسوی تهران برویم شاید از

آنجا با تماس تلفنی هم که شده مشکله را حل نمائیم و بهرترتیب ممکن باید مسافرت خود را بسوی کابل انجام دهیم مخصوصا که در تلگراف دوم موعد وصول خود را ابلاغ کرده و درخواست کرده بودیم که به‌اسم ما در خود فرودگاه کابل روادید دخول تهیه کنند .

اما در تهران هم تازه فهمیدیم که اتصالات تلفنی باکابل مقطوع است و شرکت هواپیمائی افغانستان (آریانا) هم برای هیچکس بلیط نمی‌داد جز اینکه روادید دخول داشته باشد . گذشته ازهمهٔ اینها ، سفیر افغانستان در تهران ، جزو خاندان داودخان بوده و مستشارسفارت و دبیر اول هم بااین خاندان ارتباط داشته‌اند همهٔ این سه‌نفر ،سفارت را ترک گفته و از ترس جان‌شان مخفی شده و از سفارت غائب بودند و بهمین خاطر بیانیهٔ که حکومت کویت بدنبال کودتا صادر کرده‌وخود یک اعتراف ضمنی به رژیم جدید بود ، به کابل نقل نشده‌بود .

وزیر دولت کویت بدنبال نشست هیئت‌وزیران گفت :

"تمامی جریانات افغانستان مورد بحث قرار گرفت واین حادثه بعنوان یک مسئله داخلی تلقی شد که اعتراف جدیدی لازم ندارد " .

بعدها فهمیدم که درآنجاگروهی بوده معتقد بر تشدد و فشار‌آوردن بر رژیم جدید افغانستان زیرا شنیده بودند که علما و رهبران مذهبی تحت شکنجه قرار گرفته واعدام شده‌اند ولی چون این خبرها رسما تائید نشده بود دولت کویت به اصطلاح خواست " عصا را ازوسطش بدست بگیرد " . یعنی که من از کشوری آمده بودم که هنوز به رژیم جدید اعتراف نکرده با اینکه اعتراف ضمنی شده بود ولی چون خطوط مواصلات و تلگراف و کانالهای ارتباطی بسته بودند ، این اعتراف ضمنی هم بکابل نقل نشده بود .

• ✱ •

همهٔ اینها بیانگر این بود که راه ما بسوی کابل بسته و مسدود استواین نخستین شکست بود که دراین مسافرتباآن مواجه شدیم .

• ✱ •

لکن برای ما یک دریچهٔ امید دیگر باز شد، گفتند که یکی از مسئولین سفارت کویت در طهران با یکی از مسئولین سفارت افغانستان کههنوز در سفارت است و مخفی نشده روابط بسیار گرم و صمیمانه دارد و بعد کشف کردیم که این شخص، مسئول چهارم سفارت هست که فعلا بجهت وضع متشنج سیاسی ، او خود مسئول اول سفارت شده است .

بااین دیپلومات افغانی (مسئول چهارمی اول) تماس گرفتیم ، اتفاق براین شد که سفارت از طریق بی‌سیم با کابل تماس بگیرد تا شاید برای ما اجازهٔ ورود به افغانستان داده شود .

روز داشت بپایان خود نزدیک می‌شد، روز پرمشقت و خسته کنندهٔ که دائما در حال انتظار دریافت پاسخ بودیم ، بالاخره ابلاغ‌شد که از طرف مقامات در مورد مسافرت شما موافقت حاصل شده وروادید دخول در خود فرودگاه کابل برای‌تان داده می‌شود .

ولی علی‌رغم این مسرت و خوشحالی که تاچند لحظه داشتیم بازهم مواجه با شکست دوم شدیم چون مسئول سفارت حاضر نشد کهویزا در پاسپورت ما بدهد ، پاسخش فقط همین بود که بروید روادید در خود فرودگاه برای‌تان داده می‌شود ، من وهمکارم اوسکارمتری عکاس و فیلم‌بردار مجلهٔ العربی خود را در حیرت و سردرگمی دیگری می‌دیدیم‌زیرا خود همین کاردار سفارت بود که برای ورود ما موافقت مقامات را کسب کرد ، وخودش هم به ما ابلاغ نمود واینک از دادن ویزا در پاسپورت ما امتناع می‌ورزید ، شاید هم می‌ترسید ، ترسی‌که در چنین موقعیتهای حساس و فوق‌العاده دامنگیر همه می‌شود .

طبیعی بود که مسئول شرکت هواپیمائی افغانستان هم دست رد بر سینهٔ ما بزند با اینکه پیش او قسم خوردیم که برای ما بلیط بدهد و ویزا در خود فرودگاه داده می‌شود ولی پاسخش بسیار آسان و منطقی بود : اگر به مسافرت شما موافقت شده و سفارت بابی‌سیم موافقت مقامات را تحصیل نموده ـ آنچنانکه خودتان مدعی هستید ـ پس چرا در پاسپورت‌تان ویزا نداده است؟!

فرصت می‌گذشت و قدم ما همچنان‌لرزان و متزلزل بود و از شکست سوم بیم داشتیم . . .

مجبور شدیم دوباره به سفارت مراجعه کنیم و جریان رابه‌اطلاع مسئول سفارت (چهارمی اول) برسانیم ، این بار اندکی تندی‌ودلگیری از خود نشان دادیم و به‌او فهماندیم که سخنش را مسئول شرکت‌تصدیق نمی‌کند ، خشمگین شد ، خواست اهمیت خود رانشان داده و خود رادر مقام مسئول اول سفارت جلوه دهد ، غضبناک بلند شد و گوشی تلفن را بلند کرده و به سکریتر دفتر سفیر (و ما در اطاق دفترش نشسته‌بودیم) دستور داد که مدیر شرکت هواپیمائی افغانستان (آریانا) را در خط تلفن بطلبد .

مدیر شرکت در خط‌تلفن حاضر شد ، بزبان پشتو باهم‌صحبتهائی کردند ولی از لهجهٔ‌شان فهمیدیم . . .

مسئول سفارت گوشی تلفن را گذاشت و بانرمی‌و خونسردی‌گفت :

"چیزی نیست ، کارها تمام شده ، من دستورات لازمه را صادر کردم " و سپس شمارهٔ تلفن منزلش راهم بما داد تا در مورد لزوم‌دوباره بااو تماس بگیریم .

از او تشکر کردیم ، رفتیم تا در ساعت چهار صبح به هواپیمای افغانستانی سوار شویم به این عقیده که دیگر گره نحس و ناامیدی کماز

آغاز دامن‌گیر ما بود گشوده شده است .

لکن شکست چهارمی در فرودگاه تهران در انتظار ما بود ! زیرا پرواز هواپیما تعطیل شد و بعد از چهارساعت خبر یافتیم که پرواز این هواپیما لغو شده است و پرواز دیگر از شرکت هواپیمائی ایرانی بعداز ۲۴ ساعت بسوی کابل انجام می‌گیرد ، مدیر شرکت هواپیمائی‌افغانستان این خبر را بما اعلان کرد و خودش مخفی شد تا مسئولیتی بدوشش‌نیفتد زیرا طبق مقررات بین‌المللی اگر پروازی از موعد مقررش تاخیر بیفتد و یا لغو شود ، مقامات مسئول ،تعهداتی دارند که باید ایفاء کنند .

چارهٔ جز این نیافتیم که به تهران برگردیم و از شرکت‌هواپیمائی ایران بلیط بخریم ولی بازهم شبح یاس و ناامیدی بر ما مسلط بود زیرا هنگامی‌که به شهر برگشتیم ، شهر تهران نیز همچنان می‌لرزید ،تظاهرات و راهپیمائی‌ها تمام خیابانهای اصلی تهران را در برگرفته‌بود ،فریادهای مردم بر ضد شاه بلند و خیابانها همه مبدل به پادگانهای عسکری‌شده بودند ، ماشین‌های حامل ارتش د رخیابانها ، بحرکت بوده‌و ارتشیان ، لباسهای ضد گاز پوشیده بودند ، تمام محلات تجاری بسته و پایتخت دچار اختلال شده و نظم و نظام فلج گشته بود .

سایهٔ شوم "نحس" بر ما سایه افکنده بود و باخود می‌گفتیم : "همین هواپیمای ایران هم پرواز نخواهد کرد" . ولی صبح زود بعد ، برای ما غیر منتظره بود ، هواپیمای ایرانی پرواز کرد ،هیچ باورمان نمی‌آمد که حرکت ما بسوی کابل آغاز شده باشد .

ده‌نفر در هواپیما بودیم واین رقم ، مجموع مسافرین دو پروازرا تشکیل می‌داد ، پرواز هواپیمای افغانستان که لغو شده بودوپروازهواپیمای ایرانی که مسافرینش‌قبلا بلیط گرفته بودند .

اغلب این مسافرین را دیپلوماتهای غربی و شرقی تشکیل‌میدادند

زیرا بعد از کودتا ، دیپلوماتهای‌غربی خیلی‌زیاد بسوی افغانستان‌هجوم آورده بودند و تلاشهای دیپلوماتیک وغیر دیپلوماتیک، فراوان‌صورت می‌گرفت .

بعد از سپری‌شدن یکساعت از وقت پرواز ، خلبان هواپیما اعلان کرد که : به کابل رسیدیم وبعد از چند دقیقه در فرودگاه فرودمی‌آئیم ، از پنجرهٔ هواپیما ، افغانستان برای ما دیده می‌شد همچون بلندی که ستیغ‌های بلند کوهها ازآن نمایان بودو برف و یخ ، کوهها را همچنان‌سفید رنگ نشان می‌داد ، کوهها آنقدر بلند معلوم می‌شدند گو اینکه چسپیده به ابرهای سفید هستند .

این صحنه برای ما بسیار شگفت‌انگیز بود . . . کوههای سربه‌فلک کشیده ، دره‌ها و نهرهای عظیم ، نیزارهای انبوه ، دشتهای سرسبزوخرم گله‌های حیوانات و مواشی همچون مجموعه‌های مورچه و . . . دیده می‌شدند . . .

از خود این طبیعت آشکار بود که افغانستان هنوز یک کشور بکر و دست‌ناخورده و ناب باقی مانده است ،هواپیمانزدیک‌فرودگاه‌شدوشهر کابل از نزدیک برای ما نمایان گشت ، شهر در برابر کوههای بلندی‌که آنرا احاطه کرده بود ، بسیار کوچک و ناچیز معلوم می‌شد .

در فرودگاه حادثهٔ دیگری در انتظار ما بود !

از افسر پاسپورت در بارهٔ دو اسمی‌که قبلا اجازهٔ ورود گرفته‌اند پرسیدم ، به لیست اسامی نگاه کرد و مرتبهٔ دوم هم آنرا خواند و سپس سرش را برداشت و به نرمی گفت : معذرت می‌خواهم اسم شما دوتا دراین لیست وجود ندارد .

این صاعقهٔ دیگری بود که بر سر مافرود آمد !

داستان را برایش توضیح دادم و تاکیدات مسئول‌سفارت‌افغانستان

در تهران را برایش نقل کردم ، در حالیتکه نگرانی قلبی وعدم موفقیت خود را در اندرون خود پنهان می‌داشتم ، درخواست کردم که می‌خواهم بایکی از مسئولین وزارت‌خارجه یاوزارت اطلاعات تلفنا تماس بگیریم .

افسر پاسپورت به تمام سخنان ما کاملا گوش داد و سپس باآرامی و خونسردی گفت : چرا این‌همه خود را به‌زحمت می‌اندازی، برو ذرآن پنجره، هفت دولار بپرداز برایت ویزای پانزده‌روزه می‌دهند .

این سخن را در حالیکه سیگار آمریکائی خود را روشن می‌کرد ، بسیار با سادگی گفت و نگاهش را به خواندن تیترهای روزنامهٔ که در جانب راستش قرار گرفته بود انداخت .

ازاین جریان یکه خوردم و درجایم خشک شدم ، خیال کردم که اینک قطرات آب سرد بر سرما باریدن گرفته است .

بعد از لحظات چندی‌که بین یاس و امید گذراندیم بسوی همان پنجرهٔ‌کوچکی‌که کلید ورود به افغانستان متوقف به‌آن گردیده بود ، رهسپار شدیم . . .

دریک تاکسی روسی کهنه از نوع (ولگاه) درحالیکی از خستگی‌رنج می‌بردیم و صدای ما از شدت خستگی گرفته شده بود سوار شده وبه‌راننده گفتیم : لطفا ما را در یکی از هتلهای کابل برسانید . . . در هتل‌رسیدیم ولی بوی انقلاب همچنان از آسمان کابل بمشام می‌رسید در پلاکارتها و شعارهائی‌که در سر راه فرودگاه نصب شده بودند ، این عبارات به‌چشم می‌خورد :

"زنده باد انقلاب" و با خط درشت نوشته بودند : " ۷ ثور روز سرنگونی رژیم داودخان" هنوز ارتش با سربازان و خودروهای نظامی‌در خیابانهای کابل مستقر بودند ، نزدیک ساختمان وزارت دفاع لاشهٔ سه تانگ سوخته دیده می‌شد که در شب کودتا منهدم شده بودند . اطراف

تقدیم :

به سنگرنشینان تفنگ بر دوش و مجاهدان مسلمان افغانستان آن صخره چهره‌گان " شیر"دل‌و"باز" چشمان دلیر مردی که :

برای استقلال و آزادی میهن و برقراری حکومت عدل اسلامی به" مرگ شرافتمندانهٔ سرخ" ،"سلام جاویدانهٔ سرخ" گفته و به ساختن افغانستان آزاد و مستقل اسلامی دست یازیده‌اند .

آنها را سیل تماشاچیان فرا گرفته و کودکان به این طرف و آنطرف می‌دویدند .

حکومت نظامی و مقررات منع عبور و مرور از ساعت ۱۱ شب تا ۵ صبح برقرار بود ولی خیابانها از ساعت ۹ شب فارغ و خلوت ومحلات تجاری از ساعت ۷ شب بسته می‌شدند .

خانهٔ رئیس سابق داودخان هنوز بسته بود ، خانه‌ای که درآن پروندهٔ رژیمش درهم پیچیده شد ، ساعت ۶/۳۰ روز جمعه ۷ ثور (۲۷ آوریل) بودکه سروان امام‌الدین (۲۷ساله) داودخان را زیر رگبارگرفت بعد از آنکه یک تیر در دست راست داودخان اصابت کرده بود ، این‌تیر را نعیم برادر داود در حین گفتگو و مشاجرهٔ که بین آندو در موردتسلیم شدن به کودتاچیان ، درگرفته بود ، شلیک‌کرده بود .

غذای صبحانهٔ داود و خانواده‌اش هنوز روی میز غذاخوری‌دست ناخورده باقی‌مانده بود ، انواع غذاهای رنگارنگ ، پاره‌های گوشت‌یخنی کاسه‌های شراب ، خاویار ، اقسام پنیر ، آب میوه . . . درخانهٔ مخصوصی رئیس، آلات و نوارهای موسیقی هندی همچنان پراکنده‌افتاده بودند ، صف طولانی شیشه‌های (۱۰۰شیشه) ویسکی (نوع شراب) در کنار اطاق خواب رئیس قرار گرفته بودند .

شهر یکسره در سکوت فرو رفته و اگر سخنی هم گفته می‌شدبسیار آهسته و به‌شکل راز و زیرگوشی بود ، انتظار درچشم همگان آشکاربود . . . روزنامه‌ها پشت سرهم ، بیانیه‌های تائید برای انقلاب نشر می‌دادند . . . پزشکان در جلال‌آباد اعلام داشتند که هرروز دوساعت بصورت مجانی و رایگان ، فقرا را معالجه کنند . . . اساتید یکی از مدارس قندهار اسم آن مدرسه را " انقلاب لیسکول " (مکتب انقلاب) گذاشتند . (توجه‌کنید زبان پشتو چگونه مخلوطیت از عربی و انگلیسی) . . . بازرگانان شرکت

قالی ۷٪ نرخ کالایشان‌را پائین آوردند . . .

خبرنگاران خارجی متحیر و مبهوت بوده و همه راهها رابررویشان مسدود می‌دیدند ، آنان نه‌تنها اجازهٔ خروج از شهر کابل نداشتند بل از خارج شدن از افغانستان نیز ممنوع بودند مگر با دریافت روادید خروج ، بعد از همهٔ اینها در فرودگاه هم تلاشی عمومی درانتظار آنها بود ، تمام کاغذها پاره می‌شد ، همهٔ بدن تفتیش شدید می‌گردیدوبهیچ وجه خارج کردن گزارشی ویا فیلمی امکان نداشت .

دیپلوماتهای مقیم کابل از این حادثهٔ غافلگیرانه ، تکان خورده بودند ، متحیرانه ، "پنج را شش می‌کردند" . (۷) زیرا که کودتاچیان هنوز چهره‌هایشان ناشناخته بودند ، از متن جامعهٔ افغانستان برخواسته بودند ، جامعهٔ که هنوز بسیار عقب‌مانده است ، کوچه‌های تنگ دارد خانه‌های کهنه و قدیمی که هنوز آب به‌آنها وصل نشده ، بوی کثافتها تمام گوشه‌های آنرا مسموم کرده است .

یکی از سفرا مقیم کابل بمن گفت :

"تمام زحمت‌هایم بهدر رفت ، همهٔ برنامه‌ها و ارتباطاتی‌که در طول سه‌سال بر قرار کرده بودم ازهم گسیخته شد ، باید الان از صفر شروع کنم چون باچهره‌های مواجه شده‌ایم که هنوز چیزی از آنها نمی‌دانیم ، رژیمی روی کار آمده که هنوز ماهیتش نامعلوم است . درست نمی‌دانم قدرت در دست کیست؟ دفتر سیاسی؟ کمیتهٔ مرکزی حزب؟ مجلس انقلاب؟ مجلس وزراء ؟نمی‌دانیم ! ".

منبع تمام معلوماتی که بدست می‌رسد ، خود رادیو کابل است‌که هرروز دوبار اخبار پخش می‌کند یکی بزبان انگلیسی و دیگری به‌فرانسوی سه روزنامهٔ دیگر نیز انتشار می‌یابند (قبل از کودتا هشت روزنامه‌نشر می‌یافت) یکی به اسم " فاریاب " بزبان پشتو که مخلوطیت از اردو

و انگلیسی وعربی و دیگری به اسم "انیس" بزبان دری و سومی "کابل تایمز" است که بزبان انگلیسی صادر می‌شود.

تنها کالائیکه بیشتر خریدار و سود داشت، "شایعات" بود، هرساعت یک‌شایعه شنیده می‌شد:

ملا نورشاه امام‌جمعهٔ مسجد پل خشتی (یکی از بزرگترین مساجد کابل) اعدام شد زیرا بر ضد انقلاب سخن گفته... جولم شاه سخنران جلال‌آباد اعلان جهاد کرده... وزیر دفاع سرهنگ عبدالقادر مخفی شده چون عضو حزب نبوده...

لاشهٔ یک خلبان روسی که با پاراشوت در روزهای اول کودتا پیاده شده دیده شده است... حکومت آمریکا تصمیم گرفته که سفیرخود را ازکابل انتقال دهد... دو برنامهٔ مذهبی از رادیو حذف شده‌است ...صنعت قالی ملی خواهد شد و ... شایعه دنبال شایعه هرصبح‌وشام می‌شنیدیم، شائعاتی‌که روز بعد غیر مؤکد بودن آن به اثبات می‌رسید جز انتقال سفیر آمریکا از کابل که تصمیمش قبل از وقوع کودتا گرفته‌شده بود و بعد از کودتا اجرا شد.

روشن بود که همه می‌خواستند معلومات و اطلاعات صحیح از ماهیت کودتا و رهبرانش بدست آورند حتی آنانی‌که در خارج‌افغانستان مسائل جاریه ۷ ثور را دنبال می‌کردند، اطلاعات دقیقی نداشتند زیرا همهٔ خبرهائی که در خارج نقل می‌شد حکایت از یک چیز داشتندوآن اینکه این کودتا، مارکسیستی است یعنی تنها چیزی‌که همه رامشغول ساخته بود" رنگ انقلاب" و ماهیت آن بود که تاحد زیادی، واقعیتها را پوشانیده و دگرگون جلوه داده بود.

نخستین چیزی‌که خبرگزاری‌های جهانی ،گزارش داده بودنداین بود که رهبر کودتا، جنرال عبدالقادر(وزیر دفاع فعلی) است با اینکه

این هم خبر درستی نبود چون جنرال عبدالقادر هرچند که خودکودتا را رهبری کرد و نقش مهمی را در روی‌کار آوردن رژیم جدید بعهده‌داشت و همو بود که هجوم نیروی هوائی را برکاخ ریاست‌جمهوری رهبری نموده گارد نگهبان کاخ را مجبور به شکست وتسلیم نمود ولی بازهم سرنخ بدست دیگران بود .

جنرال عبدالقادر یکی از کسانی بود که رئیس سابق داود را در کودتایش برضد محمدظاهرشاه در سال ۷۳ م (۵۲هـ) به پیروزی رسانید اما داودخان او را از رتبه‌اش پائین آورده و بعنوان تأدیب ، تامدتی ، مدیر مسلخ(کشتارگاه) قرار داد و بعد از مدتی بازهم او را در ارتش باز گردانده بود .

جنرال عبدالقادر هرچند که دوباره‌منصب خود را باز یافته‌بود ولی سراسر وجودش را خشم وغضب برداود فرا گرفته بود وهمین سبب شد که وی در صدد انتقام برآید ومهم‌ترین نقش‌را در به‌پیروزی‌رسانیدن کودتای دوم بر ضد داود بازی کند وبا فرارسیدن فرصت بدون هیچگونه شک و تردید دستور دهد که فرمانده نیروی هوائی را بکشند وهواپیماهای میگ روسی را در معرکه وارد کار نمایند ، مخصوصا که نیروی توپخانه از ساعت ۱۲ ظهر تا ۶ شب علی‌رغم تلاشها وآتشباری‌های خود نتوانسته بود داود را مجبور به تسلیم کند تاآن لحظهٔ که هواپیماهای میگ در آسمان پایتخت ظاهر شد ، کار را یکسره خاتمه داد .

حال دراین جا مسئلهٔ دیگری وجود دارد که‌تاکنون پیرامون‌آن سخن گفته نشده وآن عبارت است از تاخیر افتادن این کودتاوچگونگی بوجود آمدن آن .

هنگامی‌که داود بدنبال کودتای سال ۵۲ رژیم خود را روی کار آورد کاملا از همکاری و تائید گروه دست‌چپی در افغانستان برخوردار

بود ،حتی گفته می‌شود که‌همین ببرک‌کارمل نائب‌رئیس فعلی (در وقت تالیف کتاب) بود که نخستین بیانیه رژیم داود را نوشت و برخی از وزراء رژیم داود نیز ازهمین گروههای چپ‌گرا بودند .

داودخان برای اینکه قدرت را تنها در انحصار خود قرار دهد ، اولا ضربات شدیدی بر رهبران مذهبی وارد کرده بسیاری از آنان را دستگیر نمود و در مرحلهٔ دوم می‌خواست همان ضربات را بر چپی‌ها هم وارد سازد و آنانرا از صحنهٔ سیاست دور کند و این درگیری‌ها تا آن حد شدت یافت که یکی از رهبران آنان بنام میراکبر خیبر در آوریل گذشته ترور شد (۸) و جنازهٔ او بزرگترین وسیله‌ای شد برای به‌مبارزه طلبیدن داودخان ، هنگامی‌که برجنازهٔ او در مسجد پل‌خشتی کابل‌نماز خواندند ، جمعیت انبوهی حضور یافته بود و در طول دو روز عزاداری (سنت ملی) مخالفت مخالفان آشکار گشته و به‌اوج خود رسید .

داود تصمیم گرفت که ضربات کوبندهٔ برحزب خلق وارد سازد ، دستور داد که هفت‌تن از رهبران حزب را دستگیر کنند که در میان‌آنان نام نور محمدتره‌کی ، ببرک‌کارمل و زن پزشکی بنام اناهیتا دیده می‌شد (وهمین هفت‌تن فعلا وزراء کابینه را تشکیل می‌دهند و دکتر اناهیتاوزیر شوءن اجتماعی می‌باشد) .

رادیو کابل ، اعلان کرد که بازداشت هفت‌نفر، انجام گرفته و مجلس هیئت‌وزیران در بارهٔ آنان به بحث خواهد پرداخت . یکی از وزراء کابینه رژیم جدید بمن گفت : دستوراتی به تمام ولایتهای کشور مبتنی بر سازمان دادن یک سلسله حملات و تهاجمات ملی وتلگرامهای تائید و درخواستهای اعدام هفت تن خائن صادر شده بود ولی این‌از کم‌شانسی داود بود که هنوز بازداشت شخصی‌که مسئول سازمان دادن حزب در داخل ارتش بود ، صورت نگرفته بود این شخص حفیظ الله

امین نائب نخست‌وزیر و وزیرخارجه فعلی (۹) بود ، امین بعد از آنکه اهداف داود برایش کشف شده بود ، نقشهٔ یک کودتا را در ارتش‌پی‌ریزی نمود و در حینیکه بازداشت می‌شد ،از دست پسرش مکتوبی فرستاد که درآن موعد کودتا را تعیین کرده بود .

اعلان شده بود که هیئت وزیران بریاست داودخان در روز پنجشنبه ۷ ثور تشکیل جلسه خواهد داد تا پیرامون سرنوشت بازداشت شدگان به بحث و گفتگو بپردازد ، طبق آنچه این وزیر افغانی برایم اظهار داشت ، بنابراین گذاشته بودند که حکم اعدام این هفت‌تن را صادر و در روز شنبه ۹ ثور تنفیذ کنند وبدین خاطر صبح همانروزی که وزراء تشکیل جلسه می‌دادند ، وقت انجام کودتا تعیین شد تا پیش از آنکه او اینها را اعدام کند ، خود اعدام گردد و بدین سان کودتاپیروز شد .

طبق تصریحات تره‌کی : فرزندان ما ، درارتش اولین کاری‌که بعد از محاصره‌کردن کاخ ریاست‌جمهوری کردند ، آزادنمودن همین هفت‌تن بود که از زندان خارج شده و رهبری کودتا را بدست گرفتند ،کودتائیکه (جمهوری دیموکراتیک افغانستان) را بوجود آورد یعنیِ که افغانستان سومین جمهوری دیموکراتیک بود در جهان اسلام بعد از الجزائر ویمن جنوبی گرچه که‌الجزائر ویمن جنوبی جمهوری دیموکراتیک خلق نام دارند .

· + ·

در ابتداء خواستم پیرامون بیانیه‌های رژیم جدید و حزب به تفحص و جستجو بپردازم تا شاید ماهیت این کودتا برایم کشف گردد ، آنچه که از بیانیه‌ها بدست می‌آید در سطر اول سخن از (احترام به‌تعالیم اسلام) گفته می‌شد و در سطر دوم از (برقرارکردن نظام دیموکراسی)

و نیز رادیو کابل هرصبح برنامه‌هایش را با تلاوت قرآن کریم و یک‌بحث مذهبی افتتاح می‌کرد و رئیس مجلس انقلاب هم تمام سخنرانی‌هایش را با (بسم‌الله الرحمن‌الرحیم) آغاز می‌نمود .

درهمین وقت چون می‌گفتند که این رژیم تمایلات مارکسیستی و چپگرایانه دارد خواستم ، پیامها و نامه‌ها و برنامهٔ حزب (مانیفست) راکه در سال ۱۹۶۵ در حین تاسیس حزب صادر شده بود و نیز برنامهٔ کار حزب را که تره‌کی در ماه گذشته اعلان داشته بود ، بنگرم و ببینم که‌آیا این سخن واقعیت دارد ؟

من هیچ‌گونه اشارهٔ مارکسیستی در پیامها و نامه‌ها و بیانیه‌هائی که تاکنون پخش‌شده ندیدم و حتی در برنامهٔ کار حزب دیدم که‌مقدمه‌اش با بسم‌الله‌الرحمن الرحیم آغاز شده بود ،تنها در مانیفست حزب چند عبارتی دیده می‌شد که تا اندازهٔ این شبهه‌را تائید می‌کرد ولی بازهم این یک دلیل قاطع وقابل قبول شمرده نمی‌شد . .

در صفحهٔ اول مانیفست این‌عبارت بچشم می‌خورد :

"تنها مشکل اساسی معاصر، تضاد ونبردیست که بین‌سوسیالیسم بین‌المللی و استعمار بین‌المللی در گرفته است‌واین همان تضاد و مبارزه است که با انقلاب بزرگ سوسیالیستی اکتبر(انقلاب روسیه) آغاز شده است ! ! " .

این پدیده‌های حیرت‌انگیز بدنبال سوءالهای متعددی بود که در نخستین مصاحبهٔ مطبوعاتی تره‌کی در هفتهٔ اول کودتا مطرح شده بود حتی خبرنگار روزنامهٔ "گاردین" انگلیسی این سوءال را نمود که " آیا ظهر امروز نماز خواندید یا نه؟" تنها پاسخ رئیس مجلس انقلاب این بود که این یک مسئلهٔ شخصی است و ربطی بدیگران نداشته وکسی هم حق پرسش ندارد . (۱۰)

تره‌کی به من گفت . . .

حال وقت آن رسیده بود که باتره‌کی ملاقات می‌کردم ، تفأل‌خیر زدم زیرا تلفن خاموش و ساکت بود و دیگر تماسی از طرف نمایندهٔ وزارت خارجه برای تاخیرانداختن وقت ملاقات گرفته نشد ،باخودگفتم که شاید لحظات "نحس" پایان گرفته باشد ، این معقول نیست که ازآغاز این مسافرت تا آخر همراه با شکست و سردرگمی باشیم .

درست در ساعت یک ونیم بعد از ظهر بود که در وزارت خارجهٔ افغانستان حضور یافتم . عسکرها در اطاق اطلاعات نشسته بودند ، مسلسلهای آنان روی نیمکت ها گذاشته شده و خستگی همچنان از چشمانشان آشکار بود زیرا هنوز سه‌هفته از کودتا نگذشته و هنوز ارتش درحال آماده‌باش بسر می‌برد ، منطقهٔ‌وزارت خانه‌ها و کاخ ریاست‌ـ جمهوری مبدل به پادگانهای عسکری شده و حتی پاسداری و حفاظت سفارت‌خانه‌ها و بانکها برعهدهٔ ارتش بود نه پولیس چون رهبران‌کودتا هنوز به سازمان پولیس اعتماد و اطمینان نداشتند .

این ارتش بود که در روز دوم انقلاب با سرعت تمام ، همهٔ مامورین پاسگاههای پولیس را خلع سلاح‌کرده و همهٔ آنانرا به ادعای "مصالح امنیتی " باخود بردند و بعد از آنکه اوضاع استقرار پیدا کرد ، دوباره آنانرا برگردانده و اسلحهٔ شانرا بخودشان دادند .

اماوزارتخانه‌ها و مراکز حساس مثل مرکز رادیو وتلویزیون که‌حتی تاآن لحظاتی‌که ما در کابل بودیم تحت حمایت و حفاظت ارتش بود .

بسوی کاخ ریاست جمهوری رهسپار گشتیم .

جمع انبوهی از سربازان را دیدیم که مسلح به مسلسل در چمن کاخ مستقر بودند و چهارتانگ در نقاط مختلف چمن موضع‌گیری کرده

بودند و بعضی بالای آن تانکها دراز کشیده بودند .

لشکر زرهی شماره ۱۵ که با لشکر شماره ۴ کودتا را آغاز کرده‌بود بعنوان گارد حفاظتی کاخ ریاست‌جمهوری، جانشین لشکر ۷ شده بود و همین لشکر ۷ بود که تاآخرین لحظه در برابر کودتاچیان از خود مقاومت نشان داد حتی گفته می‌شود که این لشکر با تمامی ۱۲ هزارسرباز خود نابود گردید ولی واقعیت برخلاف این بود زیرا این لشکر بعداز تدخل‌نیروی هوائی کاملا تسلیم شد ، تنها سبیکه این کودتا را یک‌کودتای خونین و قربانیهای آنرا هزاران تن بلکه در بعض جرائد ۱۰ هزارنفر جلوه داده همین شائعه بود ، شائعه‌ای نابود شدن لشکر شماره ۷ وهمین مسئله بود که انعکاسات بدی را بدنبال آورد مبتنی براینکه سیل خون درخیابانهای کابل جریان یافته است ، تاآنجا که برخی نماز برپاکردند ، نماز برای ارواح قربانیهای این کودتا .

ما را مدیر دفتر تره‌کی استقبال کرد و باکمال ادب از مادرخواست نمود که تاچند لحظه‌ای انتظار بکشیم ، فهمیدیم که همین‌جا رئیس‌شورای انقلاب می‌نشیند بعد از آنهمه تلاشهای طولانی که دراین مسیر داشته و زمانی در یکی از شرکتهای میوه‌فروشی افغانستان در بومبائی هندوستان بعنوان یک کارگر اشتغال داشته است . پدر فقیر و چوپانش از شدت فقر نتوانسته بود که مصرفش را بپردازد و در سالهای سی وی را تسلیم شرکت کرده و خودش مرده بود .

تره‌کی دراین شرکت ماهانه ۴۵ روپیهٔ هندی مزد می‌گرفت که‌شش روپیهٔ آنرا برای مخارج خود به مصرف می‌رسانید و بقیه‌اش را به خوانواده‌اش می‌فرستاد و باهمان ۶ روپیه (طبق گفتهٔ خودش) هم‌غذا تهیه می‌کرد وهم لباس وهم مسکن و در مدرسهٔ یکی از هیئتهای‌تبشیری به تحصیلش هم ادامه می‌داد .

با زحمات فراوان ، وظیفهٔ دولتی بدست آورد وبعنوان یک خبرنگار در خبرگزاری رسمی افغانستان (باختر) کار می‌کردو اکثر فعالیتهای فکری و فرهنگیش ادبیات و ترجمه بود . خواست درآمدش زیادتر گردد ، در سفارت آمریکا بعنوان مترجم مشغول گشت و سپس هم رئیس تحریر بنگاه خبری افغانستان تعیین گردید و بعدهم به حیث یک وابستهٔ مطبوعاتی به سفارت افغانستان در آمریکا پیوست ولی هنوز ششماه را تکمیل نکرده بود که از وظیفه‌اش عزل گشت چون از رژیم حاکم انتقاد کرده بود و در طول ۲۷ سال اخیر بعنوان یک نویسنده و ادیب وارد عالم سیاست شده وبعدهم رهبر حزب مخفی خلق گردید . (۱۱)

• * •

در باز شد و تره‌کی وارد اطاق گردید ، از او استقبال‌کردیم ، با موهای سفیدی‌که سن او را بیش از ۶۰نشان می‌داد با چهرهٔ چروک‌وچین برداشتهٔ که در بازداشتگاهها و لانه‌های زیرزمینی بوجود آمده بود . . . بعد از مقدمات احوال پرسی با صدای نرم وآهسته و با کلمات از پیش انتخاب شده گفت : سوٴالهایتان را دریافت کردم و پاسخش را هم نوشته‌ام و اینست پاسخ سوٴالهای‌تان . خیلی متشکرم .

تکانی خوردم زیرا بازهم شبح یاس و نحس را پیش چشمم مجسم می‌دیدم ، بازهم شکست را همچون سایهٔ شومی می‌دیدم که در این مسافرت هنوز ما را دنبال می‌کرد . گفتم امیدوارم اجازه فرمائید که‌پاسخ را بخوانم و مواردی راکه‌محتاج به توضیح باشد ، با شما مطرح نمایم تا سوٴتفاهمی پیش نیاید که مسلما شماهم ازآن راضی نخواهیدبود .

ظاهرا او تصور می‌کرد که‌ملاقات ما فقط همین دریافت پاسخنامه است و برداشتن چند عکس از ایشان لکن من تصمیم گرفتم که تاحدامکان استقامت کنم تا جوابهای واضح برای سوٴالهایم دریافت دارم زیرا ما

فهرست مطالب

در سرگذشتهای قبلی خود آموخته بودیم که اگر در مصاحبه‌ای سوءالات بصورت نوشته پاسخ داده می‌شد تنها سوءالات مورد قبول طرف درکاغذ ثبت می‌گشت و از ثبت سوءالات دقیق و دشوار خودداری می‌گردید تا طرف مصاحبه از آغاز رنجیده و ناراحت نگردد و بعد سوءالات دقیق‌غیر نوشته شده در خلال صحبت و بحث یکی پس از دیگری مطرح می‌گردید .

مضافا براینکه‌عادتا روءسا جمهور آنقدر فرصت ندارندکه‌سوءالهای خبرنگار را همیشه بانوشته پاسخ دهند ، اکثر اوقات پاسخ کتبی رابه‌مدیر دفتر و مستشاران خود موکل می‌نمایند و خودشان تنها به یک مراجعهٔ کوتاه و امضاء اکتفاء می‌کنند و احیانا تنها امضاء می‌کنند گو اینکه درواقع مصاحبه بین خبرنگار و مدیر دفتر یا مستشار صورت گرفته است نه باخود رئیس.

از فرصت استفاده کردم و قلم و اوراق را در دست گرفتم وخودرا برای اجراء یک مصاحبهٔ بسیار طولانی ، آماده نشان دادم گو اینکه به پاسخ کتبی قناعت ندارم با اینکه نگاه سریعی به آن از باب ذوق‌انداخته و مطالعهٔ کوتاهی کرده‌بودم .

آنچه که مرا براین کار بیشتر تشجیع کرد این بود که رئیس را نیز برای مصاحبه آماده دیدم واین شک در ذهنم پدید آمد که این سیناریو را که فقط برای یک ملاقات تهیه شده بود ، مامورین ادارهٔ برگزاری مراسم و تشریفات ، تهیه و آماده کرده‌اند تا بااین کارشان‌لیاقت و کفایت خویش را در رابطه با این کادرهای حزبی که تازه از زیرزمین بیرون آمده و هنوز با مقررات دیپلوماتیک و روشها و رسوم آن آشنائی ندارند نشان دهند .

به تره‌کی گفتم :

هنوز ماهیت شما در جهان عرب مبهم بوده و رنگ سیاسی ،

ایدئولوژیک شما مورد سوءالهای فراوانی قرار می‌گیرد . . .

تره‌کی گفت : همهٔ اینها رامی‌دانم وعکس‌العملهای مختلفی راکه در جهان عرب ابراز شده شنیده‌ام . خبرگزاری‌های غربی در زشت‌نشان دادن چهرهٔ انقلاب ما ، نقش رذیلانهٔ‌را بازی کرده‌اند آنان از فرصت استفاده کرده و از هیچ دسیسه و دروغ‌پردازی ،خودداری نکرده‌اند و می‌خواهند همه را بر ضد ما بشورانند ، ما از این دسیسه‌ها و دروغ‌پردازی‌ها هرگز رهائی نمی‌یابیم جز اینکه سر تسلیم فرود آورده و در برابر غرب رکوع نموده وتملق کنیم واین چیزی است که هرگز آنرا نمی‌پذیریم ،مانمی‌خواهیم دربرابر هیچ قدرت غربی یا شرقی تسلیم‌شده و در محور آنها بچرخیم ، هرگز سایه برای کسی نخواهیم بود .

وی سپس‌اضافه کرد :

ما مسلمان و موحدیم وهیچ کس حق ندارد از ما دراین مورد مطالبهٔ دلیل و برهان نماید زیرا این عملیست بین‌خدا و بنده‌اش که کسی دیگر از آن اطلاع ندارد اضافه بر آنکه ما کاملا با دخالت در عقائد و تفتیش معتقدات مردم مخالفیم .

ماخواهان نظام دیموکراتیک هستیم ، حامی فقراء و طبقات زحمت‌کش کارگر و دهقان و بر ضد هرنوع استثمار انسان از انسان‌می‌باشیم درست است که‌افکار ما بر اساس" تضاد طبقاتی " پایه‌گزاری شده ولی ما کمونیست نیستیم وحتی کلمهٔ‌کمونیسم در دفتر سیاسی ما ذکر نشده واساسا در افغانستان هیچوقت حزب کمونیستی وجود نداشته است . اما برای‌برخی بسیار شیرین وگوارا است که ما را در صف کمونیستها داخل کنند . طبیعی است آنانی‌که برهر حرکت آزادی‌خواه و مساوات‌طلب این‌برچسبهای ناچسب را می‌چسبانند خودشان نیز چهره‌های معروف و شناخته‌شده دارند ، آنان طرفداران و یاران امپریالیزم جهان‌هستند .

گفتم : آیا هیچ تحت‌تاثیر افکار مارکسیستی قرار گرفته‌اید ؟

گفت : قبلا نیز این سوءال از من شده، افکـــار مارکسیسم ـ لنینیسم ، هیچ تاثیری در افکار ما نداشته و برنامهٔ کار حزب ما مبتنی بر آن سلسله از افکار مترقی و پیشرفتهٔ است که حامی و مدافع حقوق فقرا و طبقات زحمت‌کش کارگر و دهقان می‌باشد .

سپس اضافه نمود : من فقط تحت تاثیر ادبیات شوروی قرار گرفته‌ام و بویژه داستانها و روایات تولستوی و گورکی فراوان مراتحت تاثیر قرار داده است .

گفتم : آیا شما سوسیالیست هستید ؟

گفت :ما فقط دیموکرات هستیم و حزب مااز روز تاسیس نامش (حزب دیموکراتیک خلق) بوده، هیچوقتی نگفته‌ایم که ما سوسیالیست هستیم ، ما نمی‌خواهیم در چارچوب فکری معینی سیر کنیم ، تمام تلاش ما اینستکه از دست تودهٔ زحمت‌کش خود گرفته و آنانرا از خلال یک برنامهٔ مترقی و پیشرفته، ترقی بدهیم ، برنامهٔ که اصول و مقررات‌آنرا حزب ما در سال ۱۹۶۵ در نخستین سال تاسیش نشر داد ، ما تجربهٔ خاصی داریم و در ظروف و شرائط خاصی قرار گرفته‌ایم نمی‌خواهم در قالبهائیکه دیگران ساخته نهاده شویم و شعارهای دیگران را سردهیم و در زیر پرچم و پلاکارتهای آنان بایستیم .

سپس خنده کردو گفت : همینکه ما برخلاف عادت متعارف‌دیگر انقلابها در روز آشکار دست به انقلاب زدیم دلیل بر آنستکه ماتجربیات خاصی بخود را داریم . (۱۲)

گفتم : جهان عرب از سرنوشت اسلام درافغانستان فراوان‌نگران است .

گفت : فکر نمی‌کنم این صحیح باشد زیرا تمام کشورهای عربی واسلامی انقلاب ما را برسمیت شناخته وحتی نامه‌ای مودت‌آمیزی نیز از بعضی رهبران عرب دریافت کرده‌ام .

گفتم : مقصودتان از بعضی رهبران‌عرب کیست ؟

گفت : ملک‌خالد پادشاه سعودی پیام کتبی را از طریق سفیرش درکابل بمن ارسال داشت ومن هم پیام مشابهی فرستادم وهمچنین سرهنگ قذافی نمایندهٔ خاص خود وزیر خارجه لیبی را فرستادکه با کمال گرمی از وی استقبال‌کردیم .

((ملاحظه فرمائید : دیپلوماتهای مطلع عرب در کابل‌اظهار داشتند که شاه‌خالد در نامهٔ خود فقط ازاینکه رژیم جدید در برابر حفظ و احترام‌به تعالیم اسلامی ، تعهد والتزام خود را اعلان نموده اظهار خرسندی کرده بود ولی روزنامه‌های کابل به‌این مطلب اشاره نکردند و فقط متذکر شدند که تره‌کی از سفیر عربستان سعودی‌استقبال بعمل آورد و سفیر سعودی دراین ملاقات ، نامه‌ای به رئیس تسلیم‌نمود ، نامه مودت آمیزی‌که نشاندهندهٔ پاکترین احساسات است))

گفتم : مجرد برسمیت شناختن یک رژیم بجهت اصول و مقررات بین‌المللی دلیل براین نیست که از جریان مذکور قانع و راضی باشد گرچه که جریانات افغانستان مربوط به نحوهٔ انتخاب خود ملت‌افغانستان و دولتش می‌باشد ولی مقصودم آنستکه اعتراف آنان نمی‌تواند این نگرانی را برطرف سازد .

گفت : من درابتداء می‌گویم آنانی‌که بر ضد انقلاب ما دست به شایعه پراکنی و تبلیغات بی‌اساس می‌زنند بهتر است به اطراف‌خودشان نگریسته و عدالت و آزادی و ترقی را برای ملتهای درهم کوبیدهٔ خودشان تامین کنند ، باید آنان درعوض اینکه در شؤن یک کشورمستقلی

مانند افغانستان دخالت می‌کنند به شوءنات کشورخودشان توجه‌نمایند .

تودهٔ مردم ما نیاز به توصیه‌ها و سفارشهای کسی دیگر ندارد ، خودشان از تعالیم و مبانی اسلامی‌شان حمایت و پاسداری می‌کنند ،امروز حتی جهان غرب برای اسلام درافغانستان گریه می‌کند و اظهار نگرانی ، آیا این خود مسخره‌آمیز و شگفت‌انگیز نیست ؟

یکی از خبرنگاران انگلیسی در نخستین مصاحبهٔ مطبوعاتی‌ام آنقدر پیرامون اسلام ، سوءال می‌کردو از خود الحاح و لجاجت نشان می‌داد که موجب دهشت من شده بود گواینکه او "محتسب" بوده‌ومسئول شوءن اسلام و مسلمانان می‌باشد .

گفتم : پس نظر شما در مورد اسلام چگونه است ؟

گفت : ما به اسلام بعنوان یکدین طرفدار فقرا احترام می‌نهیم و آنرا معارض با برنامهٔ انقلاب خود نمی‌دانیم ، ما آرزومندیم در افغانستان ،اسلامی بوجود آوریم بدور از خرافات و تزویر و آلودگی‌هائی که الان دارد ، اسلامی‌که در خدمت توده‌های مردم باشد نه در انحصار مرتجعین و فئودالها و طاغیان .

گفتم : برخی می‌خواهند بین اسلام و مارکسیسم جمع کنند ،رای شما دراین مورد چیست ؟

گفت : این مسئله در برنامهٔ حزب خلق دموکراتیک نیست بااینکه این یک مسئله بسیار دقیق بوده ونیاز به بحثهای بسیارطولانی دارد .

گفتم : در اول انقلاب برخی‌خبرگزاری‌ها گزارش دادند که یکی از رهبران مذهبی اعدام شده آیا این خبر صحیح است ؟

گفت : تاآنجا که من اطلاع دارم هنوز کسی متعرض ملاها نشده بلکه ما بعکس بیشتر به رهبران مذهبی اهمیت قائل شده وبیشترمیخواهیم به امور آنان رسیدگی کنیم حتی انقلاب تصمیم گرفته که ماهانه برای

آنان بعنوان (کارگران مذهبی) روابط برقرار کنیم ولی بازهم لازم به یادآوری است‌که انقلاب مخالفانش را هر شخص و گروه و جهتی که باشد، بدون استثناء وامتیاز با شدت هرچه بیشتر خواهد کوبید .

گفتم : عادتا هر انقلابی‌که به پیروزی می‌رسد، زندانیان سیاسی رژیم گذشته را آزاد می‌کند، درعین حال می‌بینیم که در افغانستان‌اعضاء حزب شما از زندان آزاد شدند اما هنوز رهبران مذهبی که در گذشته بازداشت شده بودند، در زندان بسر می‌برند و این امری است‌که انسان را وادار به جستجو و تحقیق هرچه بیشتر در این مورد می‌نماید .

گفت : در بارهٔ سرنوشت رهبران مذهبی و ملاها تحقیق و بررسی خواهیم کرد آنانی‌که متهم هستند باید درمحکمه حاضر شوند اما آنانی که بی‌تقصیر باشند آزاد خواهیم کرد (رژیم داود بعضی عناصر وابسته به جماعت اسلامی معروف به" اخوال‌المسلمین" را به اتهام ترور وزیر برنامه ریزی در سال ۷۷ م (۵۶ﻫ) بازداشت و زندانی‌کرده‌بود) .

گفتم : آیامیل دارید روابط نزدیکی با کشورهای عربی واسلامی داشته باشید ؟

گفت : دست ما بسوی همه دراز است، بارها گفته‌ایم وبازهم‌تکرار می‌کنیم که روابط ما براساس احترام متقابل و به میزان مساعدت‌وهمکاری دیگران، خواهد بود، ما از کشورهای عربی انتظار کمک و مساعدت داریم وهمین تنها کار عملی و نشاندهندهٔ همبستگی و اخوت اسلامی است .

ای کاش ما بههمان مقدار که به ابعاد روحی و معنوی مسلمانان اهمیت می‌دهیم به ابعاد مادی و اقتصادی آنان اهمیت بدهیم ،قلبهای ملت ما امروز سرشار از ایمان و مذهب است و فقط به" نان و لباس‌ومسکن" نیازمند است، ما امروز از جهان عرب و اسلام، ملا و رهبر مذهبی

نمی‌خواهیم ، بقدر کفایت از خود روحانی و علما دینی داریم مااامروز نیاز به مساعدات مالی داریم که در اجرا برنامه‌های ما ، کمک کرده و کشور ما را و ملت ما را از پرتگاه سقوط و عقب‌ماندگی نجات‌دهد .

گفتم : شواهدی در دست است که شما خط شوروی را دنبال‌میکنید و روابط غیر عادی با مسکو دارید ، شاهد براین مطلب اینستکه نخستین هیئتهای دیپلوماتیک شما بسوی مسکو روانه شد و در تمام برنامه‌های اقتصادی‌تان‌با اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای بلوک شرق همکاری دارید .

گفت : تکرار است که دوباره بر "غیر متعهد" بودن خود تاکید نمائیم ، اگر برای ما تعهدی مطرح باشد فقط در برابر طبقات درهم‌کوبیده شدهٔ ملت افغانستان است .

اما آنچه کهمربوط به شوروی می‌شود :

شوروی از آغاز انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تا به الان دوست مخلص‌ملت افغانستان بوده وهست شوروی اولین کشوری بود که استقلال افغانستان را اعتراف کرد و بما مساعدات بی‌قید و شرطی نمود بلکه نخستین‌دولتی بود که در سال ۷۳(کودتای ۲۶ سلطان داود) افغانستان را بعنوان جمهوری افغانستان برسمیت شناخت و نیز همین شوروی بود که انقلاب ۷ ثور را که حزب دموکراتیک خلق بوجود آورد برسمیت شناخت .

اما در بارهٔ هیئتهای نمایندگی که به مسکو مسافرت نموده ، این یک مسئله‌ای بود که بطور صدقه واتفاق انجام شده و هیچ دلالتی برآنچه که شما اشاره‌نمودید ندارد .

و در مورد برنامه‌های اقتصادی که از آن سخن گفتید باید گفت‌که این تازگی ندارد ، شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیست قبل از این‌هم (۱۲۰) برنامه و پروژه را در نواحی‌متعدد افغانستان در دست اجراء

داشتند و اگرهم موافقت‌نامه و معاهدات اقتصادی با مسکو و غیر آن امضاء کرده‌ایم کاملا مطابق همان سیاستیست که بارها آنرا اعلان‌کرده‌ایم که روابط ما براساس احترام متقابل و حجم مساعدات دیگران خواهد بود، دستهای ما بسوی همه دراز است، هرکسی‌که دست تعاون وهمکاری بسوی ما دراز کند، با آغوش باز استقبال می‌کنیم، فرق نمی‌کند شوروی باشد یا غیر آن.

این، معقول و منطقی نیست که از همه‌چیز و همه‌کس امتناع بورزیم با اینکه‌سخت امروز به‌مساعدات دیگران نیازمندیم البته تا آنجاکه در خدمت اهداف ملت‌ما و بدون هیچگونه قید و شرط باشد.

گفتم: شما در نخستین مصاحبهٔ مطبوعاتی خود یادآور شدید که حزب خلق هیچگاه میلی به درگیری با رژیم داود را نداشته است و تنها خواستار تشکیل یافتن یک (جبههٔ ملی) بوده که مشترکا مسؤولیت رادر رهبری کشور بعهده بگیرد (۱۳) آیا الان هم این فکر را در سر دارید؟ آیا حاضرید در راه برروی دیگران هم گشوده و به نمایندگان گروههای اسلامی حزب شعلهٔ جاوید هم سهمی داده‌و مشترکا حکومت را بدست بگیرید؟

گفت: ما باهمهٔ آنانی‌که در خط انقلاب ما باشند، بدون امتیاز وبی‌حد و حصر همکاری خواهیم کرد ولی آنانی‌که ما از آنها سخن‌میگوئیم یکعده افراطیونی هستند که اصلا با ما در یک خط سازگاری ندارند، مابه این افراطیون چه چپی وچه راستی هیچگاه اجازه نخواهیم داد کهانقلاب را از مسیرش منحرف گردانند.

ملک‌امان‌الله خان را اگر با غیرش قیاس کنیم یک مرد پیشرووترقی خواه بود ولی همین‌افراطیون با تحریک انگلیس وی رامتهم به‌کفر کردند که نتیجتا در کشور هرج‌و مرج‌بوجود آمد. ما بهیچ صورت اجازه نخواهیم

داد که الان هم آن هرج و مرج را در کشور بوجود آورند .

گفتم : الان که روشن است تنهاحزب خلق سلطه را دردست‌گرفته و کادرهایش تدریجا تمام مراکز را بعهده می‌گیرد .

گفت : همین حزب خلق بود که انقلاب را بوجود آورد و هم‌همین حزب است که در برابر تودهٔ ملت ملتزم به برنامهٔ‌کار مشخصی است یعنی مسئول تغییرات و تحولاتی است که ما طرفدار آن بوده و بخاطرآن انقلاب بوجود آمده بدین خاطر طبیعی است که کادرهایش مسئولیت اجرائی و رهبری را مستقیما عهده‌دار شوند .

گفتم : نقش ارتش چطور؟

گفت : این انقلاب ، انقلاب حزب دموکراتیک خلق است وهمین حزب بود که برنامه‌ریزی این انقلاب و دستورات اجرائی آنرا برعهده داشت وارتش فقط در ساعتی‌که حزب‌تعیین کرده بود ، آنرا اجراء نمود جناح نظامی حزب بود که مستقیما آنرا تنفیذ کرد واینک افسران ارتش‌که با دریافت دستورات از ما ، انقلاب را با دقت و جسارت هرچه بیشتر به پیروزی رساندند همهٔ شان در شورای انقلاب عضوند .

گفتم : فعلا قدرت اصلی در دست کیست؟ شورای انقلاب یاکمیتهٔ مرکزی حزب؟

گفت : کمیتهٔ مرکزی حزب ، عالیترین قدرت سیاسی درکشوراست شورای انقلاب هم‌عالیترین قدرت اجرائی است که وزارت را انتخاب می‌کند و هیئت وزرا در برابرش مسئول است .

گفتم : کادرهای حزب به چند عدد می‌رسد؟

گفت : مجموع اعضا حزب وآنانی‌که‌هنوز تحت آزمائش هستند به ۵۰ هزار نفر می‌رسند و کیفیت عضوگیری به این ترتیب است که شخص مورد نظر تا مدت شش ماه مورد آزمایش و آموزش قرار می‌گیرد و بعد از

آن عضو فعال حزب می‌گردد و ما فعلا آن مقدار کادر فعال و افراد لائق و برجسته داریم که مسئولیت اجرائی برنامه‌های تعیین شده را متحمل شوند .

گفتم : آیا اوضاع فعلی موقتی است یا همیشگی بدین معنی که‌آیا برنامه‌هائی راجع به تغییرات بنیادین و اساسی در ساختمان سیاسی‌از قبیل : قانون اساسی ، پارلمان ، احزاب و آزادی مطبوعات در نظردارید یانه؟

گفت : در آیندهٔ نزدیکی کمیسیونی برای تغییر قانون اساسی تشکیل خواهیم داد و در بارهٔ تمام نقاطی که به‌آن اشاره کردید ،تحقیق و بحث خواهیم کرد تا در فرصت مناسب راههای بهتر ومناسب باشرائط موجود ملت را برگزیده واز بهترین قالبها استفاده کنیم‌وهدف اساسی ما آن است که‌آزادی در بیان و فعالیتهای سیاسی را برای همه تامین‌نمائیم جز برای کسانی‌که بر ضد طبقهٔ فقیر و کارگر در کشور می‌باشند .

گفتم : برای اصلاحات داخلی چه برنامه‌های اساسی را درنظر دارید ؟

گفت : برنامهٔ ما در ۳۰ ماده پخش شد این برنامه بسیار مفصل و طبق مبانی بیانیه حزب دموکراتیک خلق در سال ۶۵ تنظیم شده است هدف‌اساسی ما آن‌است که توجه وعنایت بیشتر برای معشیت طبقات‌کارگر و لگدمال شده مبذول شود ، طبقات فقیری‌که سالیان دراز از عقب‌ماندگی و ظلم‌های اجتماعی رنج برده‌اند ، این گام اول ما است‌که تا حد امکان برای آنان کار پیدا کنیم و سطح‌معشیت آنانرا بالا ببریم تا دیگر از آیندهٔ‌شان نگران نباشند . اصلاحات ارضی را تطبیق خواهیم کرد ،مزارع عمومی بوجود خواهیم آورد تا نیرو و میزان تولید بالا رفته و روح‌تعاون وهمکاری در میان فرزندان یک کشور حاکم گردد .

گرچه تاکنون گامهای‌اندکی برداشته‌ایم ولی همین‌گامهای اندک منعکس‌کنندهٔ دیدگاه ما است از باب نمونه ما نظام خواربار وکیفیت استفاده از مواد مصرفی را تغییر دادیم زیرا نظام رائج براساس تفرقه و امتیاز غیر انسانی در میان اقشار مختلف ملت استوار بود ازخواربار و مواد مصرفی که حکومت با نرخهای معقول در بازار عرضه می‌داشت، موظف حکومتی حق داشت که تا ۶۵ کیلوگرم از آن استفاده کند در حالی که کارگر فقط ۳۵ کیلوگرم می‌توانست بدست آورد اما الان همه مساوی‌شده و کارگر هم مثل موظف حکومتی می‌تواند همان ۶۵ کیلوگرم‌را بدست‌آورد و عین‌همین روش را در میان ارتش هم اجراء می‌کنیم زیرا فرقی‌نیست بین یک جنرال و یک سرباز، هردو بشرند بلکه سرباز بیش‌از یک‌جنرال سزاوار عنایت و رعایت و رسیدگی است.

گفتم: سخنان فراوانی پیرامون آیندهٔ قبائل بلوچ و پشتو که در نواحی مرزی افغانستان و پاکستان قرار دارند، گفته می‌شود ؛این، موضوعی بود که در گذشته نیز هرچندی یکبار افکار را بسوی خود جلب می‌کرد آیا شما ادعای آنرا مبنی بر حق تعیین سرنوشت می‌پذیرید وحل این مشکله را با پاکستان چگونه تصور می‌کنید؟

گفت: ما با تاکید هرچه بیشتر خواستار حل مشکله هستیم و در آینده با پاکستان دراین مورد تماس خواهیم گرفت تا بتوانیم مشکله را با روشهای مسالمت‌آمیز حل کنیم لکن دیدگاه ما هنوز مختلف است: پاکستان از واقعیت موجود سخن می‌گوید ولی ما از حقوق تاریخی غیر قابل گذشت. اگر یکوقتی این تفاهم، نتیجه‌ای نبخشد متوسل بجهات بی‌طرف دیگر از قبیل محکمهٔ عدل بین‌المللی خواهیم شد.

گفتم: در اولین مصاحبهٔ مطبوعاتی خود از اینکه ایران‌وپاکستان در برسمیت شناختن رژیم جدید تاخیر کرده‌اند ابراز تعجب و شگفتی

کرده بودید ، علت این تاخیر را چگونه تفسیر می‌کنید ؟

گفت : آنچه‌را که درآن مصاحبه گفته‌بودم محض بیان یک (نکته) بود و هیچ غرض دیگری نداشتم .

گفتم : آیا عقیده دارید که وقوع انقلاب در افغانستان برنقشهٔ سیاسی منطقهٔ اطراف شما هم اثر خواهد بخشید ؟

گفت : این سرگذشت ما تجربه‌ای برای همه خواهد بود زیراافکار و عقائد مرز نمی‌شناسند نه حدود سیاسی و جغرافیائی دارند و نه شناسنامه و گذرنامه لازم دارند ، هیچ مانعی در کار نیست که دیگران هم از افکار ما پیروی کرده و روش ما را در پیش گیرند .

گفتم : حال که از سیاست خارجی سخن درمیان آمد ، نظریه و موضع‌تان در بارهٔ مسئله فلسطین چگونه است ؟

گفت : ما در طول خط با فلسطینیان هستیم و مبارزهٔ آنان‌را بخاطر بازگشت به وطن اشغال شدهٔ شان باتمام احساسات دنبال کرده و باچشم اعجاب و احترام و تقدیر می‌نگریم زیرا همانگونه که ما برضد ستم‌اجتماعی هستیم ، بهمان میزان با ظلم سیاسی نیز مخالفیم .

ماجنبش فلسطین را یک جنبش رهائی‌بخش ملی می‌دانیم که‌باید تمام شرفا و آزادی‌خواهان و وطن‌پرستان سراسر جهان تائید ، حمایت و کمک کنند .

گفتم : در پایان آیا پیامی برای‌کشورهای عربی دارید ؟

در حالی‌که می‌خندید گفت : فراموش نکن ، پیامم را به وزیران دارائی کشورهایتان برسانید .

زلزله‌ای در قلب آسیا :

همانگونه که تمامی‌جریانات‌افغانستان نیاز به تامل و مطالعهٔ دقیق

دارد ، برخی گفته‌های آقای تره‌کی نیز محتاج به بحث و ارزیابی می‌باشد زیراآنچه که درافغانستان پدید آمد ، حادثهٔ اندکی نیست ، یک زلزلهٔ بسیار شدیدی است . زلزله بتمام معنای کلمه که احساسات تمام مسلمانان را در سراسر جهان تهییج کرده عواطف آنانرا برانگیخت و بدنبالش‌همهٔ محاسبات شرق و غرب و توازن قوا در منطقه بهم ریخته و شکافهای‌عمیقی (اکثر آنها تاهنوز مخفی‌و سرپوشیده است) را در نقشهٔ سیاسی منطقهٔ آسیای مرکزی بوجود آورد و ممکن است که دامنهٔ آن تا دروازه‌های‌نفت کشورهای عربی نیز گسترش یابد .

این زلزله(اگر استمرار یابد) سرآغاز فصل جدید و بسیار مهم‌در تاریخ افغانستان ،نقطهٔ یک‌تحول بسیار بزرگ در منطقه وآغاز صفحهٔ جدید در داستان نبرد و کشمکشهای دو ابرقدرت جهان (آمریکاوشوروی) خواهد بود .

باهر مقیاس و معیاری‌که ملاحظه کنیم این حادثه برای ما بسیار خطیر و سزاوار بحث است نه تنها بدین جهت که دامنهٔ آن تادروازه‌های پترول کشورهای عربی توسعه پیدا خواهد کرد (با اینکه همین هم بسیار خطرناک و پراهمیت است) بلکه اولا : صحنهٔ این حادثه ، افغانستان است ، افغانستانی‌که یکی از بزرگترین دژهای ریشه‌دار و محکم‌و فراموش شدهٔ " اسلام " در آسیا بشمار می‌رود . ثانیا : همین وضعیت که در افغانستان حاکم بود ، منعکس‌کنندهٔ وضعیت بسیاری از کشورهای‌عربی واسلامی است و بر ملتهای این کشورها است که از میان راههای دشوار و پرخوف و خطر ، راهشانرا بسوی آینده بگشایند . ثالثا : ماهم جزءاین جهان هستیم جهان مضطرب و متزلزل ،جهانی‌که کوچکان و ضعیفان‌از خود اراده نداشته ، اختیار از آنان (اختیار آیا اجبارا) سلب شده ،تنها مهتران و ابرقدرتان هستند که در صحنه ، آزادانه با سرنوشت جهان

بروفق منافغانشان‌بازی می‌کنند .

بدین جهات است که باید درست این رخداد مهم را تحلیل وعلل وعوامل آنرا ، بررسی و برای خویش نیز عبرتی فراگیریم واین ، امکان پذیر نیست جز اینکه دیگر از به‌سروصورت‌زدنها و لباس‌پاره‌کردنها و نوحه‌سرائی و حسرت خوردنها برای گذشته و نگرانی از آینده ـ همان گونه که بعضی در جهان عرب کردند ـ دست برداریم زیرا ما امروزمواجه با اوضاعی هستیم که نیاز به فکر بیدار و اندیشهٔ دورنگر و کارشجاعانه و شهامتمندانه دارد .

ما مواجه با زلزله هستیم ! زلزله ! باید بیدار باشیم !

آیا این رژیم مارکسیستی است ؟

آری شواهدی وجود دارد که کاملا با اظهارات تره‌کی در بارهٔ رنگ و ماهیت‌حزب خلق و تکیه‌گاهها و منابع فکری آن مباینت دارد .

قبل از آنکه این شواهد را متعرض شویم باید بدانیم که شعور دینی وحس مذهبی درمیان ملت افغانستان تاچه حد عمیق وریشه‌دار است؟ مردم افغانستان در برابر دستورات دینی همه‌چیز را فراموش می‌کنند ، فقر را ، عقب‌ماندگی را و ستمی را که سالیان‌دراز از آن رنج برده‌اند ، حاضرند همهٔ اینها را تحمل کنند ولی دست از دین‌شان بر ندارند فراوان این عبارت راکه همیشه بر سرزبان آنها بود می‌شنیدم :

"مادامی‌که اسلام از خطر درامان است ماهم درامان خواهیم‌بود ! !

همین احساسات عمیق دینی بود که ملت افغانستان را در سال ۱۹۲۹ م بر علیه نظام سلطنتی امان‌الله‌خان برانگیخت و وی را از تاج و تختش کنار زد زیرا زن امان‌الله در مسافرتی‌که به اروپا کرده بودند ، عکسش بدون حجاب دریک روزنامهٔ اروپائی دیده شده بود . (ملاحظه

کنید : تره‌کی نیز در گفتگوی قبلی به این داستان اشاره کرده و از امان‌ـ الله پشتیبانی نمود) .

اگر انتشار یافتن یک عکس زن شاه، بدون حجاب چنین‌شورشی بپا کند که شاه را مجبور به ترک سلطنت نماید ،معلوم است که اگر این ملت کلمهٔ "مارکسیسم" را بشنود چه خواهد کرد؟ اگر شنیدن کلمهٔ "مارکسیسم" در میان متعلمین و محصلین ما در جهان عرب ، غیر قابل تحمل و وحشت‌انگیز می‌باشد چگونه باید تصور کنیم عکس‌العمل جامعهٔ را که تا این حد، احساسات دینی داشته وبی‌سوادی در میان آنها تا ۹۰% حاکم است؟

بدین خاطر است‌که کلمهٔ "مارکسیسم" از قاموس زندگی سیاسی افغانستان کاملا حذف شده واصلا بچشم نمی‌خورد وهیچ کس جرئت‌ندارد که این واژه را آشکارا صریحا یا اشارتا بزبان آورد اگرچه خودهم از گروههای چپی و مارکسیستی باشد و لذا همهٔ گروههای مارکسیستی ، قاطعانه ارتباط خود را باحرکت مارکسیستی تکذیب کرده و این نسبت را ـ همانگونه که تره‌کی‌نیز اشاره کرد ـ یک اتهام امپریالیستی وخصمانه می‌دانند ، با این همه یقینی و مسلم است که در صحنهٔ سیاست‌افغانستان در این‌پانزده‌سال اخیر سه گروه چپی وجود داشته، اولین و قدیمیترین آنها حزب" شعلهٔ جاوید" است که از جانب چین تائید می‌شود وتره‌کی قبلا آنرا یک حزب چپی افراطی توصیف کرد . (۱۴)

دوم حزب "خلق" است که تره‌کی آنرا بنیاد نهاده است‌وسومی حزب "پرچم" است که رهبر آن ببرک‌کارمل است و هردو با اینکه ازجانب شوروی تائید می‌شوند بازهم موضعگیری‌های متفاوت در برابر رژیم داود داشته‌اند ، پرچم می‌خواست با رژیم داود همکاری نماید و حزب خلق همکاری با آنرا تحریم کرده بود و بعد ازآنکه داود تصمیم بر کوبیدن

گروههای چپی گرفت این‌دو حزب اخیر زیر نام " حزب دموکراتیک‌خلق " ادغام شدند و نام پرچم تامدتی حذف گردید ، (بعدا بااینکه دو رهبر پستهای وزرات رابالمناصفه تقسیم کرده بودند بر سر توزیع پست‌ها اختلاف کردند) .

آنچه که دراین صفحه از تاریخ چپگرائی برای ما اهمیت دارد ، توجهیست که مراقبین و آشنایان به اوضاع سیاسی افغانستان مبتنی بر گرایشهای مارکسیستی متفاوت دراین گروهها داشته‌اند تا بدانجا که اختلافات بین چین و شوروی ،روابط بین این گروهها را نیز متشنج ساخت ، دراین میان جریدهٔ سری حزب شعلهٔ جاوید که از طرف چین تائید می‌شد ، هجوم خود را بردو حزب دیگر آغاز کرده وحزب خلق را که تا اندازه‌ای میانه‌رو بود " ارتجاعی " خوانده و پرچم را "منحرف "لقب داد .

دلیل دیگری که بر تائید شوروی در مورد خلق و پرچم وجوددارد درگیری بود که بین نمایندگان چپی و راستی در پارلمان افغانستان درسال ۱۹۶۵ درگرفت که طی آن ، سر نور احمد وزیر داخلهٔ فعلی شکسته و مجروح گردید و او عضو بارزی در پرچم بود ، دراین میان سفیرشوروی در کابل دخالت کرده وبه مقامات افغانی گفت : جراحت وی خطیرومحتاج به معالجهٔ خاصی می‌باشد ، سپس در هواپیمای ویژه‌ای ، به مسکوانتقال داده شد تا در آنجامعالجه گردد ، بعد از آنکه با تعصب بیشتر درتمایل خود به خط مسکو به افغانستان بازگشت ، طرفداران شعلهٔ جاوید شائع کرده بودند که : "در مسکو قبل از آنکه سر او را کوک بزنند ، مغزش را تبدیل به مغز یک مرد شوروی نموده‌اند " .

و بازهم :

آنچه که تره‌کی اظهار داشت‌مبتنی بر اینکه‌افکار حزب خلق بر

اساس تضادهای طبقاتی استوار بوده وهیچگونه برنامهٔ مارکسیستی در پیش ندارد، قابل‌فهم نیست زیرا خود همین تره‌کی کتابهای زیادی در بارهٔ مارکسیسم ـ لنینیسم نوشته که در هند به لغت پشتو انتشار یافته (مجموع موٴلفات وی ۱۰، ۱۲ کتاب در بارهٔ ادب و سیاست است)وقبل از کودتا در افغانستان ممنوع بودند و حتی بعد از کودتاهم برای احتیاط در بازارها دیده نمی‌شوند.

هنگامی‌که کودتا درافغانستان بوقوع پیوست و اسامی رهبرانش اعلام گردید، (مانسیت)مجلهٔ (کارانت) چپی که دربومبائی انتشار می‌یابد و رئیس تحریرش روابط نزدیکی در سالهای ۶۰ م با رهبران‌کودتا داشته است نوشته بود: "ستارهٔ سرخ در آسمان افغانستان طلوع کرده است".

اضافه‌براین برخی می‌گویند که تصیم داود مبتنی بردرهم‌کوبیدن چپی‌ها، سبب‌اصلی برافروختن آتش کودتا نبوده است و تنها یک‌بهانه بوده، سبب حقیقی، اتجاهات و گرائشهائی بوده که در سیاست داود بوجود آمده بود زیرا دردوسال اخیر، روابطش را باآمریکا، نزدیک‌تر و با ایران ،رضاشاه و پاکستان نیز پلهای ارتباطی برقرار کرده بودواین خوشایند مسکو نبود.

اگر از همهٔ این شواهد، چشم پوشی کنیم بازهم طبیعی است که شوروی مسلما کوشش می‌کرد که بر ضد نظام اریستوکراسی حاکم در افغانستان، گروههای معارض را تائید نماید و بازهم طبیعی بود که این گروههای معارض هم از سیاست شوروی پشتیبانی کنند زیرا شوروی یکی‌از دولتهای بزرگ و در حدود ۱۲۸۰ کیلومتر با افغانستان مرز مشترک‌دارد.

آنچه که در نهایت باید اضافه کنیم آن‌است که این‌ها اگر صددر صد مارکسیست نباشند بازهم بیشتر بسوی مسکو متمایلند و رژیم شوروی

کاملا آنها را هم از نظر سیاسی و هم‌از نظر اقتصادی و حتی از نظرنظامی کمک می‌کند .

دوراه دیگر :

این تمایل به شوروی یکی از راههای طرح شده بوده کــه باید افغانستان آنرا می‌پیمود دراین‌جا دو راه دیگر هم غیر از آن وجود داشت یکی باقی‌ماندن وضعیت حاکم که سلسلهٔ درانی درراس آن قرار داشتند (داود و پسر عمویش ظاهرشاه که در سال ۱۹۷۴ رژیمش سرنگون گردید و فعلا در ایتالیا بسر می‌برد از همین خاندان بودند) . و راه‌دوم تمایل و توجه به اسلام که نمایندهٔ آن مولویها و ملاها و روحانیون و گروهی بنام اخوان‌المسلمین بودند . پس مجموعا ملت افغانستان بیش‌از سه‌راه در پیش نداشت : سقوط بدامن روسیهٔ شوروی و یا رضایت به بقاء رژیم داود و یا روی‌کارآمدن رهبران مذهبی وجماعت اخوان‌المسلمین . حال این دوراه اخیر را بررسی کنیم :

اما رژیم داودخان مسلما یک نظام اریستوکراسی و اشرافی بود ، چیزی‌که افغانستان فراوان ازآن رنج می‌برد ، یک خاندان حکومت رادر دست داشت و پنج خاندان دیگری نیز بودند که خاندان داود ، باآنان روابط نزدیک خویشاوندی و قرابتی و یا طبقاتی داشت ، همین شش خاندان بودند که ثروت افغانستان را احتکار و پستها و وظائف عالیه را در انحصار خودشان قرار داده بودند (واین اشتباهیست که فعلا هم رهبران کودتا آنرامرتکب می‌شوند زیرا تمام پستها را در انحصارکادرهای حزب قرار داده‌اند) برای هیچ‌کس مجاز نبود که از درجهٔ معینی‌بالاتر قدم بگذارد بلکه تمام وظائف رشتهٔ دیپلوماتیک افغانستان در انحصار دو نفر از افراد همین چند خاندان بود .

یکی از سفراء عرب در بارهٔ این موضوع بمن گفت : در تمام وزارات ومحافل رسمی ، فقط چهره‌های فرزندان همین چندخاندان‌نمایان بود گو اینکه درافغانستان کسی جز اینها زندگی نمی‌کند .

یکی دیگر از همین سفرا عرب گفت : من یکبار در مجلسی وارد شدم که در آنجا با شخصی خارج از این چند خاندان ملاقات کردم‌واین باعث شگفتی من‌شد زیرا قبلا در تمام مراکزحساس و رسمی ، جزاینهاکسی رانمی‌دیدم .

همین احتکار طبقاتی پست‌ها بود که سبب اساسی هجرت‌تحصیل کرده‌های افغانستانی به خارج کشور شده بود ، ۷۰% از افغانستانی‌هائی‌که در خارج برای تحصیل فرستاده شده بودند بعد ازپایان تحصیل به وطن‌شان باز نگشتند زیرا تمامی درها را برروی خود بسته می‌دیدند .

همین انحصارطلبی‌ها سبب انتشار انواع گوناگون فسادهای‌مالی و اداری در افغانستان بود ، رشوه‌خواری پیشاپیش این مظاهر سرسام‌آور فساد ، رواج داشت چون بدیهی است هنگامی‌که پیش رفتن ازراههای مشروع برای صاحب‌منصبان ممنوع باشد ، درهای غیر مشروع بی‌حدوحصر باز خواهد بود .

طبیعی است که‌درچنین شرائطی ، فئودالها دست به افراط زده و حکومت‌طبقاتی ، حکومت استبدادی فردی را روی کار می‌آوردمخصوصا در زمان داود ، طغیان و استبداد به‌اوج خود رسیده بود ، نظام‌پارلمان لغو شده ، زندانها از رهبران مذهبی پر گردید و فشارها و تنگ‌گیری‌ها برآنان‌آغاز شد ولی‌بازهم کسی نجنبید وحرکتی نکرد اماهنگامی‌که داود در یک چرخش‌ناگهانی ، هجومش را بر چپی‌ها آغازکرد ، کودتا بپا شد و انقلاب بوجود آمد .

اما راه دوم ، تمایلات‌و گرایشهای اسلامی بود ولی این تمایلات‌با

جوهر دین سازگاری نداشته و نهایتا خود" دین" را لوث می‌کرد چراکه افکار دینی بسیار منحط و عقب‌مانده بود با اینکه محیط افغانستان کاملا آماده و مهیا برای استقبال از راه دوم بود ولی افکار دینی درآن‌سرزمین هنوز مانند افکار عصرهای ممالک و اتراک (عصر امپراطوری عثمانی) بود و معلوم است آنانی‌که دراین رشته کار می‌کنند از جملهٔ پاسداران "متون قدیمه" اند و همین خود بیانگر جمود و انحطاط فکری آنان است.

آنسان که در زمان سلطان محمود که می‌خواست ارتش ترکیه را تا حدی مدرنیزه کند، قاضی استانبول فتوای مشهور خودرا صادر کرد و سلطان محمود را تکفیر و استعمال اسلحهٔ "کفار" و پوشیدن لباس‌آنانرا تحریم‌نمود، درافغانستان نیز مولویها وملاها درهمین درجهٔ‌ازانحطاط و تنگ‌نظری بسر می‌بردند، برضد تمدن جدید بوده و استفاده از رادیو و تلویزیون و سینما را بتمام معنی تحریم کرده و اصلاحات اراضی رابر ضد دین دانسته و تراشیدن ریش راحرام و خروج ازدین می‌پندارند چون تراشیدن ریش اگرچه از گناهان صغیره است ولی" اصرار بر صغیره، از کبائر بوده و مرتکبش کافر می‌شود"!

هنگامی‌که در کابل در سالهای ۵۰م دانشکدهٔ پزشکی افتتاح‌شد، دانشکده را در محاصره گرفته و گفتند: تشریح جنازه حرام است، دانشگاه مجبور شد که در خود کابل سائر علوم را تدریس‌کند و سپس دانشجویان را فقط برای تعلیم علم تشریح (کالبدشکافی) به هند بفرستند.

در اوائل همین قرن هنگامی‌که دولت خواست گروهی از دختران را بهاستانبول برای تعلیم فن پرستاری بفرستد، مولوی‌ها قیام کرده و آنانرا به کابل برگرداندند.

این بود راههائی‌که جلو ملت افغانستان قرار گرفته بود وبرآنان بود که یکی از آنها را برگزینند اما مگر قبلا نگفتم کهاین انتخابی بسی

سخن مترجم

بسم‌الله الرحمن الرحیم

نام افغانستان گمنام در دو مرحلهٔ مهم تاریخی و سرنوشت‌ساز بیش از هروقت و زمان دیگر بر سر زبانها. نوک قلمها و صفحهٔ روزنامه‌ها و مجله‌ها ، آمده و خوراک روز خبرنگاران ، نویسندگان ،رادیوهاومطبوعات شده است . یکی در اواخر قرن ۱۹ و ربع اول قرن ۲۰ که امپراطوری بریتانیا به تاخت و تاز و چپاول و تاراج درافغانستان پرداخته‌ومیخواست این" بام بلند دنیا "را بحیث مستعمره‌ای و در واقع بعنوان سپری در برابر امپراطوری تزاری، زیر سلطهٔ مستقیم خود نگهدارد که برسر ارتش مهاجم و اشغالگرش آن آمد که به تعبیر نویسندهٔ این کتاب :" نام آن در عمق خاطرات انگلیسی‌ها با حروفی از خون ثبت گشته است" ودیگر تا زنده باشد بسوی ملت افغانستان چپ هم نگاه نتواند .

و دیگری در ربع آخر قرن ۲۰ که تزارهای مارکسیست شوروی ، دست به کودتاهای پی‌درپی زده و با گسیل بیش از یکصدهزار ارتش‌سرخ

دشوار است! و مگر پیمودن هریک از این راهها برای ملت افغانستان دشوار و فاجعه‌آمیز نبود؟!

در واقع اگر بسنجیم نسبت به راه سوم یعنی پناه بردن‌به"اسلام" باید گفت‌که اسلام اصلا در افغانستان وجود حقیقی و موءثر نداشت‌زیرا رهبران اسلامی همه در زیر فشار و شکنجه بودند مخصوصا در زمان‌داود که به اوج خود رسیده بود، حتی اگر فرض کنیم همین وجود بی‌اثر بعد از کودتا هم همینگونه ادامه پیدا کند، اوضاع بدتر از بد نخواهد شد و چه بسا که بهبود یابد زیرا در زمان داود سراسر طغیان بود و فساد و اشرافیت و استبداد و اگر چنانچه رهبران کودتا به‌وعده‌های‌شان عمل کنند مسلما برای تودهٔ فقیر و محرومی‌که در گذشته گرسنه و بیکاربودماند وضع خوبتر خواهد شد.

خلاصه اینکه ملت افغانستان تنها سه راه در پیش داشت یااسلام مزور و منحط(خط ملاها و مولویها) یا اسلام قالبی و خشک و بی‌اثرهمراه با ستمگری آشکار(رژیم سابق) یا اسلام قالبی و خشک همراه با عدالت موعود (رژیم جدید) . در نتیجه می‌بینیم که ملت افغانستان راه برتر و ایده‌آل‌تر نداشته زیرا همهٔ این سه راه، فاجعه‌آور بود، ملت‌افغانستان تنها می‌توانست آن راه را برگزینند که ضرر و زیانش کمتر باشد وچون گروههای چپی دارای تشکیلات و سازماندهی نیرومند و در میان ارتش فعال‌تر بودند (صد افسر افغانی در زمان داود در مسکو آموزش‌می‌یافتند) قدرت را بدست گرفتند و راه سوم جایگزین دو راه دیگر شد.

آنچه که زمینه را بیشتر برای نیروهای چپ آماده و مساعد ساخت این بود که آنها مدتها فعالیت"زیرزمینی" داشتند، گرچه در زمان ظاهرشاه آنان تاحدی آزادی بیان و حتی ۹ نمایندهٔ در پارلمان‌داشتند و آشکارا سخن می‌گفتند و بدین‌جهت احتمال کودتا کمتر می‌رفت ولی‌در

زمان داود که حکومت‌دیکتاتوری فردی دراوج خود رسیده بود "انفجار" ضرورت یافت .

آری ،هنگامی‌که راههای مشروع "ممنوع" اعلام شده و آزادی و فعالیت و راه تنفس‌آزاد از مردم سلب شود ، طبیعی است که تنهاچاره پناه‌بردن به سازمانهای سری و زیرزمینی و راه‌های غیر مشروع خواهدبود.

واین درسی دیگر است و عبرت‌آخر! ای کاش‌این درس رادرست بیاموزیم و ازآن عبرت بگیریم ! تا بار دیگر زلزله این چنین غافلگیرمان نسازد ! . (۱۵)

عواقب کودتا :

بدین‌سان زلزله در" قلب آسیا " واقع شد ، گروهی چپی متمایل به خط مسکو در صفحهٔ تئاتر سیاست افغانستان ظاهر گشت ، اما آینده هنوز نامعلوم است و احتمالات ،فراوان و بسیار قابل اهمیت هم درسطح داخلی وهم در مقیاس خارجی و بین‌المللی .

اما از نگاه داخلی :

هنوز نزاع با مولوی و ملاها و مذهبیون خاتمه نیافته است با اینکه آنان از موضع رژیم مبتنی بر احترام به تعالیم اسلام ، استقبال کرده‌اند ولی این آخرین سخن نخواهد بود زیرا آثار و عواقب کودتا هنوز خوف و ترس آنانرا برمی‌انگیزاند و گفته می‌شود که عده‌ای ازرهبران مذهبی با خوانواده‌هایشان مخفی شده و یا به پاکستان پناهنده شده‌اند همانگونه که برخی از دانشجویان دانشگاه با اینکه بیش‌از دوماه ازپایان یافتن تحصیل آنان نمانده بود ،افغانستان را ترک گفته و با خوانواده‌هایشان به پاکستان فرار کرده‌اند و بسیاری از مردم نیز بمن می‌گفتندکه : تصمیم هجرت دارند ولی هنوز در انتظار تحولات آینده می‌باشند .

حساسیت مسئله تنهادر احساسات شدید دینی مردم افغانستان نیست بلکه روحانیون از قدرت بسیار عظیم در خارج از کابل برخوردارند درست است که فعلا قدرت اداری در دست دولت است ولی قدرت عملی و واقعی همچنان در دست رهبران مذهبی و بزرگان قبائل می باشد یکی از کارآگاهان آشنا به اوضاع افغانستان بمن گفت : " آینده وسرنوشت انقلاب در داخل مساجد تعیین خواهد شد "

اما از نگاه خارجی :

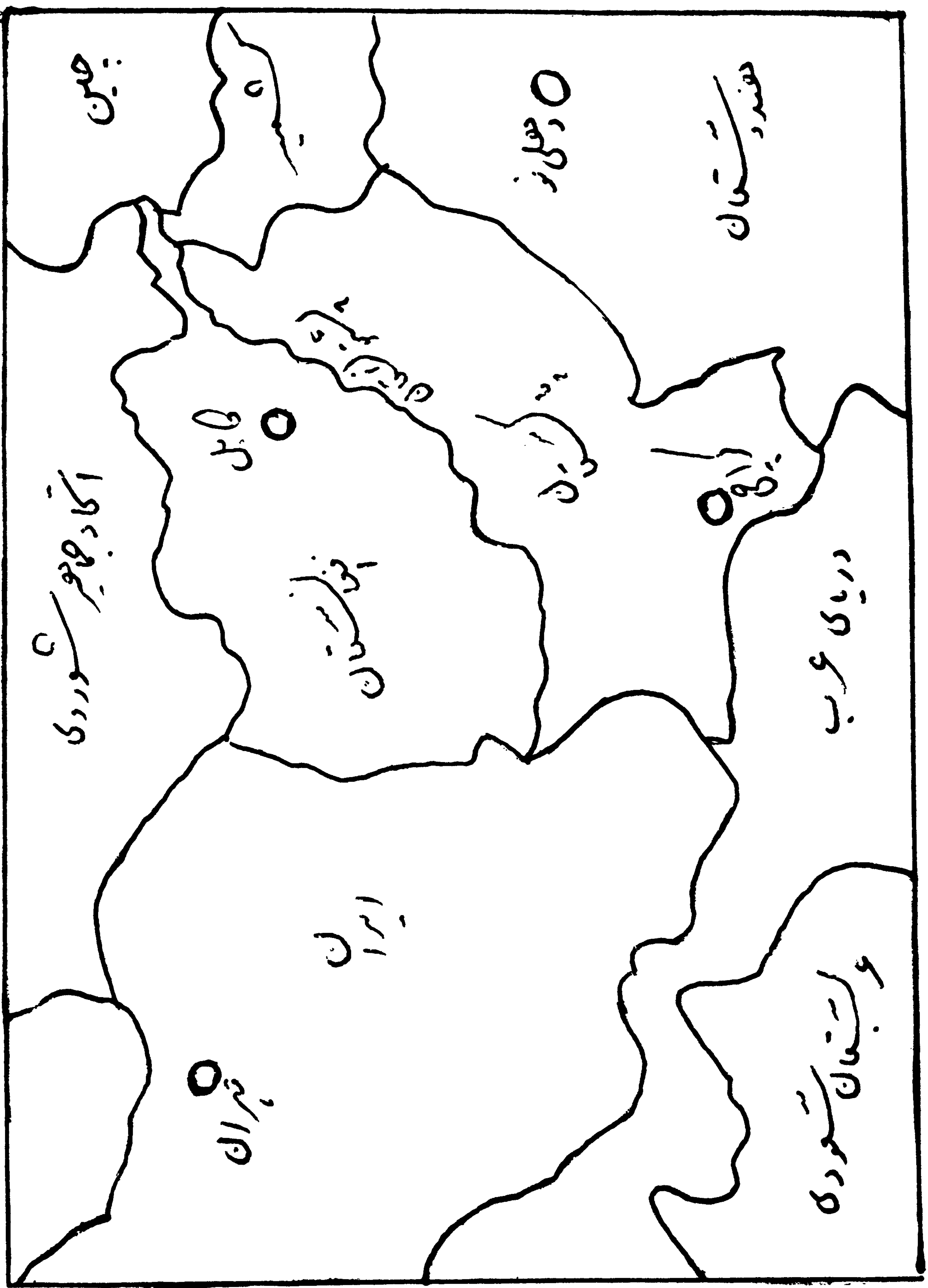
مسلما انعکاسات این وضع در کشورهای اطراف افغانستان هم بسیار قابل اهمیت است زیرا افغانستان بعنوان یک دژ اسلامی محکم وریشه دار از دیدگاه آمریکا وجهان غرب ، بزرگترین حائل ومانعی بشمار می آمد که نمی گذاشت " کمونیسم "و بدنبال آن شوروی درآبهای اقیانوس هندرخنه کرده و بر این منطقه تسلط یابد .

هردو ابرقدرت می کوشیدند که "موازنه" را در افغانستان حفظ کنند همانگونه که حکومت افغانستان نیز در برقرار داشتن روابط حسنه با هریکی از آندو برای حفظ توازن ، فراوان تلاش می کرد .

بهم خوردن توازن در منطقه :

همهٔ قدرتهای بزرگ بعداز پایان یافتن جنگهای افغانستان در قرن ۱۹ ، موافقت کردند که افغانستان باید بعنوان یک کشور بی طرف بماند ، حتی یکی از رهبران افغانستان در آن وقت .این کشور رابخاطر موقعیت استراتژی آن بین نیروی زمینی روسی و نیروی دریائی انگلیسی ، به گوسفندی تشبیه کرد که در میان خرس و شیر قرار گرفته است : خرس روسی و شیر انگلیسی .

تاریخ کاملا خاطرنشان می سازد : هنگامی که در اوائل قرن بیستم ،



نقشهٔ افغانستان و کشورهای اطراف آن

روسیه در خاک ایران رخنه کرد و احتمال می‌رفت که سیطرهٔ کامل بر ایران پیدا کند، دولت فرانسه جانب ایران‌را گرفت و انگلستان هم نیروی دریائی خود را بسوی اقیانوس هند، گسیل داشت‌تا هر تلاش روسیه را در خلیج خنثی کرده و با نیروی هرچه بیشتر در برابرش‌مقاومت کند.

معروف است که‌حتی در سالهای اخیر، تلاشهای مخفیانه‌ای‌بین دو ابرقدرت برای باقی‌نگهداشتن توازن (تاحدی بی‌طرفی) ادامه‌داشته است بدین ترتیب که شوروی وهم‌پیمانانش اجراء پروژه‌ها وبرنامه‌های مناطق شمال افغانستان را بعهده داشتند، از قبیل ساختن راهها‌وپل‌ها و نیروگاههای برق و برنامه‌های عمرانی وساختمانی، اما آمریکا ویارانش برنامه‌های قسمت جنوبی افغانستان را، اجرا می‌کردند واز هنگامی‌که شوروی، فرودگاه کابل را ساخت آمریکا از این طرف دویده و در قندهار، قسمت جنوبی افغانستان، فرودگاه جدیدی را بنا کرد وحتی می‌گویند برای حفظ توازن بیشتر، سیگار از آمریکا وارد می‌شود ولی کبریت آن از شوروی و این، واقعیت دارد و کاملا صحیح هم هست.

بازهم این داستان حکایت می‌شود که در سالهای ۵۰م هنگامیکه ایزنها وررئیس جمهوری اسبق آمریکا از شهر کابل دیدن نمود کاملا وحشت‌زده شده و تکان خورد از اینکه می‌دید: فرودگاهی‌که او درآن‌فرود آمده، ساخت شوروی است، ماشین که وی را از فرودگاه به شهر حمل‌کرده از مودیل (زیم) ساخت شوروی است و جادهٔ را که از فرودگاه تاشهرعبور کرده، ساخت شوروی است وحتی کاخ استقبال مهمانان خارجی که وی‌در آن اقامت کرده هم ساخت روسیه است!.

اما روشن است که با وقوع این کودتا، مقیاسها به نفع‌شوروی‌تغییر یافت و تمامی محاسبات و بازی‌های موازنه درهم ریخت و دگرگون شد وبه

تعبیر یکی از دیپلوماتهای مقیم کابل : " پیش از ین شوروی بایکقدم در افغانستان حضور داشت اما الان باهردو قدم وارد شده‌است " .

آبهای گرم و چاههای نفت :

این‌جا است که هزاران سوءال در بارهٔ عکس‌العمل آمریکا مطرح می‌شود : آیا آمریکا اجازه‌خواهد داد که این حادثه بدون سروصدا خاتمه یابد ؟ آیا بعد از آنکه در قارهٔ آفریقا شکست خورده‌بسادگی تسلیم‌شکست دیگر" در قلب آسیا " نیز خواهد شد ؟ آیا قانون بین‌المللی به این تجاوزات صحه خواهدگذاشت ؟واگر هم‌این مقررات (بازیهای‌بین‌المللی) اجازه دهد بازهم تاچه حد ؟ و به چه قیمت ؟ و کی این قیمت را خواهد پرداخت ؟

البته این تازگی ندارد که افغانستان بزرگترین دیوار مانع وحائل بوده بین شوروی و اقیانوس هند بلکه دروازه‌های افغانستان برای اولین بار در تاریخش در زمان قیاصرهٔ روسیه باز شد تا آرزوی دیرین روسها مبنی بر رسیدن به"آبهای گرم " جامهٔ عمل بپوشد و برای تحقق این آرزو می‌باید اولا بدریای عرب که منتهی به‌اقیانوس هند ونواحی وسیع این منطقه می‌شود دست یافت گرچه هنوز هم شوروی به ساحل دریای عرب نرسیده ولی گام مهم و بزرگی به‌این سو برداشته است .

آشنایان بوضع منطقه می‌گویند : بازشدن دروازه‌های افغانستان برروی روسها ، آنان را قادر می‌سازد که به آسانی بر بندر عباس ایران که نزدیک مرز افغانستان قرار دارد مسلط‌گردند .

نتیجهٔ مهم و خطرناک دیگری‌که بر نزدیک‌شدن روسها بساحل دریای عرب مترتب می‌شود آنستکه شوروی کاملا می‌تواند بردروازه‌های خلیج مسلط شود و بدنبال بر چاههای نفت‌عربی‌وایرانی‌نیزسلطه‌یابد .

تاریخ این مطلب را کاملا تائید می‌کند که یکی از سیاستهای دیرینهٔ روسیه همین طمع‌ورزی‌ها به منطقهٔ جنوب قفقاز بوده که دربرابر خلیج قرار گرفته و نیز آنها ایران را "کانال سوئز روسیه" می‌پنداشتند وتصمیم داشتند که باید ازآن عبورگاهی بسوی خلیج بیایند.

اگر این امر تنها مربوط به عربها و ایرانی‌ها می‌بود بازهم‌کار آسان بود و هیچ‌کس این همه احساس خطر نمی‌کرد ولی آنچه که مهم‌بوده و خطر را افزون می‌گرداند آن‌است که نفت خلیج برای مصالح بلوک‌غرب در اروپا و آسیا و شرکتهای بزرگ آمریکائی و حتی خود آمریکا اگر در آینده و در سالهای ۸۰ م نیازش به نفت بیشتر گردد، اهمیت شایانی دارد و اگر هم بطور مستقیم مصالح آمریکا را تهدید نکند لااقل برهیبت و وجههٔ آمریکا در منطقه، بزرگترین ضربه زده و آبرویش را در معرض خطر قرار می‌دهد.

و فراوان احتمالات‌مهم دیگر نیز برای آینده تصور می‌شود مثلا بعد از پیروز شدن شوروی در رقابت با آمریکا بر سر آبهای‌گرم دریای مد یترانه در سالهای ۶۰م ،الان در سالهای ۸۰م رقابت دیگر نیزاز جانب شوروی بر ضد سلطهٔ آمریکا در اقیانوس هند بوجود آمده و پایگاههای نظامی راکه آمریکا در برخی از جزائر این اقیانوس،نصب کرده تهدید می‌نماید.

اگر راست باشدکه شوروی پایگاههای نظامی در اتیوپی نزدیکیهای دریای سرخ دارد، مسلما ما در جهان جدیدی قدم خواهیم گذاشت، جهانی‌که نقشهٔ سیطره بر اقیانوسها تغییر کرده و مسائل زیادی دربازی ابرقدرتها، دگرگون خواهد شد مخصوصا بادرنظر گرفتن این امواج خروشان و خشمگینانه‌ای که فعلا قارهٔ آفریقا وآسیا رافرا گرفته‌است.

البته این ملاحظه راهم باید بنمائیم که از لازمهٔ این احتمالات

آن نیست که رژیم جدید افغانستان مارکسیستی است یا تابع خط مسکو زیرا همین شوروی از راه روابط محکمی‌که با برخی کشورهای عربی (مصر در گذشته) داشت تا سرحد دریای مدیترانه پیش آمد بدون آنکه مصر، مارکسیست یا تابع خط مسکو شود این داد و ستدها از قوانین بازی‌های سیاسی است تنها چیزی‌که همیشه اهمیت داشته این‌بوده که چگونه‌امکان دارد" گرفتن" بیشتر از" دادن" باشد؟ و اینکه چگونه این دادوستدها با بازی‌کردن با اوراق بدون تغییرات اساسی در اوراق و نقشه‌ها، محفوظ مانده وادامه پیداکند؟ اضافه بر اینکه جهان فعلی ما، جهان حکومت و سیادت مصالح و منافع سیاسی است تا عقائد و ایدئولوژی‌ها، اگر در مصالح توافق داشتند، بدان معنی نیست که در عقائد و اصول‌هم‌توافق وجود دارد، یک نگاه سریع و کوتاه به تضادهای بین شوروی و چین و دوستی‌های چین و آمریکا و شک و تردید شوروی در بارهٔ احزاب کمونیست اروپا، کاملا این مطلب را تائید می‌کند که فعلا عصر حاکمیت منافع است و زمان حاکمیت اصول و مکتب (شایدهم برای همیشه) سپری شده است.

ایران و پاکستان:

انعکاسات و تاثیرات کودتا در دو همسایهٔ دیوار بدیوارافغانستان یعنی ایران و پاکستان با مطالب گذشته بی‌ارتباط نیست، هیچگونه‌جای تعجبی نیست که حوادث افغانستان، تهران و کراچی را دچار صدمه نماید و لذا برهردو پایتخت بعد از پیروزی کودتا تامدتی، سکوت سایه افکند. و تماسها و تلاشهای عاجلانهٔ بین‌شان در بارهٔ امری‌که واقع‌شده یعنی برسمیت شناختن رژیم جدید، جریان گرفت و تهران اعلان‌رسمی نمود که کاملا برای کمک نظامی به پاکستان در برابر هر شورشي که در

مرزهای مشترک پاکستان و افغانستان (مقصود قبائل پشتون وبلوچ بود) رخ دهد ،آماده است این دفاع شاه ایران در واقع از خود پاکستان‌نیست یعنی که شاه دلش بر پاکستان نسوخته بود بلکه در درجهٔ اول از خود دفاع می‌کرد و از جان خود ترسیده بود . شاهی‌که از سلطان‌عمان برای درهم‌کوبیدن انقلاب ظفار جانبداری می‌کرد با اینکه خطر انقلاب ظفار هنوز برای ایران‌خیلی دور بود ، معلوم است که او در برابر خطری‌که درست در پشت سرش بوجود آمده چه عکس‌العملی از خود نشان خواهد داد ؟ .

مشکلی که در ایران وجود دارد همان ثروت نفت است که دور و نزدیک را اغرا کرده و بطمع انداخته است و نیز در ایران یک رژیم اریستوکراسی فئودالی حاکم است و سخت مورد خشم و نفرت ملت است و امروز شاه بشدت‌مخالفان راسرکوب می‌کند واین،عناصر دشمن‌را افزونتر و متحدتر ساخته است و گذشته از این دوجهت . مشکل سومی نیز وجود دارد وآن عبارت است از تلاشهای شاه در بارهٔ غربی‌کردن‌ومدرنیزه ساختن ایران و این رهبران مذهبی صاحب نفوذ را به خشم آورده و بدین جهت عناصر مخالف زیادتر و نیرومندتر گردیده‌است .

این تصادفی نیست‌که‌بعد از کودتای افغانستان اوضاع در ایران یکمرتبه متشنج شده و تظاهرات بر ضد شاه آغاز می‌شود با اینکه‌گرایشهای سیاسی ـ اعتقادی انقلاب در افغانستان با گرائشهای مخالفان شاه در ایران مختلف است ولی آنچه که‌اهمیت دارد آنستکه باد تند ودگرگون کننده‌ای‌که‌وزیدن گرفت و شرائط را آماده ساخت ، کودتای افغانستان بود بطوری که به مخالفان نیز امیدهای تازه‌ای بخشید .

قبائل پشتون و بلوچ :

اماقبائل پشتون و بلوچ که خواهان تعیین سرنوشت و خودمختاری

می‌باشند با اینکه بخشی از آنها در داخل مرزهای ایران بسر می‌برندولی بازهم خطر مهمی برای ایران شاه نخواهند داشت و نسبت به سائر نیروهای مخالف ، این قبائل بسیار ناچیزند .

مسئله پشتون و بلوچ در درجهٔ اول برای پاکستان بسیار اهمیت دارد ، در واقع نسبت به پاکستان هم مشکل تازه‌ای نبود چرا که این یک نزاع بسیار قدیمی بود که طبق ترمومتر (میزان‌الحراره) روابط پاکستان و افغانستان ،ضعف و شدت پیدا می‌کرد ، اگر این مسئله چند روزی به فراموشی گرفته می‌شد ، روابط دوکشور هم بسوی گرمی پیش می‌رفت وگرنه بازهم تشنج سیاسی در روابطشان حاکم می‌گردید .

بیشتر این تشنجات و تغییرات در زمان حکومت داود بوجودآمد زیرا داود بود که در سال ۷۴م قضیهٔ این قبائل و حقوق تاریخی آنانرا مطرح کرد ، داود دراین زمان از جانب چپی‌های افغانستان هم تائید می‌شد ولی بعد از آنکه بین افغانستان و پاکستان روابط سیاسی نزدیک برقرار گردید ، داود درسال ۷۷ به کراچی رفت و ابراز داشت که‌کشورش می‌خواهد با پاکستان "حسن همجواری" داشته باشد .

درواقع مسئله این قبائل پیش از تقسیم هند و مستقل‌شدن پاکستان در سال ۱۹۴۷ هم مورد نزاع بود در آغاز سالهای ۴۰ بود که هیئتی به نمایندگی از طرف قبائل ، به پایتخت هندوستان رفتند تا نظرات‌شان‌را در مورد تجزیه و جدائی تشریح کنند ، وزیر خارجهٔ هندوستان در آن‌زمان ، نخست‌وزیر سابق جواهرلعل نهرو بود که‌باهیئت ملاقات کرده و به سخنان آنان گوش فرا دادهٔ آنان ابراز داشتند که قبیله‌شان ریشهٔ افغانی داشته و پشتونستان تابع افغانستان بوده و بعد از تقسیم‌کردن حدود جغرافیائی منطقه درسال ۱۸۹۳ بدست انگلیس، از افغانستان جدا شده است .

تا بدندان مسلح، افغانستان اسلامی را اشغال کرده واین" قلب‌طپنده‌ٔ آسیا" را برای همیشه" خونین" و جریحه‌دار ساخت که بازهم با تائید الله و با تداوم نبرد مسلحانه و قهرمانانه و آزادی‌بخش جنگجویان مسلمان این مرز وبوم نام آن این بار" در عمق خاطرات روسها هم با حروفی از خون ثبت خواهد شد".

آری، با اشغال نظامی افغانستان از طرف امپریالیزم روسیه،بار دیگر افکار عمومی متوجه این کشور شده و نام آن در سرلوحه‌ٔ اخبار، تفسیرها و تحلیلهای سیاسی و تاریخی قرار گرفته و موافق و مخالف‌دست به قلم وکاغذ بردند و به گفته‌ٔ مجله‌ٔ المستقبل:

" افغانستان از آنروزی‌که پسرعموی شاه رژیم شاه را سرنگون‌ساخت تاامروزکه"رفیق"، "رفیق دیگر" را سرنگون می‌سازد، از یک‌کشور فراموس‌شده در ستونهای روزنامه‌ها به کشوری بدل شده است که امروزو طبعا در صفحات اول روزنامه‌ها، "ویتنام شوروی"و"کابوج دوم" و یا" چکسولواکیای جدید" نامیده می‌شود"*

چرا که این یک حادثه‌ٔ اندکی نبود، دریک طرف‌قضیه‌ٔافغانستان قرار دارد کشور غنی، بکر و دست‌نخورده با جمعیت بیش از ۲۰ملیون و در مهم‌ترین موقعیت استراتژیک آسیای مرکزی وهم‌مرز با دو ابرقدرت ــ چین و روسیه ــ و سه کشور بزرگ دیگر ــ ایران و پاکستان و هند ازطرف کشمیرــ و در کنار اقیانوس هند و دریای عرب و نفت خاورمیانه. ودر طرف دیگر آن روسیه‌ٔ شوروی قرار دارد، کشوری‌که بیش از نیم قرن نام "کشور شوراها" را داشته و مدعی طلایه‌داری مبارزه با امپریالیزم ونجات خلقهای دربند و پرولتیاریای استثمار شده بوده و پیرو ایدئولوژی بوده

*ــ مجله‌ٔ "المستقبل" سال‌سوم شماره ۱۵۰جنوری ۱۹۸۰

نهرو گفت: اگر چنانکه تاریخ اعتبار و حجیت داشته باشد، هندوستان هم در قسمت بزرگ از افغانستان حق دارد یعنی قسمت‌جنوبی افغانستان که جزو شبه‌قارهٔ هند شمرده می‌شود وحتی تا پیش از بوجود آمدن افغانستان بعنوان یک کشور مستقل در نقشه جهان، نیز چنین‌بوده است.

هنگامی‌که پاکستان در سال ۱۹۴۷ از هندوستان جدا شد این قبائل نیز تابعیت پاکستان را اختیار کردند زیرا اتفاق براین شده بودکه ایالاتی‌که جمعیت قریب به اتفاق‌شان، مسلمان باشند بعد از برگزاری رفراندوم به پاکستان ملحق شوند، دراین وقت بود که پشتون و بلوچ جزء دولت جدید یعنی‌پاکستان گردیدند اما گرایشهای جدائی‌طلبانه‌در میان بعضی از سران قبائل بوجود آمد، گرایشهائی‌که از فضای صاف یا متشنج علاقات دو کشور افغانستان و پاکستان تغذیه می‌شد.

بهمین جهت بعد از کودتا فورا، سران قبائل تلگرامهای تائید برای رهبران کودتا بعنوان یادآوری مسئله خودشان، فرستادند و رژیم جدید هم فورا موضع خود را اعلان داشت. در نخستین سخنرانی که وزیر خارجهٔ افغانستان در اجتماع وزراء خارجهٔ کشورهای غیر متعهددر "هاوانا" القا کرد گفت: " تنها اختلاف سیاسی کشورش با پاکستان بر سر مسئله پشتون و بلوچاست و افغانستان با روشهای مسالمت‌آمیز ودرپرتو حقوق و اعتبارات‌تاریخی منطقه برای حل این مشکل‌تلاش خواهدکرد".

در کابل اعتقاد بر آنستکه اگر برای قبائل بلوچ و پشتون حق "تعیین سرنوشت" داده شود مسلما آنان به افغانستان خواهند پیوست و اما اگر خودمختاری داده شوند، این خود معنایش آن‌استکه پاکستان به عدم احقیت خود اعتراف ضمنی نموده واین مقدمه‌ای خواهدگردید برای‌انفصال و جدائی از پاکستان.

آیندهٔ پاکستان :

اگرچنانچه این حادثه رخ دهد (البته باید یادآور شد که ما از احتمالات آینده سخن می‌گوئیم) مسائل زیادی و نتائج بسیاری بدنبال خواهد داشت :

اولا : مساحت بسیار بزرگی مشتمل بر ۸ میلیون جمعیت باید از پاکستان جدا گردد واین بعد از جدائی بنگلادش در سال ۷۲ بزرگترین ضربه کوبنده بر پیکر پاکستان خواهد بود .

ثانیا : باید پلهای ارتباطی که از چین بسوی پاکستان کشیده شده درهم کوبیده شود و شوروی در مبارزهٔ داغ کسب نفوذ بین مسکو و پکن ، نقطهٔ امتیازی کسب کند .

ثالثا : (واین مهم است) روسیه می‌تواند گام دیگری بسوی‌دریای عرب و راههای خروج نفت عربی و ایرانی نزدیک شود زیرا قسمتی از این قبائل در نقاط مرزی افغانستان فعلی و سواحل دریای عرب زندگی می‌کنند .

این انعکاسات منفی که به شکل حادی بر پاکستان سایه افکنده ممکن است که برای هندوستان هم این تمایل را بوجود آورد که درمقام تصفیه حساب با پاکستان برآمده و این آرزو را در فکر بپروراند که شبه قارهٔ هند را به وضع پیش از تقسیم سال ۴۷ برگرداند و بدین خاطر بود که هندوستان با سرعت ، بعد از ۲۱ ساعت از تشکیل حکومت جدید ، رژیم جدید را برسمیت‌شناخت ، شوروی در ساعت ۷ ونیم شب ۳۰ آوریل اعتراف خود را اعلان نمود و هندوستان در ساعت ۴شب بعد رژیم‌جدید را به رسمیت شناخت .

البته در تفسیر این مسئله سخنان گوناگونی گفته می‌شود .

برخي مي‌گويند : هندوستان مي‌خواهد اظهار وجود كرده و در صحنهٔ فيلم جديد در مراكز آسيا ، حضور خويش را تثبيت و بنمایاند و گاهي هم گفته مي‌شود : هندوستان مصالح و منافعي نيز درافغانستان دارد تنها ۳۰۰ كارگر فني هند در افغانستان مشغول كارند غيرازطائفهٔ بزرگ هندو كه در آنجا متوطن شده و اقامت گزيده‌اند ، گذشته از آنكه افغانستان با جمعيت كم (حدود ۱۵ميليون) و مساحت بسيار بزرگ (۷۲۰ هزار كيلومتر مربع) و ثروتهاي فراوان ،راه تنفس خوبي براي كارگران هندي و راه‌حلي هم براي مشكل تزايد جمعيت در هندوستان ، خواهد بود .

همهٔ اين سخنها گفته شده و مي‌شود ولي آيا بجا نخواهد بود كه يک سبب ديگر را هم اضافه نمائيم ؟

هندوستان مي‌خواهد بدين وسيله ، فشاري بر پاكستان واردساخته و دستش را كوتاه نمايد مخصوصا كه سابقهٔ اختلاف بين آندو نيز وجود دارد مگر همين هند نبود كه با دخالت نظامي بنگلادش را جداوپاكستان را به دو نيم تقسيم كرد ؟ .

دراين ميان آيندهٔ پاكستان و سرنوشتش را چگونه بايد تصور كنيم ؟ آيندهٔ كشمير همچنان معلق وسردرگم است ، بنگلادش هم جدا گرديد ، اگر مناطق پشتون و بلوچ هم جدا شود پاكستان از هم متلاشي و بسيارمحدود خواهد گشت و در برابر خطررخنهٔ ابرقدرت همچون شوروي قرار خواهد گرفت .

اگر فرضا اين سخنان در درازمدت جامهٔ عمل بپوشد ، پاكستان فقط دوراه دارد يا تسليم شوروي شود يا تسليم هندوستان؟ كدام را اختيار خواهد كرد؟ بلعيده‌شدن بدست شوروي را قبول خواهد كرد يا بگذارد كه هندوستان وي را ببلعد؟

آیا احتمال نمی‌رود که هندوستان را برگزینند؟ چون هندوستان کم‌خطرتر از شوروی است مخصوصا در شرائطی‌که خوف ورعب از کلمهٔ "کمونیسم "همچنان درسراسر پاکستان حاکم‌است .

این حرفها درظاهر برای خواننده خیالی جلوه خواهد کرد ،اما باید فهم کرد که خیالات دیروز حقائق عینی امروز گشته و خیالات امروز هم حقائق فردا خواهد شد ، مگر معنای قانون کلی حرکت و تکامل نیز همین نیست؟

مسئلهٔ دیگری‌که وجود دارد ، آن است که رژیم حاکم بر ایران و پاکستان از دوستان آمریکا بوده و هردو در پیمان مرکزی (سنتو) عضوند که درسالهای ۵۰ م برای در محاصره قرار دادن شوروی از طرف بلوک غرب‌بعد از آنکه زنگ خطر با قیام حکومت دکتر مصدق در تهران‌وتصمیم وی بر ملی‌کردن صنعت نفت ، بصدا درآمد ، تشکیل گردید ، با لحاظ این مسئله می‌بینیم خطراتی‌که این دو رژیم را فعلا تهدید می‌کند ،بعد دیگری بخود خواهد گرفت .

این نکته راهم باید تذکر دهیم که در این پنج سال اخیر ،منطقهٔ آسیای مرکزی شاهد تغییرات فراوانی بوده که همگی به‌نفع آمریکاوبلوک غرب می‌باشد ، اندیراگاندی در هندوستان از نخست‌وزیری سقوط کرد ، محیب‌الرحمن در بنگلادش کشته شد ، خانم بندرانیکه در سری‌لانکا برکنار گردید در حالیکه اینها همه رمز سیاست نزدیکی با شوروی در منطقه‌بوده و هرکدام تمایلات سوسیالیستی اما با درجه‌های متفاوت داشتند و رئیس سابق افغانستان داودخان هم به نوبت خود در اواخر حکومتش، درقایق ساخت غرب سوار شده بود ، این همه دلیل بود بر اینکه دراین منطقه وزش باد از سوی آمریکا و بر ضد شوروی است ،باد تند و نیرومندی‌که هیچگونه مقاومتی در برابرش سودی نمی‌بخشید .

از این سخن به نتیجهٔ دیگرنیز می‌رسیم وآن اینکه آمریکا بوده که پیش از شوروی بازی توازن را در منطقه شکست نده نه شوروی ومنطقی است که بگوئیم سبب حقیقی کودتا در کابل نیز همین بوده که موجش تمامی آسیای مرکزی را فرا گرفت نه تصمیم داود مبتنی بر درهم کوبیدن و اعدام چپی‌ها و دورساختن آنان از صحنهٔ سیاست افغانستان .

در پرتو این اعتبارات می‌بینیم که انعکاسات این کودتا برهمسایگانش باید در چارچوب محاسبات دو ابرقدرت آمریکا و شوروی، مورد بحث قرار گیرد و پرسشهائیکه در مورد عکس‌العملهای محتمل ایران و پاکستان طرح می‌شود باید در ارتباط با جریانات و مشاورات زیر پردهٔ کاخ سفید و کرملین ، بررسی و پاسخ داده شود .

مگر ما درجهانی نیستیم که درآن مهتران و سردمداران حکومت دارند ؟

نباید تخم زلزلهٔ دیگری را غرس نمائیم :

اما متاسفانه که هنوز برخی این حقائق را کنار گذاشته ، چشم شان را کور و گوش‌شانرا کر گرفته وجریانات افغانستان را با یکدید تنگ‌مینگرند و می‌گویند : " آنها مارکسیست هستند " خیلی که دور رفته و احتمال بعید را فرض کنیم : محرک اینها ترس از سرنوشت اسلام می‌باشد ولی من نمی‌توانم این مطلب را درک کنم که این آقایان در برابر رژیم داودچرا سکوت را اختیار کرده بودند؟ با اینکه او جنایات بیشتری در بارهٔ کادرهای رهبری مذهبی ومسلمانان انجام داده بود آیا کفایت می‌کندکه بگوئیم چون داود در ظاهر مسلمان بوده باید در برابر او سکوت می‌کردند ؟

اما هنگامی‌که وضع کمی دگرگون شده، سروصدا راه انداختند

و واویلا کنیم که حکومت بدست کسانی افتاده که گفته می‌شود : " آنها مارکسیست هستند " .

آنچه که در این روش، دهشت‌انگیز است آنستکه برخی از ما ، تمام تلاش خود را تنهادر شؤن عبادی و اخروی مسلمانان صرف‌میکند و این امریست که خداهم راضی نبوده وآنانرا مورد محاسبه قرار خواهد داد چراکه اینها در بارهٔ واقعیتهای عینی و شؤنات اجتماعی‌جهان اسلام هیچ تلاش و توجهی مبذول نمی‌دارند .

این منطق ما را به یاد مناقشاتی می‌اندازد که در گذشته بین فقها پیرامون این مسئله جریان داشته که آیا کافر عادل بهتر استیا مسلم ظالم ؟ برخی فقها ـ آنچنانکه امام شاطبی‌ذکر نموده ـ جرئت‌کرده گفتند : کافر عادل‌بهتر است زیراکافر عادل ،کفرش برخودش برگشته ومورد عقاب قرار می‌گیرد ولی عدالتش به سود و نفع ماخواهد بوداما مسلمان ستمگر، اسلامش به نفع خودش بوده ولی ظلمش‌برما برمی‌گردد پس کافر عادل بهتر است .

اگر دقت کنیم امروز نیز همین مسئله جریان دارد، رهبران کودتای‌افغانستان می‌گویند : ما مسلمانیم و موحد و در بارهٔ عدالت‌هم وعده‌ها می‌دهند البته این هم امریست که آینده اثبات خواهد کرد که آیا آنان به وعده‌هایشان وفا خواهند کرد یانه؟

در پایان این بحث باید متذکر شد که سؤالات دیگری نیزوجود دارد که برخی قابل جواب و بعضی هم درعلم غیب خدا است .

از آن جمله : آیا رژیم جدید افغانستان بر موضع خود (احترام به اسلام) ثابت خواهد ماند یانه؟ یعنی که آیا موضعگیری فعلی‌شان‌یک "تاکتیک" است یا یک استراتیژی؟ " .

آیا سیر این قافله در افغانستان دچار تشتت وپراکندگی‌خواهد

شد یعنی که آیا بین رهبران مذهبی و رژیم جدید رودرروئی و درگیری پیش خواهد آمد؟

آیا جهان اسلام وعرب در برابرمسلمانان افغانستان ،انجام مسئولیت کرده و روابط مستحکمی برقرار خواهند کرد یا اینکه از آنان دوری جسته و به جهت ترس از عواقب وخیم ، باآنان قطع رابطه‌خواهند کرد؟

آیا سرگذشت افغانستان بازهم ما را بیدارخواهد کرد؟!

آیا از این حادثه ضرورت بوجودآمدن یک موج فکری پخته وروشن اسلامی و نیرومند را که بتواند توده‌های مسلمانرا رهبری کرده و بسوی آیندهٔ روشن و درخشان هدایت‌کند حس نمی‌کنیم یا اینکه وضع‌موجود را بحالش واگذاشته و رهبری توده‌ها را از دست بدهیم؟!

آیا این پدیده بما نمی‌آموزد که ــ پیش از آنکه‌زیر قدم و لگد دیگران له و بعد هم گور شده و در تاریکی سپرده شویم و آنگاه دست و پا بزنیم و این در و آن در را بکوبیم ــ درهای آزادی را بگشائیم وهمه را در بیان‌افکار و عقائد و فعالیت‌های سیاسی آزاد بگذاریم چرا که با سلب آزادی انفجار رخ خواهد داد؟!

بهتر است که با دست خود تخم یک زلزلهٔ جدید دیگری راغرس ننمائیم!

بخش دوّم:

سیری در مکان

لولم یبق للاسلام فی الدنیا عرق ینبض لرأیت عرقه بین سکان جبال الحملایا (الهملایا) والهندوکش نابضا وعزمه هناک ناهضا. (١)

(الامیرشکیب ارسلان)

ترجمه:

اگر برای اسلام هیچ ریشه و پایهٔ متحرکی باقی نماند، موٴکدا ریشهٔ آنرا در میان ساکنین کوههای هیمالیا و هندوکش همچنان متحرک و مستحکم و عزمش را در آنجا همچنان استوار و پابرجا می‌یابم.

١ــ حاضرالعالم الاسلامی جزء دوم مجلد اول ص ١٩٧

کوه کلید صندوق سنگی

در افغانستان، طبیعت، فریبت می‌دهد. چهره‌ها فریبت‌میدهند در وهلهٔ اول، شناخت کاذب پیدا می‌کنی و بل می‌آموزی که چگونه‌باید اشخاص و اشیا را بشناسی؟ و چگونه باید در مورد آنان قضاوت نمائی؟

وقت زیادی نمی‌گیرد، اگرچنانچه از عربستان‌باشی فورا از یک "مهمان" گذشته و خود "میزبان" می‌گردی، هزاران میل دریک لحظه درهم می‌پیچد و بر فوق همهٔ مرزها. مانع‌ها و حائلها، پرواز می‌کنی، از شجرهٔ نسب و نژاد و خون نیز بالاتر می‌پری و دوچشمت برای دیدن حقیقت باز می‌شود.

اگر" کلمه سر" را شناختی و گفتی یعنی اگر خود را بعنوان یک عرب برای آن مردم شناساندی تعجب خواهی کرد که هنوزارزش"عربیت" در بازار آنها تنزل و کاهش نیافته و هنوز هم "عربیت" در آنجا یک "ارزشی" است نه یک شبهه و ننگی که باید آنرا کنار زد و خلاصی‌جست آنگونه که در کشورهای ما رواج دارد.

آری بعد از آنکه از این تعجب و شگفتی بیرون آمده واطراف خود را درست نگریستی، پردهٔ اسرار برایت کشف خواهد شد و آنگاه‌خواهی فهمید که این چهره‌های انسانی از سنگهای کوههای هندوکش ساخته

که آنرا تنها ایدئولوژی "علمی" زمانه برای آزادی انسانها از قیدوبند خرافات فئودالی و بورژوازی و متافیزیک! می‌خواندند. آری" اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی" نام براق و پرطنطنهٔ که سالهای مدام صدها و هزارها انسان با دید تقدیس واحترام بدان نگریسته و درانتظار طلوع جامعه بی‌طبقه و "بهشت برین" موعود آن زیسته‌اند!.

والبته طرف سوم قضیه راهم فراموش نکنیم یعنی آمریکا چراکه طبق رسم معمول دنیا، بزرگان عالم هرکدام قلمرو مشخص و حصهٔ تقسیمی خود را دارند و هرگز دست تعدی و تجاوز به حریم همدیگر دراز نمی‌کنند و بنابراین در افغانستان که رژیم ظاهرشاهی و داودخانی متمایل بغرب حکومت می‌کرد و یکمرتبه باکودتای روسی سرنگون گشت و رژیم دست‌نشاندهٔ شرق حاکم شد، آمریکاهم حق داشت که زیر لب غری بزند و بخاطر تجاوز به حریم، غیرتش بجوش آید، دست وپائی کند و مزدوران ذخیره‌ای خود راعلم نماید و این بار که از "در" بیرون رانده شده، از دریچهٔ " آزادسازی افغانستان" وارد گردد.

وبازهم البته که چین راهم ـ گرچه طرف مستقیم حساب نخواهد شد ـ از یاد نبریم ایشان هم بعنوان یک همسایه یا شریک بزرگ، "حق‌ـ الشفع!" و "حق‌الشرکه!" دارد و از دیرزمان در آنجا تخم‌گذاری‌کرده و برای خود" شعلهٔ" بی‌آتشی ساخته و امیدی بسته و خیالاتی دارد، خیالات رهبری جهان سوم دراین دنیای به‌اصطلاح" سه‌جهانی"!

و اگر همسایه‌های دور و نزدیک دیگر راهم اضافه کنیم درمی‌یابیم که قضیه اطراف زیادی پیدا می‌کند و طرفهای درگیر "دعوا" بیشترمی‌شود بنابراین حادثهٔ اندکی نیست پدیدهٔ سیاسی ومهمی در مقیاس محلی و بین‌المللی است که نمی‌توان بسادگی وآسانی از آن گذشت و سکوت اختیار کرد.

تحلیلی از اوضاع سیاسی، طبیعی و انسانی



افغانستان سقف جهان

بضمیمه

۱ـ گذرگاه خیبر تاریخ زنده

۲ـ دنیای مسلمانان شوروی

نوشته: فهمی هویدی

ترجمه ونگارش: سرور دانش